



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



کاشان در مسیر تسبیح

مصطفی حسادلی
با اهتمام مؤسسه ترجمه‌شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاشان در مسیر تشیع

نویسنده:

مصطفی صادقی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	کاشان در مسیر تشیع
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست مندرجات
۲۴	سخنی با خواننده
۲۶	پیش گفتار
۲۸	فصل اول: کلیات تحقیق
۲۸	اشاره
۳۰	مقدمه
۳۱	معرفی و نقد منابع
۳۱	الف. منابع کهن
۳۱	اشاره
۳۱	۱- منابع تاریخ عمومی:
۳۲	۲- منابع تاریخ محلی:
۳۲	۳- کتب جغرافیای عمومی:
۳۲	۴- کتب رجال، طبقات و فهرست‌ها:
۳۲	۵- کتب انساب:
۳۳	۶- منابع روایی و شرح حال:
۳۳	۷- سایر منابع:
۳۴	ب. مطالعات جدید و پیشینه تحقیق
۳۸	کاشان‌های تاریخ
۳۸	الف. تشابه نام
۴۳	ب. اشتباه و تصحیف

۴۹	نام کاشان
۴۹	الف. الفاظ و تعبیرها
۵۱	ب. وجه تسمیه
۵۶	فصل دوم: ورود تشیع به کاشان
۵۶	اشاره
۵۸	عوامل جامعه شناختی مذهب گزینی
۵۸	اشاره
۵۹	۱- اجتماعی شدن:
۵۹	۲- جنبش های اجتماعی:
۵۹	۳- رفتار جمعی:
۶۰	۴- دگرگونی اجتماعی و فرهنگی:
۶۰	۵- سایر موضوعات:
۶۱	عوامل دگرگونی های اجتماعی
۶۱	اشاره
۶۲	۱- محیط و جغرافیا:
۶۳	۲- فرهنگ:
۶۳	۳- عقاید و ارزش ها:
۶۳	۴- سیاست:
۶۴	۵- فناوری و اقتصاد:
۶۴	۶- رهبری:
۶۵	۷- جمعیت:
۶۵	پیش فرض
۶۷	عوامل ورود تشیع به کاشان
۶۷	اشاره
۶۷	۱. عامل سیاسی و نظامی
۶۷	اشاره

- الف. قدرت سیاسی: ۶۸
- اشاره ۶۸
- ۱- عروۀ بن زید: ۶۸
- ۲- یزید بن معاویه بجلی: ۶۹
- ۳- عامل حجاج در اصفهان و کاشان: ۷۰
- ۴- زهیر بن محمد عامری: ۷۱
- ۵- عبد الله بن کوشید: ۷۲
- ۶- احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف عجلی (م ۲۸۰): ۷۳
- ۷- حسین بن حمدان: ۷۶
- ب. قدرت نظامی: ۷۷
- اشاره ۷۷
- ۱- تشیع در اثر فتح اسلامی: ۷۸
- ۲- تشیع در اثر قیام یکی از علویان یا شیعیان: ۸۱
- ۳- عبور لشکر شیعی از کاشان: ۸۲
۲. چهره های تأثیرگذار ۸۲
- اشاره ۸۲
- الف. حضور ابو لؤلؤ در کاشان: ۸۳
- ب. امام زادگان: ۹۴
- ج. زبیده همسر هارون: ۱۰۰
- د. موسی مبرقع: ۱۰۲
- ه. داعیان اسماعیلی: ۱۰۷
۳. علم و فرهنگ ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- قرن اول: وثّاب و فرزندش یحیی: ۱۱۱
- قرن دوم: عیسی بن عمر (عمرو) ۱۱۳
- قرن سوم ۱۱۴

- ۱- علی بن محمد بن شیره: ۱۱۴
- ۲- ابراهیم بن شیبه اسدی اصفهانی: ۱۲۱
- ۳- علی بن عیسی کاشانی انصاری: ۱۲۲
- ۴- احمد برقی: ۱۲۲
- ۵- ابن رزام: ۱۲۴
- ۶- حسین بن محمد: ۱۲۴
- ۷- محمد بن عبد الله: ۱۲۵
۴. اقتصاد، جمعیت و مهاجرت ۱۲۶
- الف. اقتصاد: ۱۲۶
- ب. جمعیت و مهاجرت: ۱۲۸
۵. محیط و جغرافیا ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- الف. جغرافیای کاشان: ۱۲۹
- ب. ارتباط کاشان با قم و اصفهان: ۱۳۲
- ج. تأثیر قم بر تشیع کاشان: ۱۳۳
۶. زمان ورود تشیع ۱۳۵
- فصل سوم: گسترش تشیع در کاشان ۱۳۸
- اشاره ۱۳۸
- کاشان در قرن چهارم و پنجم ۱۴۰
- دورنمای کاشان قرن ششم ۱۴۳
- عوامل گسترش تشیع در کاشان ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- رجال سیاسی کاشان ۱۴۸
- الف. انوشیروان بن خالد ۱۴۸
- ب. خاندان فضل بن محمود کاشانی ۱۵۲
- اشاره ۱۵۲

- ١-مجد الدين ابو القاسم عبيد الله بن فضل (م ٥٣٥): ١٥٤
- ٢-معين الدين ابو نصر احمد بن فضل بن محمود كاشاني (م ٥٣١): ١٥٧
- ٣-بهاء الدين بن فضل: ١٥٨
- ٤-فخر الدين ابو طاهر اسماعيل بن احمد (م ٥٦٤): ١٥٨
- ٥-ابو نصر معين الدين دوم احمد بن اسماعيل: ١٥٨
- ٦ و ٧-شهاب الدين احمد و عز الدين: ١٥٩
- ٨ و ٩-معين الدين مسعود و صدر الدين مظفر: ١٥٩
- عالمان كاشان ١٦١
- ١.راونديان ١٦١
- اشاره ١٦١
- ١-ابو الرضا راوندى: ١٦٩
- اشاره ١٦٩
- فرزندان ابو الرضا راوندى: ١٧٤
- ١.كمال الدين ابو المحاسن احمد بن فضل الله: ١٧٤
- ٢.عز الدين على بن فضل الله: ١٧٤
- ٣.تاج الدين ابو الفضل محمد بن فضل الله: ١٧٥
- ٢-قطب الدين راوندى: ١٧٥
- اشاره ١٧٥
- فرزندان قطب: ١٧٨
- ١.عماد الدين ابو الفرج على ١٧٨
- ٢.ظهير الدين ابو الفضل محمد ١٧٨
- ٣.نصير الدين ابو عبد الله حسين ١٧٨
- ٤.برهان الدين محمد ١٧٩
- ٣-ديگر مشاهير راوند: ١٧٩
- ٢.خاندان عبد الجبار طوسى ١٨٢
- ٣.ديگر عالمان كاشان ١٨٤

۱۸۹	قاضیان کاشان
۱۹۰	آثار علمی عالمان کاشان
۱۹۳	حملة سلجوقیان به کاشان
۱۹۷	سخن آخر
۱۹۸	فهرست منابع و مآخذ
۲۱۳	نمایه ها
۲۱۳	الف.نمایه اشخاص و اعلام
۲۴۱	ب.نمایه اماکن
۲۵۲	درباره مرکز

سرشناسه: صادقی کاشانی، مصطفی، 1348 -

عنوان و نام پدیدآور: کاشان در مسیر تشیع/مصطفی صادقی؛ [با اهتمام موسسه شیعه شناسی].

مشخصات نشر: قم: انتشارات شیعه شناسی، 1386.

مشخصات ظاهری: 208 ص.

شابک: 23000 ریال: 3-8-96928-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی : Mostafa Sadeghi. Kashan on the road to Shiism.

یادداشت: کتابنامه : ص. [194-185] ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: شیعیان -- ایران -- کاشان -- تاریخ

رده بندی کنگره: BP239/ص2 ک2 1386

رده بندی دیویی: 297/5309559362

شماره کتابشناسی ملی: 1091635

ص: 1

اشاره

کاشان در مسیر تشیع

مصطفی صادقی

با اهتمام موسسه شیعه شناسی

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 5

فهرست مندرجات

- سخنی با خواننده 11
- پیش گفتار 13
- فصل اول: کلیات تحقیق 15
- مقدمه 17
- معرفی و نقد منابع 18
- الف. منابع کهن 18
- 1- منابع تاریخ عمومی 18
- 2- منابع تاریخ محلی 19
- 3- کتب جغرافیای عمومی 19
- 4- کتب رجال، طبقات و فهرست ها 19
- 5- کتب انساب 19
- 6- منابع روایی و شرح حال 20
- 7- سایر منابع 20
- ب. مطالعات جدید و پیشینه تحقیق 21
- کاشان های تاریخ 25
- الف. تشابه نام 25
- ب. اشتباه و تصحیف 30
- نام کاشان 36
- الف. الفاظ و تعبیرها 36
- ب. وجه تسمیه 38

فصل دوم: ورود تشیع به کاشان 43

عوامل جامعه شناختی مذهب گزینی 45

1- اجتماعی شدن 46

2- جنبش های اجتماعی 46

3- رفتار جمعی 46

4- دگرگونی اجتماعی و فرهنگی 47

5- سایر موضوعات 47

عوامل دگرگونی های اجتماعی 48

1- محیط و جغرافیا 49

2- فرهنگ 50

3- عقاید و ارزش ها 50

4- سیاست 50

5- فناوری و اقتصاد 51

6- رهبری 51

7- جمعیت 52

پیش فرض 52

عوامل ورود تشیع به کاشان 54

1. عامل سیاسی و نظامی 54

الف. قدرت سیاسی 55

ب. قدرت نظامی 64

2. چهره های تأثیرگذار 69

الف. حضور ابو لؤلؤ در کاشان 70

ب. امام زادگان 81

ج. زبیده همسر هارون 87

د. موسی مبرقع 89

ص: 8

ه.داعیان اسماعیلی 94

3.علم و فرهنگ 97

قرن اول 98

قرن دوم 100

قرن سوم 101

4.اقتصاد، جمعیت و مهاجرت 113

الف.اقتصاد 113

ب.جمعیت و مهاجرت 115

5.محیط و جغرافیا 116

الف.جغرافیای کاشان 116

ب.ارتباط کاشان با قم و اصفهان 119

ج.تأثیر قم بر تشیع کاشان 120

6.زمان ورود تشیع 122

فصل سوم:گسترش تشیع در کاشان 125

کاشان در قرن چهارم و پنجم 127

دورنمای کاشان قرن ششم 130

عوامل گسترش تشیع در کاشان 133

رجال سیاسی کاشان 135

الف.انوشیروان بن خالد 135

ب.خاندان فضل بن محمود کاشانی 140

2- معين الدين ابو نصر احمد بن فضل بن محمود كاشاني (م 531) 144

3- بهاء الدين بن فضل 145

4- فخر الدين ابو طاهر اسماعيل بن احمد (م 564) 145

ص: 9

5- ابو نصر معين الدين دوم احمد بن اسماعيل 145

6 و 7- شهاب الدين احمد و عز الدين 146

8 و 9- معين الدين مسعود و صدر الدين مظفر 146

عالمان كاشان 148

1. راونديان 148

1- ابو الرضا راوندى 156

2- قطب الدين راوندى 162

3- ديگر مشاهير راوند 166

2. خاندان عبد الجبار طوسى 169

3. ديگر عالمان كاشان 171

قاضيان كاشان 176

آثار علمى عالمان كاشان 177

حملة سلجوقيان به كاشان 180

سخن آخر 184

فهرست منابع و مآخذ 185

نمايه ها 195

الف. نمايه اشخاص و اعلام 195

ب. نمايه اماكن 205

ص: 10

تشیّع به عنوان يك مذهب، دارای تاریخی به طول چهارده قرن است که در این قرون متمادی، توانسته خود را به نقاط دور و نزدیک جهان برساند، در آن مناطق مستقر شود و گسترش یابد. امروزه با مطالعه منابع تاریخی و جغرافیایی، می توان ردّ پای تشیّع را در بسیاری از نقاط عالم رهگیری کرد و تا حدّ زیادی مسیر پیموده شده در این 14 قرن را ترسیم نمود.

از سوی دیگر، یکی از دغدغه های مکاتب فکری و ادیان و مذاهب امروزی آن است که اتصال خود را به اصل خویش اثبات نمایند و امروزشان را به گذشته خود پیوند دهند. این نوع مطالعات علاوه بر مشخص کردن گذشته ادیان و مذاهب، به تعیین هویت امروزی آنها نیز کمک خواهد کرد.

برای نگارش کامل و جامع اطلس تشیّع، علاوه بر صرف زمان و هزینه های فراوان، باید اطلاعاتی را که به صورت پراکنده در گوشه و کنار منابع تاریخی و جغرافیایی وجود دارند، جمع آوری کرد. مؤسسه «شیعه شناسی» درصدد است تا هرچه را به نحوی به گذشته و حال شیعیان جهان مربوط می شود جمع آوری و تألیف نماید تا ان شاء الله در آینده ای نه چندان دور، تدوین هویت جهانی شیعه از مجموعه این اطلاعات شکل گیرد.

کتاب تاریخ تشیع در آذربایجان پیش از این، از سوی مؤسسه «شیعه شناسی» منتشر شده است و اکنون دومین کتاب از این سلسله، با عنوان کاشان در مسیر تشیع، که تاریخ تشیع شهر کاشان را بازگو می کند، تقدیم علاقه مندان می شود. این مؤسسه قصد دارد با یاری خداوند، در آینده نیز این مسیر را ادامه دهد و تاریخ پرافتخار تشیع را در نقاط گوناگون جهان، به ویژه شهرهای مهم شیعی، به زبانی ساده تهیه و تقدیم عموم نماید. از این رو، به سوی تمامی محققان و صاحبان قلم، که در حوزه های گوناگون شیعه شناسی به تحقیق و نگارش مشغولند، دست یاری دراز می کنیم و از آنها برای تحقق این مهم یاری می جوئیم. از خداوند متعال، توفیق روزافزون برای خدمت به جامعه علمی و فرهنگ غنی تشیع را آرزو می کنیم.

احمد بهشتی مهر

معاون پژوهش

1 شهریور 1386

ص: 12

از دغدغه‌های اواخر دوره دانشجویی، انتخاب موضوع پایان‌نامه است؛ اما این نگرانی و تردید برای نگارنده این سطور نبود؛ زیرا تشیع کاشان موضوعی بود که مدت‌ها قصد پرداختن به آن را داشتم و تناسب آن با رشته تحصیلی‌ام یعنی «تاریخ تشیع» انگیزه‌ام را قوی‌تر و تردید را کمتر می‌کرد. هرچند درباره کاشان کتاب‌های زیادی نوشته‌اند. لیکن در موضوع تشیع آن تألیف و تحقیق مستقلی وجود ندارد. با توجه به پیشینه کهن این شهر در پذیرش این مذهب و تأثیر و تأثر آن در دوره‌های مختلف، لازم بود به این مقدمه توجه شود.

کتاب حاضر بخشی از پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد رشته «تاریخ تشیع» دانشگاه امام صادق علیه السلام است که با عنوان «تاریخ تشیع کاشان تا ظهور صفویه» تدوین و دفاع شد. برای انتشار آن به صورت کتاب، تصمیم گرفتم بدون درج بخش آخر رساله، که به بررسی روند تشیع کاشان در سده‌های هفتم تا نهم (یعنی پس از دوران گسترش شیعه در کاشان تا رسمیت یافتن تشیع در ایران) می‌پرداخت. اقدام کنم و به همین دلیل، عنوان «کاشان در مسیر تشیع» را برای آن انتخاب کردم. تصور می‌کنم این سه قرن، بیش از آنچه در رساله آورده‌ام جای بررسی دارد و امید دارم در فرصتی نزدیک، بتوانم بخش دوم این نوشتار را،

که تشیع کاشان در عهد صفوی و پس از آن است، تدوین کنم و همراه مباحث سه قرن مذکور عرضه بدارم.

با توجه به اهمیت موضوع «شیعه در کاشان» و به دلیل آنکه این پژوهش در نوع خود، کار جدیدی است، طبیعی است اشکالاتی در برداشته باشد که از اهل نقد و نظر پیشاپیش پوزش می طلبم و انتظار راهنمایی دارم.

در این فرصت، شایسته است از برخی عالمان بزرگ معاصر کاشان، که به شکلی افتخار درك محضرشان را داشته ام حضرات آیات مدنی، یثربی، صبوری، نجفی، مکی و اسلامی رحمة الله عليهم یاد کنم و برای آنان، که در پیشبرد مذهب تشیع در این شهر سهمی داشته اند، رحمت و رضوان الهی درخواست نمایم. همچنین لازم است از استادان خود و کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر، نگارنده را یاری کردند تشکر و قدردانی نمایم: از حجة الاسلام دکتر محسن الویری که در تنظیم چارچوب بحث مرا راهنمایی کرد؛ استاد دکتر احمد پاکتچی که از مفاخر علمی کشور است و با وجود مشغله های علمی فراوان، مشاوره پایان نامه ام را پذیرفت و خاضعانه و به دقت آن را مطالعه کرد؛ استاد مورخ و متخصص در تاریخ تشیع، حجة الاسلام و المسلمین رسول جعفریان که با تشویق بنده برای این کار، رهنمودهای سودمندی ارائه کرد؛ و همچنین جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمود تقی زاده داوری که چاپ این اثر را در مؤسسه «شیعه شناسی» پذیرا شد، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

مصطفی صادقی

قم-تابستان 1386

ص: 14

چندین سده پیش از آنکه تشیع در ایران رسمیت یابد، برخی شهرها این مذهب را پذیرا شده بودند؛ از جمله این شهرها کاشان است. اما به روشنی معلوم نیست این مذهب چه زمانی وارد این شهر شد. همچنین درباره روند گسترش آن، شخصیت های مهم شیعی و افراد تأثیرگذار در این رویداد، تحقیق جامعی به چشم نمی خورد. بنابر آنچه گفته شد، پرسش های اصلی این پژوهش عبارتند از: بررسی تاریخ و عوامل ورود تشیع به کاشان و چگونگی گسترش این مذهب در این شهر.

فرضیه این تحقیق آن است که کاشان ابتدا بر مذهب عموم مسلمانان ایران یعنی سنت و جماعت بوده و به تدریج، از قرن سوم، به تشیع گرایش پیدا کرده است.

فرضیه رقیب آن است که این شهر در قرن اول هجری و حتی پیش از قم، به تشیع روی آورده است. محدوده این بحث از آغاز تا پایان قرن ششم هجری در نظر گرفته شده؛ زیرا مباحث مربوط به پس از آن، خود طرحی مستقل و مفصل است. این نوشتار درباره امام زادگان کاشان و کسانی که منسوب به خاندان اهل بیت علیهم السلام هستند، بحث نمی کند؛ زیرا روش تحقیق در کتاب حاضر، کتاب خانه ای است و متأسفانه در منابع کهن تاریخی، نامی از اغلب این امام زادگان به چشم نمی خورد.

بحث و بررسی در موضوع تاریخ تشیع شهرها از آن رو ضروری است که پیشینه مذهبی مردم این مرزوبوم و بخصوص رفتارهای اجتماعی برخاسته از مذهب را نشان می دهد و می تواند در شناخت علل برخی رویدادها در نسل های بعدی، به مورخ و جامعه شناس یاری رساند. با آنکه نفس آشنایی با تاریخچه مناطق و بررسی تواریخ محلی ارزشمند است، معرفی شخصیت های تاریخی، که بسا در لابه لای کتاب های قدیم گم نام مانده اند، و همچنین آشنایی دقیق تر و علمی با آثار برجای مانده از آن دوره ها، بر ضرورت چنین مباحثی می افزاید.

معرفی و نقد منابع

الف. منابع کهن

اشاره

در این قسمت، به منابع دست اول و آنچه قدمت بیشتری دارد و در این نوشتار از آنها استفاده خواهد شد، اشاره می شود و میزان اهمیت و کاربرد آن منبع نیز بیان خواهد گردید. به دلیل کثرت و گستردگی این منابع، ابتدا آنها را دسته بندی کرده، سپس به صورت کلی از آنها نام می بریم:

1- منابع تاریخ عمومی:

در منابع عمومی تاریخ اسلام، گاهی از «کاشان» نام برده شده، اما درباره تشیع این شهر، مطالب چندانی یافت نمی شود. آنچه به چشم می خورد- طبق معمول- مربوط به تاریخ سیاسی است. در این میان، در تاریخ الطبری و به تبع آن، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، الفتوح ابن اعثم، اخبار الطوال دینوری و فتوح البلدان بلاذری (هرچند تاریخ عمومی به شمار نمی رود) مطالبی کوتاه درباره کاشان یافت می شود. در عین حال، گزارش های عمومی این منابع بیش از آنچه مربوط به کاشان است، به کار می آید. اختلاف نظر نویسندگان این کتب در برخی موضوعات مانند «فاتح کاشان» قابل نقد و بررسی است.

2- منابع تاریخ محلی:

مانند آنچه از تاریخ قم به دست ما رسیده، تاریخ اصفهان ابو نعیم با عنوان ذکر اخبار اصفهان، و پیش از آن کتاب طبقات المحدثین باصفهان، نوشته ابو الشیخ انصاری و همچنین کتاب ذکر محاسن اصفهان، نوشته مافروخی از منابع مهمی هستند که در این نوشتار، از آنها استفاده شده است؛ زیرا گزارش های مربوط به کاشان با این دو شهر کاملاً پیوند دارد. درباره خود کاشان، کتاب مستقلی از قدیم نمانده است.

3- کتب جغرافیای عمومی:

کتاب های المسالك و الممالك، اشکال العالم جیهانی، احسن التقاسیم مقدسی، آثار البلدان قزوینی و معجم البلدان یاقوت حموی از این دسته اند که ذیل نام «کاشان»، اطلاعاتی ارائه کرده و به وجود مذهب تشیع در این شهر اشاره دارند.

4- کتب رجال، طبقات و فهرست ها:

این کتب در شناسایی شخصیت ها، بخصوص عالمان و محدثان، بسیار سودمندند. رجال النجاشی، رجال الطوسی، فهرست منتجب الدین، امل الآمل شیخ حرّ عاملی، طبقات الکبری ابن سعد، وفيات الاعیان ابن خلکان، الاکمال ابن ماکولا، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، و کتب ذهبی مانند سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام، از کاشانی های زیادی نام برده اند و آگاهی هایی درباره برخی رجال کاشان، بخصوص عالمان شیعه، به دست می دهند. البته گاه اشتباه یا تصحیف در نام این افراد، برخی از گزارش های این کتاب ها را در معرض نقد قرار می دهد.

5- کتب انساب:

از دیگر منابعی که در این نوشتار اهمیت دارند، کتاب های انساب هستند. دسته ای از این منابع در موضوع علویانی که به کاشان آمده اند،

سودمندند؛ مانند: سرّ السلسله العلویه ابو نصر بخاری، الفخری فی انساب الطالبین اسماعیل مروزی و المجدی فی انساب الطالبین نجم الدین علوی. دسته ای دیگر آگاهی های زیادی درباره محدّثان و عالمان این خطه به دست می دهند؛ مانند:

الانساب سمعانی.

6- منابع روایی و شرح حال:

همچنین کتب مربوط به زندگی ائمه اطهار علیهم السلام از قبیل الکافی، الارشاد و اعلام الوری درباره برخی گزارش های شیعیان یا شناخت روایاتی که محدّثان منسوب به کاشان از ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده اند یا بررسی زندگی علویان و منسوبان به امامان شیعه علیهم السلام در این زمینه، اهمیت دارند.

7- سایر منابع:

در این نوشتار، از کتاب های دیگری نیز بهره برده ایم که ذیل عنوان خاصی نمی گنجند؛ از جمله: کتاب النقض که کتابی کاملاً شیعی است و از کاشان فراوان نام برده و دورنمای تشیع این شهر در آن دوره (قرن ششم) را نشان می دهد. کتاب دیگری که در همین دوره نوشته شده و همچون تاریخ محلی برای کاشان به شمار می رود، دیوان راوندی است. اهمیت این کتاب به دلیل جایگاه راوندی در تاریخ تشیع کاشان است و اشعار وی گزارش های مهمی را از تشیع منطقه در قرن ششم ارائه می کند و شخصیت های فراوانی را شناسایی کرده است. عنوان کامل آن دیوان السید الامام ضیاء الدین ابی الرضا الحسنی الراوندی القاسانی است که به همت متبّع گران قدر مرحوم محدّث ارموی منتشر شده است. علاوه بر اشعار دیوان، مقدمه و همچنین تعلیقات محدّث ارموی از اهمیت زیادی برخوردارند و مطالب فراوانی درباره تشیع کاشان ارائه می دهند.

در میان مطالعات و تحقیقات جدید، درباره تشیع کاشان، تحقیق مستقل و مفصلی وجود ندارد. تنها مقاله خاص این بحث با عنوان «تشیع در کاشان» نوشته استاد رسول جعفریان (1) به کلیاتی از تاریخ تشیع کاشان پرداخته و وارد جزئیات نشده است. به خوبی پیداست که مؤلف محترم قصد نداشته در مواردی به اظهار نظر پردازد، بلکه به جمع آوری مطالب و نظر مشهور در آن بسنده کرده است. در واقع، این مقاله گزارشی است از بخش مهمی از مباحث مربوط به تشیع کاشان. در هر صورت، این مقاله بهترین نوشته درباره تشیع کاشان است، ولی جای بسیاری از بررسی های تفصیلی همچنان باقی است که نوشتار حاضر در صدد است به آنها پردازد.

درباره علویان (امام زادگان) کاشان، نوشته های پراکنده ای وجود دارد، اما غالب آنها علمی و تحقیقی نیست که در این نوشتار، به نقد آنها خواهیم پرداخت. برخی از این نوشته ها ضمن کتبی که در موضوع تاریخ عمومی این شهر است، منتشر شده و برخی در لابه لای کتاب های مربوط به جغرافیای تاریخی یا تاریخ ایران یافت می شود. در این میان، باید از کتاب قالی شویان نام برد که کاری محققانه است و اشاره ای به موضوع «اردهار» (2) - که از مباحث مورد نظر ماست - دارد.

ص: 21

1- این مقاله در مجموعه مقالات تاریخی ایشان و کیهان اندیشه (ش 72. سال 1376) و سپس در جلد سوم مجموعه تاریخ تشیع در ایران منتشر شده است.

2- به دلیل آنکه در این کتاب مکرر از «اردهار» نام خواهیم برد. لازم است به این نکته توجه شود که بنا به آنچه در منابع کهن آمده، این ناحیه «اردهار» خوانده شده است. (نک. ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 31؛ دیوان، ص 82؛ تاریخ قم، ص 100، 97، 59، 58 و 134. در تمامی کتاب اخیر، تعبیر «وراردهار» آمده است) بنابراین، به نظر می رسد «اردهار»، که اکنون به آن محل اطلاق می شود. غلط مشهور باشد.

شایسته است به کتاب های مستقلی که درباره کاشان نوشته شده و از آثار تشیع این شهر هم سخن گفته اند، اشاره کنیم:

1. مرآة القاسان اولین کتاب مستقلی است که درباره کاشان نوشته شده است.

در دوره قاجار، که حرکتی برای پژوهش درباره جغرافیای ایران آغاز شد، عبد الرحیم ضرّابی، متخلص به «سهیل کاشانی» یا «کلانتر» (به دلیل شغل وی در نیروی انتظامی) این کتاب را تألیف کرد. فصل های این کتاب -در واقع- پاسخ به پرسش هایی است که درباره کاشان مطرح شده بود. این کتاب، که تألیف آن در سال 1288 ش به پایان رسید، در سال 1335 به کوشش ایرج افشار، به انضمام یادداشت هایی از الله یار صالح (اهل کاشان و سفیر ایران در آمریکا) با تغییر نام کتاب به تاریخ کاشان منتشر شد. هرچند مؤلف کتاب تتبع در خور تحسینی انجام داده و آگاهی های فراوانی درباره کاشان ارائه کرده، اما شیوه سنتی و عدم ارائه فهرستی از منابع و عدم تحلیل در این کتاب، جایگاه آن را از حدّ يك اثر علمی و تحقیقی کاسته است؛ چنان که در موضوع «تشیع» به مشهورات بسنده کرده و اغلب آنچه را در میان عامه مردم شهرت دارد و قابل نقد جدی است، ثبت کرده و چه بسا تعلیقاتی که در انتهای کتاب به قلم صالح و افشار آمده، از اصل کتاب علمی تر باشد. در هر صورت، کتاب تاریخ کاشان قدیمی ترین اثر درباره کاشان است که به طبیعت، جغرافیا، آداب و خاندان های این شهر پرداخته و بخشی را که درباره آثار تاریخی ارائه کرده، برای ما قابل توجه است. آنچه را هم درباره تاریخ تشیع گزارش کرده است، بررسی خواهیم نمود.

-د-

ص: 22

2. تاریخ اجتماعی کاشان، نوشته حسن نراقی (1345 ش) از جمله کتاب های معدودی است که به روش علمی و با مراجعه به منابع نوشته شده و تحلیل هایی را ارائه کرده است. هرچند مؤلف در مواردی گرفتار مشهورات و مطالبی شعارگونه شده، اما در مجموع، حاصل کار او ارزشمند است. وی صفحاتی از کتاب خود را به پیشینه تشیع کاشان اختصاص داده است که به نقد و بررسی مطالب آن خواهیم پرداخت.

3. آثار تاریخی شهرستان های کاشان و نطنز، از همان نویسندگان کتابی ارزشمند در زمینه آثار تاریخی است که به دلیل معرفی آثار تاریخی مربوط به امام زادگان و اطلاعات تاریخی و گاه منحصر به فرد موجود در آن مورد توجه ماست؛ به ویژه آنکه وی پایه گذار «انجمن آثار ملی» و همچنین «موزه تاریخی کاشان» بوده و اطلاعاتی را که گاه دست رسی به آنها مشکل یا غیرممکن است در کتاب خود آورده است.

4. سیمای کاشان، نوشته حبیب الله سلمانی آرانی از جغرافیا، تاریخ باستان و تاریخ معاصر کاشان سخن می گوید. بخشی از این کتاب که به تاریخ تشیع اختصاص دارد و در آن تشیع مردم کاشان را به قرن اول بازگردانده، حاوی فرضیه رقیب نوشتار حاضر است. نویسنده آن بیشتر از منابع متأخر بهره برده است.

5. آداب و سنن اجتماعی فین کاشان، نوشته مرتضی اخوان (1373 ش) علاوه بر بیان آداب و سنن مردم کاشان، از موضوعات دیگری نیز سخن به میان آورده است؛ چنان که در بیان مراسم «قالی شویان»، از امام زاده اردهار بحث کرده است.

به موارد دیگری نیز از امام زادگان «فین» کاشان در این کتاب اشاره شده، اما منابع

مورد استفاده مؤلف، محدود و متأخر هستند. اگر مطالبی هم از کتب کهن و معتبر نقل شده، ارجاعی به آنها وجود ندارد؛ مانند آنچه در ص 21 از الفتوح ابن اعثم و نزهة القلوب نقل کرده است.

6 و 7. بزرگان کاشان، نوشته افشین عاطفی با استفاده از منابع متعدّد، به زندگی 270 تن از بزرگان کاشان پس از قرن پنجم می پردازد. همچنین کتاب مردان بزرگ کاشان، تألیف کوروش زعیم (1336 ش) شرح حال هشتاد تن از شاعران و برخی دیگر از مشاهیر کاشان را نوشته که بخشی از آن به قرن ششم تا دهم اختصاص دارد. کتاب مزبور به روش سنتی و بدون هیچ گونه ارجاعی تألیف شده است.

هرچند ممکن است برخی از شخصیت هایی که این دو کتاب از آنها نام برده شیعه باشند، اما این کتاب ها هم از موضوع «تاریخ تشیع» کفایت نمی کنند.

8. مجموعه کتبی که در موضوع «اردهار» و امام زاده علی بن محمد باقر علیه السلام نوشته شده، متعددند؛ از جمله: تذکره حضرت سلطانعلی، نوشته ملا عبد الرسول مدنی؛ مجموعه تاریخی-مذهبی مشهد اردهال، از حسین فرّخ یار؛ شهید اردهال، از حبیب الله سلمانی و دیگر کتاب هایی که به تاریخچه این منطقه از نظر شخص سلطان علی و مراسم «قالی شویان» یا معماری مشهد اردهار پرداخته و با موضوع تاریخ تشیع کاملاً مرتبط هستند؛ اما نویسندگان آنها بنای تحقیق و بررسی نداشته اند، بلکه تنها درصدد اثبات پیش فرضی بوده اند که قابل نقد و بررسی جدی است.

9. دانشنامه کاشان که مجموعه ای از جدیدترین و مفصّل ترین پژوهش ها در موضوع کاشان است و تنها دو جلد آن در موضوع مردم کاشی منتشر شده و پیشینه اقوام ایرانی و کاشی را در دوران باستان بررسی می کند. بخش «تاریخ تشیع» از کارهای درازمدت این مجموعه است.

آثار متعدد دیگری درباره این شهر وجود دارند که به تاریخ تشیع ارتباطی ندارند و اگر قسمتی از آنها هم به این موضوع پرداخته باشد با آنچه در این نوشتار خواهد آمد، متفاوت است و غالباً مشتمل بر فرضیه های رقیب این نوشتار هستند که به نقد آنها خواهیم نشست.

کاشان های تاریخ

الف. تشابه نام

اشترک نام و اشتباه در شخص یا مکان به دلیل تشابه، موضوعی قابل توجه در تحقیقات تاریخی و جغرافیایی است. این موضوع گرچه به دلیل محدودیت های منابع کهن، در قدیم بیشتر اتفاق افتاده است، اما اختصاص به گذشته ندارد و امروزه هم اشترک نام یا مکان می تواند موجب اشتباهاتی گردد. گویا به همین دلیل بوده که یاقوت حموی کتابی با عنوان المَشْتَرَكُ وَضَعَا وَالمَفْتَرَقُ صَقَعَا (1) نوشته و در آن به بررسی شهرها و مناطقی که نام مشترک دارند، پرداخته است. پیش از او هم حازمی (م 584) کتابی در همین موضوع با عنوان الاماکن او ما انتق لفظه و افترق معناه نوشته است.

یک نمونه از آمیختن آگاهی های یک مکان با محلّ دیگر به دلیل تشابه نام، مربوط به شهر «طالقان» است. نمونه دیگر «راوند» کاشان است که گاه با «ریوند» خراسان اشتباه می شود.

در نوشتار حاضر، که به بررسی های تاریخی می پردازد، لازم است به این نکته

ص: 25

1- بخشی از این کتاب با عنوان برگزیده مشترک یاقوت حموی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. (ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، کتاب خانه ابن سینا، 1347).

اشاره شود که در جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی و در منابع اسلامی، محلّ دیگری نیز همانم «کاشان» وجود داشته است و عدم دقت و بی توجهی می تواند آگاهی های مربوط به آن دورا به هم بیامیزد.

علاوه بر کاشان کنونی یا شهر شیعه نشین مشهوری که سخن ما درباره آن است. کاشان دیگری در منطقه ماوراء النهر قرار داشته و غالباً همراه «فرغانه» یاد می شود. «فرغانه» امروز یکی از شهرهای کشور ازبکستان است. یعقوبی، مورخ کهن و مشهور، در کتاب جغرافی اش از قم و اصفهان یاد کرده، اما نامی از کاشان نبرده است. ولی ذیل عنوان «فرغانه» می نویسد: شهر فرغانه، که پادشاه در آن سکونت دارد و به آن «کاسان» گفته می شود، شهری بزرگ و باشکوه است. (1)

یاقوت علاوه بر «قاشان»، مدخل دیگری با عنوان «قاسان» گشوده و ذیل آن نوشته است: ساکنانش به آن «کاسان» می گویند و آن شهری آباد و پرجمعیت در ماوراء النهر در محدوده سرزمین ترکان است. این شهر اکنون به دلیل حمله ترکان ویران شده و گروهی از عالمان و فقیهان بدان جا منسوبند. (2)

وی دو مدخل دیگر به این منطقه اختصاص داده و یک بار ذیل عنوان «کاسان» می نویسد: شهری بزرگ در ابتدای سرزمین ترکستان و پس از «چاچ» [تاشکند امروزی] و رود سیحون است که دارای دژی محکم و بر دروازه وادی «اخسیکث» است. بار دیگر و در چند سطر بعد، ذیل عنوان «کاشان» همان مطالب را درباره کاشان ماوراء النهر تکرار کرده است. (3) همو ذیل مدخل «اندکان»، 4.

ص: 26

1- . یعقوبی، البلدان، ص 125.

2- . معجم البلدان، ج 4، ص 10 و 11.

3- . همان، ج 4، ص 114.

که از روستاهای فرغانه است، از «قاشان» نیز یاد می‌کند؛ (1) چنان که ابن جوزی و ابن خلدون از این ناحیه به «قاشان» تعبیر کرده‌اند. (2) سمعانی ذیل عنوان «الکاسانی» نوشته است: «کاسان» شهری پس از «شاش» (چاچ) است که دژی محکم دارد. آن گاه برخی عالمان آنجا را، که در سمرقند استماع حدیث داشته‌اند، نام می‌برد. (3) مورخان نیز هنگام بحث از فتوحات اسلامی در آسیای میانه، از این منطقه نام برده‌اند. طبری در حوادث سال 94 می‌نویسد: قتیبة بن مسلم چاچ و فرغانه را گشود تا به «خجنده» و کاشان، که دو شهر فرغانه هستند، رسید. (4)

ضمناً روشن می‌شود که تعبیر از «کاشان» ماوراء النهر با هر چهار لفظ «قاسان، قاشان، کاسان و کاشان» صورت گرفته است و برای آن لفظی اختصاصی وجود ندارد تا-مثلاً-گفته شود: تعبیرهای «قاسان و کاسان» مخصوص آنجا هستند. از این رو، خلط آن با «کاشان» معروف قابل توجه است. صاحب تاریخ قم به نقل از ابن مقفع می‌نویسد: «هر دو قاسان را به دو قاسان پسران خراسان نام کرده‌اند.» (5) البته وی بیان نکرده که مقصود از «دو کاشان» کدام است، اما به قرینه سخن گفتن از رودخانه «کاس یا کاسه»، ممکن است بحث دریای «کاشان» (خزر) و اقوام آریایی قدیم در منطقه آسیای مرکزی را قرینه بر «کاشان» ماوراء النهر بگیریم. با اینکه در کتب تاریخ و جغرافیا از این کاشان زیاد نام برده شده است، اما از جزئیات و علت نابودی آن گزارش چندانی وجود ندارد. 4.

ص: 27

1- همان، ج 1، ص 209.

2- المنتظم، ج 6، ص 317؛ تاریخ ابن خلدون، ج 5، ص 518.

3- الانساب، ج 11، ص 18.

4- تاریخ الطبری، ج 6، ص 483.

5- تاریخ قم، ص 74.

یاقوت حموی می نویسد: این شهر با غلبه ترکان از بین رفته است، (1) اما ابن اثیر ذیل حوادث سال 604 می نویسد: پس از نزاع سلطان محمد خوارزمشاه با مغولان، به دستور وی، مردم فرغانه و چاچ و کاسان، شهرهای خود را ترك کردند و شاه همه آنها را خراب کرد تا به دست مغولان نیفتد. (2) در هر صورت، از همین دوره ها، دیگر نامی از این شهر در کتاب ها دیده نمی شود. تصور نگارنده بر اساس برخی شنیده ها این بود که شهر «کارشی» کنونی (قارشی، قرشی) در کشور ازبکستان جایگزین یا بقایای همان کاسان است؛ اما چنین مطلبی درست نیست و «کارشی» نام جدید «نخشب» (نسف) است. (3) مهم تر اینکه کاسان در کنار فرغانه و در شرق ازبکستان کنونی واقع بوده و کارشی در کنار بخارا و در سمت غرب این کشور است و این دو نام ارتباطی با یکدیگر ندارند. البته این احتمال را نادیده نمی گیریم که نام «کارشی» با توجه به شباهت با نام «کاشان» و به منظور حفظ نام کاشان قدیم، بر این منطقه نهاده شده است؛ چنان که گفته می شود؛ بصره واقعی از بین رفته و نام آن بر «ابله» گذاشته شده است. «زرنده» به جای «زرنج» و «گرگان» به جای «استرآباد» نیز چنین سرنوشتی دارند و از این نمونه ها کم نیست.

البته شهر «قارشی»، که مرکز استان «قشقه دریا» و دارای جمعیتی بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر است، با فاصله ای از شهر فرغانه و تاشکند (4) و در کنار شهرت.

ص: 28

- 1- معجم البلدان، ج 4، ص 10.
- 2- الکامل فی التاریخ، ج 12، ص 272.
- 3- نك. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص 188؛ ترکستان نامه، ص 888.
- 4- تاشکند که در منابع کهن، گاهی «شاش» و گاه «چاچ» از آن تعبیر می شود، امروزه پایتخت ازبکستان است.

سمرقند واقع شده است. (1) بنابراین، یا باید گفت: قارشی بر بقایای کاسان قدیم یا در کنار آن بنا نشده است؛ زیرا کاسان در کنار تاشکند و پس از «سیر دریا» (سیحون) بوده است. (2) یا آنکه بگوییم: کاسان به قدری وسعت داشته و یا به مجموعه ای از شهرها اطلاق می شده، (3) که قارشی امروزی بخشی از آن است.

در اینجا، لازم است به عالمان و مشاهیری که اهل کاشان ماوراء النهر بوده اند و امروزه به دلیل شهرت کاشان شیعی و تغییر نام کاسان فرغانه که تصور می شود آنان اهل کاشان مورد نظر ما در این نوشتار هستند، توجه داده شود. در منابع روایی و فهرستی، به نام عالمان، محدثان و مؤلفان زیادی برخورد می کنیم که نسبت «کاشانی» درباره ایشان ذکر شده است، اما به قرینه «سمرقندی» یا «حنفی» در ادامه نام و نسب آنان، روشن می شود که مربوط به کاشان دیگری هستند. از این جمله، علاء الدین ابوبکر بن مسعود کاسانی (کاشانی) حنفی، مشهور به «ملك العلماء» در گذشته به سال 587 هـ، مؤلف کتاب فقهی بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع است. کتاب وی شرح تحفة الفقهاء محمد بن احمد سمرقندی و موضوع آن «فقه حنفی» است. کسی او را منسوب به کاشان ما ندانسته و شواهد حاکی از آن هستند که نسبت وی به کاسان فرغانه است. سمرقندی بودن استاد و حنفی بودن مذهبش از این شواهد است. افراد دیگری که منسوب به کاشان ماوراء النهر هستند در طول مباحث این رساله بررسی خواهند شد..)

ص: 29

1- دیار آشنا، ص 156 و 157.

2- «کاسان مدینه کبیره فی اول بلاد ترکستان وراء نهر سیحون وراء الشاش.» (معجم البلدان، ج 4، ص 114).

3- مستوفی می نویسد: بخارا و سمرقند و سغد و چاچ و فرغانه که شهرستان آن را کاشان خوانند... (تاریخ گزیده، ج 2، ص 278).

علاوه بر کاسان فرغانه، مناطق دیگری با نام «کاشان» شناخته شده اند که در کتب قدیم، از آنها سخنی در میان نیست و مربوط به دوران های اخیر و معاصرند. (1)

ب. اشتباه و تصحیف

علاوه بر تشابه نام «کاشان»، در تاریخ اسلام، جاهایی شبیه این نام را داشته اند و گاه نام آنها یا منسوبان به آن مکان ها با نام کاشان اشتباه شده یا با کمترین تصحیف، به یکدیگر تبدیل شده اند.

فیروزآبادی، لغت شناس سده نهم هجری و به تبع او، برخی لغت شناسان و رجالیان گفته اند: قاسان، هم در ماوراء النهر است و هم ناحیه ای در اصفهان، و آن غیر از کاشانی است که با قم یاد می شود. (2) در این میان، زبیدی مطالبی مبهم آورده و در عین حال که به دو کاشان در نزدیکی اصفهان تصریح کرده، نوشته است: «قاشان ناحیه ای در سی فرسخی اصفهان است و مردم آن سنی بوده اند، اما شیعیان بر آن غلبه کرده اند و این غیر از قاشانی است که با قم ذکر می شود.» این در حالی است که منابع قدیم، برای کاشان موردنظر ما هم فاصله ای سی فرسخی بیان کرده اند. اما از خطای زبیدی که بگذریم، آنچه قابل توجه است تصریح فیروزآبادی و پس از او ذهبی و برخی متأخران است که کاشان اصفهان را غیر از

ص: 30

1- مانند کاسان، دهی در شهرستان فومن؛ کاشان، دهی در شهرستان آهر؛ کاشان، ده کوچکی از بخش سعادت آباد بندر عباس. نک. لغت نامه، ج 11، ص 15868 و 15881.

2- القاموس المحيط، ج 2، ص 244؛ تاج العروس، ج 4، ص 226؛ طرائف المقال، ج 2، ص 191.

کاشان شیعه نشین نزدیک قم می دانند. (1) میر داماد خلط این دو کاشان را از مواردی دانسته که «بر قاصر مخفی مانده است»! (2)

جست وجود منابع کهن و کتب جغرافیای معاصر، ما را به چنین نامی در حوالی اصفهان راهنمایی نمی کند و احتمال قوی دارد که خطایی صورت گرفته باشد. به نظر می رسد آنچه موجب شده کاشان دیگری برای اصفهان تصور و معرفی شود، چند مطلب است:

اول. سخن حازمی و به تبع او، یاقوت حموی است که به وجود کاشانی در ناحیه اصفهان اشاره کرده اند. حازمی، که کتاب خود را به بیان مناطق همنام یا مشابه اختصاص داده است، بابتی درباره چهار لفظ «فاشان، قاشان، قاسان و باشان» گشوده، می نویسد:

«...دومی شهری نزدیک به قم است و سومی شهری در خراسان و همچنین ناحیه ای در اصفهان است.» (3)

یاقوت هم سخن وی را تکرار کرده است. (4) تنها توجیهی که درباره این مطلب می توان کرد آن است که بگوییم: مراد حازمی از کاشان نزدیک اصفهان جایی جز کاشان نزدیک قم نیست و چون کاشان با دو شهر قم و اصفهان ارتباط داشته و با آنها شناخته می شده است، حازمی آن را یک بار با قم و بار دیگر با اصفهان شناسانده و گویا خود نمی دانسته که به آنجا «قاسان» هم گفته می شود. 0.

ص: 31

1- ذهبی می نویسد: قاشان شهر معروف نزدیک قم است... و ناحیه ای در اطراف اصفهان. (تاریخ الاسلام، ج 42، ص 383).

2- الرواشح السماویه، ص 93؛ همچنین ر.ک. طرائف المقال، همان جا.

3- الاماکن، ج 2، ص 732.

4- معجم البلدان، ج 4، ص 10.

دوم. سمعانی پس از مدخل «القاشانی» و ذکر منسوبان به آن، مدخل «القاشی» را گشوده و آن را شهری در اطراف اصفهان دانسته است. (1) به دلیل آنکه کار سمعانی استقصای نسبت هاست، نسبت «القاشی» را پس از «القاشانی» بیان کرده و خواسته است به وجود چنین لفظی در انساب اشاره کند و معنای این کلام آن نیست که «قاشانی» نسبت به يك محل و «قاشی» نسبت به محلی دیگر است.

سوم. گفتار دمشقی صاحب کتاب توضیح المشتبه است که ذیل لقب «القاسانی»، پس از بیان «قاسان» و اینکه در سی فرسخی اصفهان و در مجاورت قم قرار دارد و اهل آن رافضی اند و پیش از آن سنی بوده اند، می نویسد: امیر (ابن ماکولا) قاسان غیر از این یاد نکرده، اما دست خط فرضی را دیدم که گفته است: قاسان در بیست فرسخی اصفهان است و به آنجا هم گروهی منسوبند؛ از جمله: سید ابو الرضا حسینی راوندی. (2)

گویا مقصود از «فرضی»، مؤلف المؤلف است. اما هرکه باشد خطای او در این کلام برای ما کاملاً آشکار است؛ زیرا ابو الرضا راوندی بی تردید، اهل راوند کاشان است و ارتباطی به راوندهای دیگر یا کاشان های دیگر ندارد. از این رو، نمی توان سخن این نویسنده را درباره کاشان اصفهان پذیرفت.

چهارم. شاید دلیل دیگری که موجب شده برخی کاشان دیگری نزدیک اصفهان تصور کنند تعبیر «جرم قاشان و سرد قاسان» در برخی منابع است. ابن 1.

ص: 32

1- الانساب، ج 10، ص 297 و 299.

2- توضیح المشتبه، ج 7، ص 21.

فقیه همدانی و دیگر مؤلفان قدیم هنگام شمارش روستاهای اصفهان از این دو جای نام برده اند. (1) ولی به نظر می رسد مقصود از «جرم کاشان» بخش کویر آن باشد؛ زیرا «جرم» به معنای گرم و احتمالاً - معرب آن است. «سرد قاشان» را نیز به مناطق سردسیر آن اطلاق کرده اند. اینکه ابو نعیم در موضوع فتوحات اسلامی و ورود مجاشع تمیمی به منطقه کاشان می نویسد: او در راوند در «جرم قاسان» ساکن شد، (2) قرینه و مؤیدی بر این مطلب است.

پنجم، تبعیت برخی نویسندگان از یکدیگر موجب شده است سخن از «اصفهان کاشان» در برخی منابع راه یابد. چنان که گفته شد، گویا پیش از فیروزآبادی، کسی این مطلب را نگفته است. سخن وی هم به دلیل آنکه در جغرافیا و تاریخ تخصص ندارد، قابل اعتماد و پذیرش نیست. (3)

اما آنچه در این میان موجب تصحیف می شود وجود دو شهری است که نام آنها در نوشتن، شبیه «قاشان» است و نویسندگان قدیم یا کسانی که درباره محدثان گفت و گو می کنند، گاهی آنها را باهم آمیخته اند: «باشان» د.

ص: 33

1- همدانی، البلدان، ص 531؛ المسالك و الممالك، ص 33؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 296 و 333.

2- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 14.

3- در پاورقی ایضاح الاشتباه علامه حلّی (ص 220)، «قاسان» به عنوان روستایی در جبل عامل لبنان معرفی شده که در جای دیگری به آن اشاره نگردیده است. به دلیل آنکه مصحح کتاب این مطلب را ذیل نام «علی بن سعید بن رزام قاسانی» بیان کرده است. می توان با اطمینان گفت: وی اشتباه کرده؛ زیرا تنها کسی که از این شخص نام برده، نجاشی است و او هم فقط می نویسد: علی بن سعید بن رزام اهل سواد قاشان است (رجال النجاشی، ج 2، ص 85) دیگران هم نه ذیل این نام و نه در جای دیگر، سخنی از کاشان در جبل عامل به میان نیاورده اند. بنابراین، نمی توان جای دیگری همنام کاشان در آن مناطق جست و جو کرد.

و«فاشان» نام دو روستا و به قولی، نام يك محل در خراسان قدیم بوده اند.

مقدسی مکرر از «باشان» ذیل منطقه خراسان و ناحیه مرو نام می برد. (1) حموی علاوه بر «باشان»، که آن را از روستاهای هرات می داند، «فاشان» را نیز از روستاهای مرو دانسته، می گوید: آن را دیده ام. (2) طبری این نام را «باسان» (به حرف سین) ضبط کرده (3) و منهاج سراج در موضوع حملات سلطان مسعود به هرات و غور، از «باشان» سخن به میان آورده است. (4) ابن ماکولا، سمعانی، ابن حجر و دیگر رجال نویسان هم به این نقطه اشاره کرده و عالمانی را به آنجا منسوب دانسته اند. (5)

این مکان در برخی کتاب ها با عنوان «کاشان» در مرو یا هرات آمده است.

ابن خلدون در مقدمه خود، به مناسبت بحث از سرزمین ها و هنگام گفت و گواز خراسان می نویسد: در شمال غربی غور، سرزمین هرات است که وسط خراسان به شمار می آید و آن مشتمل است بر اسفراین و قاشان و بوشنج و مرورود و طالقان و جوزجان. (6) ولی مقصود وی، همان «فاشان» است.

ذهبی درباره ابو جعفر الشاشی می نویسد: او ساکن قاشان یکی از روستاهای مرو بود. (7) اما محلی با نام «قاشان» در مرو یافت نشد. علاوه بر این، 7.

ص: 34

1- احسن التقاسیم، ص 50 و 299 و 349.

2- معجم البلدان، ج 1، ص 322 (ذیل باشان)؛ ج 3، ص 411 (ذیل فاشان).

3- تاریخ الطبری، ج 6، ص 313 و 314.

4- طبقات ناصری، ص 339.

5- الاکمال، ج 7، ص 104؛ الانساب ج 10، ص 133، ج 2، ص 37؛ تبصیر المنتبه، ج 3، ص 1348.

6- تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 63.

7- تاریخ الاسلام، ج 36، ص 157.

عنوان «الشاشی» پس از «ابو جعفر»، بیانگر آن است که این شخص ساکن یا متولد «چاچ» بوده است. ابن جوزی «ابو نصر قاشانی» را اهل مرو می‌داند و می‌گوید: قاسان از روستاهای مرو است. (1) این در حالی است که دیگر منابع این فرد را اهل «باشان» می‌دانند. (2) ابو عبید احمد بن محمد فاشانی هروی، صاحب کتاب لغوی الغریبین و ابوزید فاشانی نمونه دیگر اشتباه در نام این مکان‌ها هستند. (3)

بخشی از این اشکالات هم مربوط به تصحیف یا اشتباه نویسنده یا استتساخ یا تحریر است. حسکانی از ابو علی احمد بن محمد بن علی، که یکی از محدثان است، یک بار به عنوان «قاشانی» نام برده است، (4) در حالی که او اهل «باشان» است و خود حسکانی در جاهای دیگر، از او به عنوان باشانی یا باشانی هروی یاد می‌کند؛ (5) و همین درست است؛ چنان که دیگران وی را باشانی می‌دانند. (6)

نمونه دیگر ابو طاهر عمر بن عبد العزیز بن احمد فاشانی مروزی است. در تفسیر بغوی، بارها از او به صورت قاشانی یاد شده است. (7) 5.

ص: 35

-
- 1- المنتظم، ج 17، ص 304.
 - 2- نك. الانساب، ذیل الفاشانی؛ سیر اعلام النبلاء، ج 19، ص 18، 19 و 115.
 - 3- نك. تاریخ اجتماعی کاشان (ص 53) که آنان را کاشانی می‌داند و قس. سیر اعلام النبلاء، ج 17، ص 146 و 406؛ الانساب، ج 10، ص 133.
 - 4- شواهد التنزیل، ج 2، ص 342.
 - 5- همان، ج 1، ص 187؛ ج 2، ص 441.
 - 6- برای نمونه، نك. تاریخ مدینه دمشق، ج 23، ص 79؛ ج 25، ص 373؛ ج 67، ص 360.
 - 7- نك. معالم التنزیل، ج 1؛ ص 285 و 629؛ ج 2، ص 389؛ ج 4، ص 25 و قس. همان، ج 2. ص 198؛ ج 5، ص 92 و تاریخ الاسلام، ج 31، ص 125.

در منابعی که در این بحث مورد استناد ما هستند، از کاشان با عناوین گوناگون تعبیر شده است. این تعبیرها عبارتند از سه لفظ: «قاسان، قاشان، کاشان». در غالب نوشته های قدیم، واژه «قاشان» و «قاسان» آمده و به ندرت، کلمه «کاشان» استعمال شده است. قمی پیوسته این شهر را «قاسان» خوانده، ولی يك بار هم «کاشان» گفته است. (1) سمعانی نام منسوبان به این شهر را ذیل مدخل های «القاشانی» و «القاشی» آورده است. یاقوت حموی از شهر کاشان فقط با عنوان «قاشان» یاد کرده و الفاظ «قاسان، کاسان، کاشان» را به کاشان فرغانه اختصاص داده است. (2) بنابراین، کاربرد لفظ «کاشان» بیشتر درباره کاشان فرغانه است؛ (3) همان گونه که لفظ «کاسان» هم تقریباً به همان جا اختصاص دارد و در منابع دیده نمی شود که برای کاشان نزدیک قم به کار رفته باشد. این در حالی است که واژه شبیه آن یعنی «قاسان»، برای کاشان قم فراوان به کار می رفته و «قاسانی» به کسی گفته می شود که منسوب به این کاشان است.

قاعده آن است که در زبان عربی، الفاظی همچون «کاشان» و «کاسان» با تغییراتی به کار روند. اما همان گونه که اشاره شد - بسیاری از مورّخان عرب زبان چند لفظ را برای دو محل به کار برده اند. البته این واژه در دوره های متأخر و معاصر، به کاشان شیعه نشین نزدیک قم اختصاص یافته و برای دوری از اشتباه، «کاسان» را برای منطقه ماوراء النهر به کار می برند.

ص: 36

1- «رستاق قاسان» را ابو موسی فتح کرد و گویند: «نفس کاشان» را نیز ابو موسی فتح کرد. (تاریخ قم، ص 78)

2- معجم البلدان، ج 4، ص 10 (ذیل قاسان)؛ ج 4، ص 114 (ذیل کاسان و کاشان).

3- تاریخ الطبری، ج 6، ص 483.

در مجموع، نمی توان گفت تعبیراتی که در مورد دو منطقه همنام کاشان به کار رفته اند، باهم تفاوت دارند و قابل تمیزند، بلکه گاهی از هر دو جا با عناوین یکسان تعبیر شده و همین موضوع موجب اشتباهاتی در برخی اطلاعات جغرافیایی، تاریخی و رجالی شده است. به همین دلیل، نمی توان ملاک قطعی و اطلاق واژه ای خاص را به این دو منطقه مطرح کرد، بلکه باید در موارد گوناگون، قراین را نگرست تا تفکیک درستی میان دو کاشان حاصل شود. از قراین مهمی که می توان برای تشخیص کاشان موردنظر در این نوشتار برشمرد، تشیع مردم آن و پیوستگی نام آن با شهر قم است. این مطلب قابل توجهی است که در منابع کهن جغرافیایی و تاریخی، غالباً نام «قم» و «کاشان» باهم ذکر می شوند و حتی معرفی یکی به وسیله دیگری است.

یاقوت حموی درباره کاشان می نویسد: «تذکر مع قم»؛ (1) یعنی نام «کاشان» به همراه نام «قم» می آید. هنگام معرفی قم هم می نویسد: «مدینه تذکر مع قاشان.» (2) این مشخصه ای است که در غالب کتاب ها از آن یاد می شود و در موارد اختلافی و مشکوک به کار می آید؛ همان گونه که نام «کاشان» در شمار شهرهای منطقه جبل یا جبال فراوان ذکر شده است.

سومین قرینه را هم می توان عقرب های کاشان دانست که از قدیم، در کتب تاریخ و جغرافیا به آن توجه شده است. جغرافی نویسان از قریب هزار سال پیش، درباره کژدم های کاشان سخن گفته اند. (3).

ص: 37

-
- 1- معجم البلدان، ج 4، ص 11 (ذیل قاشان).
 - 2- همان، ج 4، ص 88 (ذیل قم).
 - 3- احسن التقاسیم، ص 390؛ حدود العالم، ص 392؛ معجم البلدان، ج 4، ص 11 (ذیل قاشان).

بیشتر کسانی که درباره کاشان یا در موضوع نام شهرهای ایران کتابی نوشته اند، از علت نام گذاری کاشان سخن گفته اند، اما کمتر به اظهار نظر پرداخته و به نقل نظرات و اقوال بسنده کرده اند. یکی از وجوه نام گذاری کاشان به موضوع تشیع آن مرتبط است که با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت. اما در اینجا، به اختصار در موضوع علت نام گذاری کاشان سخن می‌گوییم و آنچه را به نظر می‌رسد صحیح تر است، برمی‌گزینیم. درباره وجه تسمیه «کاشان» نظراتی وجود دارد:

1. قمی به نقل از ابن مقفع، نام «کاشان» را برگرفته از «قاسان» فرزند یکی از پادشاهان باستانی ایران می‌داند. (1) وی در ادامه کتابش، وجه نام گذاری بسیاری از مکان‌های جغرافی را این‌گونه دانسته، هر شهری را منسوب به سازنده آن می‌داند. پیداست در قدیم اعتقادی اسطوره‌ای بر آن بوده که با توجه به عظمت پادشاهان یا مقدس شمردن برخی از آنان و به دلیل محبوبیتی که در نظر ایشان داشته اند، نام جای‌ها را به آنان منسوب نمایند.

2. «کی آشیان» اصل دیگری است که برای نام کاشان گفته اند؛ زیرا نخستین آبادانی‌های این منطقه ساختمان‌هایی بود که به دستور پادشاهان و برای آنان در سرچشمه فین بنا شد. (2) «کی آشیان» به معنای جایگاه پادشاه است. (3) این نظریه هم برداشت و توجیهی از سوی محققان و نویسندگان دوره‌های معاصر است که مستندی ندارد؛ چنان‌که می‌گویند: «کاشان» از واژه «کاشانه» به معنای خانه

ص: 38

1- تاریخ قم، ص 74.

2- پژوهش در نام شهرهای ایران، ص 496؛ تاریخ اجتماعی کاشان، ص 16.

3- دهخدا واژه «کی» را به معنای پادشاه می‌داند؛ مانند: کیقباد، کیکاووس، کیخسرو. (لغت نامه، ج 11، ص 16584).

زمستانی یا «کاشان» به معنای خانه چوبی تابستانی است. (1) یا گفته می شود:

«کاش» و «کاشانه» از نام معبد یا بت خانه یا محل جشن گرفته شده و به اسم خاص شهرها تبدیل شده اند. (2)

3 و 4. «چهل حصاران» و پس از آن «کاه فشان» نام های اصلی کاشان بوده اند و دومی در اثر کثرت استعمال، به «کاشان» تبدیل شده است. گویند: کاشان در ابتدا، قلعه هایی به نام «چهل حصاران» بود. زبیده، همسر هارون الرشید، از این منطقه عبور کرد و اهالی آنجا از او خواستند شهری برایشان بسازد. معماران زبیده برای علامت گذاری محدوده شهر، آنجا را کاه افشانی کردند و به همین دلیل، محل به نام «کاه فشان» معروف شد و به تدریج، نام کاشان گرفت. ضربی تنها این قول را وجه تسمیه کاشان دانسته و گویا آن را پذیرفته است؛ (3) اما منبعی برای این سخن ارائه نکرده است. دیگران هم این مطلب را از منابع متأخر و گاه همان تاریخ کاشان نقل کرده اند. (4)

به نظر می رسد این نظر ساخته و پرداخته گزارشی است که مستوفی (م 750) ذیل نام «کاشان»، این گونه بدان اشاره کرده است:

زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید ساخت به طالع سنبله. (5)

اما از نظر تاریخی، دلیلی بر حضور همسر هارون الرشید در کاشان یا اطراف آن 7.

ص: 39

-
- 1- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی، ص 557.
 - 2- آثار تاریخی شهرستان های کاشان و نطنز، ص 6.
 - 3- تاریخ کاشان، ص 6.
 - 4- نام مکان های جغرافیایی در بستر زمان، ص 182 و 379؛ پژوهش در نام شهرهای ایران ص 497؛ تاریخ اجتماعی کاشان، ص 15.
 - 5- نزهة القلوب، ص 67، قس. تذکره هفت اقلیم، ج 2، ص 1007.

وجود ندارد و آنچه مستوفی آورده، مربوط به قرن هشتم است و پیش از این دوره از آن سخنی نیست؛ همان گونه واژه «چهل حصاران» در کتب معتبر و کهن یافت نشد. بنابراین، نمی توان به این سخن اعتماد کرد. حضور زبیده با ادعای گرایش شیعی وی، دست مایه ای برای پیشینه تشیع کاشان شده است که در جای خود، به آن خواهیم پرداخت.

5. به نظر می رسد سخن درست در مورد نام کاشان روایت دیگری است که در کتاب تاریخ قم آمده و تحقیقات نوین باستان شناسی و زبان شناسی آن را تکمیل می کند. قمی می نویسد:

قاسان را نام نهاده اند به رودخانه ای که او را به زبان عجم، «کاسه» می گویند و گویند که قاسان دریا بوده است و آن را «کاس رود» خوانده اند. (1)

اگر ارتباطی بین دریای کاسان (قزوین) و این سخن قمی قایل نشویم، بی تردید سخن وی ما را به ریشه نام کاشان، که «کاس» (در این عبارت، «کاسه») است، رهنمون می کند. به دلیل آنکه قوم «کاس» یا مردم «کاشی» (کاشو) از اقوام کهن در ایران باستان بوده اند، به نظر می رسد نام بسیاری از مکان های جغرافیایی برگرفته از نام و حضور آنان باشد، حتی نام هایی که ترکیبی از این کلمه اند مانند کاشغر، کاشمر و قزوین که احتمالاً اصل آن «کاس پین» بوده و سپس به قزوین تبدیل شده، بی ارتباط به آن کلمه نیستند. (2) شاید مقصود قمی از رودخانه یا

ص: 40

1- تاریخ قم، ص 74.

2- برای آگاهی بیشتر، ر.ک. دانشنامه کاشان، ج 3، ص 124-126 و 158؛ روزنامه ایران، ش 3232 (3 خرداد 1384)، مقاله «دریای کاسان». درباره مطالبی که نقل شد تأمل بیشتری لازم است؛ زیرا کلماتی همچون «کاشغر و کاشمر» جدیدتر از آن هستند که در بحث اقوام کاشی از آنان یاد شود.

دریایی به این نام هم دریایی بوده است که گفته می شود: قدیم در منطقه کاشان وجود داشته و به تدریج خشک شده و اکنون کویر جای آن را گرفته است. گفته می شود:

نام «خزر» نیز در حقیقت، از ریشه «کاس» برخاسته و کاف به «خ» و سین به «ز» دگرگون شده است... نام «قفقاز» نیز آشکارا با نام قوم کاشی در پیوند است؛ چون این نام باید بازتاب نام ایرانی کهن «کوف کاس» (کوه کاشی) باشد. [\(1\)](#)

باتوجه به آنچه گفته شد، میان دو کاشان (کاشان کنونی و کاشان ماوراء النهر) تفاوتی در نام گذاری نیست؛ زیرا قوم «کاس» در هر دو منطقه حضور داشته اند. 5.

ص: 41

1- دانشنامه کاشان، ج 3، ص 124 و 125.

بحث اصلی و اولی در موضوع «تشیع کاشان»، بررسی ورود این مذهب به شهر مزبور است. زمان ورود تشیع، زمینه‌ها و عوامل شیعه شدن مردمان این منطقه از جمله پرسش‌های این قسمت است.

به دلیل آنکه ورود تشیع به کاشان ناگهانی نبوده و طی روند خاصی محقق شده است، در منابع تاریخی نمی‌توان تاریخ و زمان خاصی برای آن یافت. از این رو، باید ابتدا درباره‌ی زمینه‌ها، عوامل و چگونگی آن بحث کرد تا از این رهگذر، به زمان آن دست یافت. سخن از چگونگی و عوامل این رویداد مهم، به دوگونه امکان‌پذیر است: اول آنکه با توجه به گزارش‌های تاریخی موجود و چینش آنها در کنار یکدیگر، موضوع را بررسی کنیم. دوم آنکه با یاری جستن از علوم دیگر، چارچوب و فرضیه‌هایی را برای بحث طرح کنیم و با روش آزمون و خطا، هر یک از آنها را بررسی نماییم. به منظور علمی‌تر شدن بحث، راه دوم را انتخاب کرده، سراغ جامعه‌شناسی می‌رویم.

در علم جامعه‌شناسی، به‌عنوان متعددی برمی‌خوریم که ممکن است با موضوع ورود یک مذهب به منطقه‌ای تناسب داشته باشند و بتوان از آنها کمک گرفت؛ عناوینی همچون جنبش‌های اجتماعی، اجتماعی شدن، انتقال فرهنگ،

دگرگونی، رفتار جمعی، گروه های اقلیت، تبلیغات، جمعیت و مهاجرت. آیا می توان بحث از ورود تشیع به کاشان را در قالب یکی از عناوین مذکور آورد؟ پاسخ این پرسش نیازمند توضیح موارد مزبور است:

1- اجتماعی شدن:

فرایندی است که انسان طی آن راه های زندگی کردن در جامعه را می آموزد و عوامل اصلی آن عبارتند از: خانواده، مدرسه، رسانه ها و گروه های همسال. قسمت اصلی این مبحث، مربوط به کودک و چگونگی اجتماعی شدن اوست. بنابراین، موضوع مزبور نمی تواند قالبی برای موضوع بحث ما واقع شود.

2- جنبش های اجتماعی:

از نظر جامعه شناسان، جنبش اجتماعی هنگامی به وجود می آید که گروه سازمان یافته ای درصدد برمی آید عناصری از جامعه را تغییر دهد. از شرایط اصلی جنبش، سازمان یافتگی آن است، ولی آیا ورود تشیع به کاشان یا هر منطقه دیگری را می توان نوعی جنبش سازمان یافته تلقی کرد؟ مطالعات اولیه و پیش از تحقیق نشان می دهند که چنین مطلبی درست نیست؛ یعنی «جنبش اجتماعی» بر تشیع کاشان صدق نمی کند؛ زیرا آنچه مسلم است اینکه این مذهب به تدریج و در طول یکی دو قرن یا دست کم ده ها سال به وقوع پیوسته است. پس موضوع بحث ما نمی تواند ذیل این عنوان بررسی شود. علاوه بر این، به نظر نمی رسد تشیع را بتوان جنبش دانست؛ زیرا تشیع و روند شیعه شدن، حرکتی مذهبی است، ولی جنبش اجتماعی حرکتی است برخاسته از مذهب.

3- رفتار جمعی:

این یکی دیگر از مباحث جامعه شناسی است، اما آن هم ارتباطی با موضوع این کتاب ندارد؛ زیرا «رفتار جمعی» عبارت از الگوهای رفتاری بی ساختار است که بدون برنامه و به صورت احساسی صورت می گیرد و نمونه آن شورش،

مد و هیجان های ناشی از احساسات عمومی است، (1) در حالی که تغییر مذهب این گونه نیست، بلکه با برنامه ریزی و ساختار پیش می رود.

4- دگرگونی اجتماعی و فرهنگی:

این مقوله می تواند بر موضوع مورد بحث این نوشتار تطبیق داشته باشد؛ چه اینکه اختیار مذهب تشییع از سوی مردم يك منطقه، نوعی دگرگونی است و کمتر فرهنگ و جامعه ای است که در طول تاریخ، دچار دگرگونی نشده باشد، هرچند روش ها و میزان این دگرگونی متفاوت است. از دیدگاه جامعه شناسان، هر جا عناصر جدید و مجموعه هایی نو در فرهنگ ظاهر شوند و محتوا و ساخت فرهنگ را تغییر دهند «دگرگونی فرهنگی» رخ داده است. اما «دگرگونی اجتماعی» عبارت از هرگونه تغییر در ساختار جامعه است و به نظر می رسد تغییر مذهب یکی از مصادیق بارز دگرگونی اجتماعی و دگرگونی فرهنگی است. بدین روی، بحث از دگرگونی مذهبی در کاشان مبتنی بر این پیش فرض است که این منطقه پیش از پذیرش تشییع، بر مذهب دیگری بوده است و چنین پیش فرضی در این نوشتار وجود دارد. بنابراین آنچه گذشت، عنوان «دگرگونی» می تواند چارچوبه نظری این بخش از نوشتار قرار گیرد.

5- سایر موضوعات:

موضوعات ریز دیگری مانند انتقال فرهنگ، جمعیت، مهاجرت، و تبلیغات در علم جامعه شناسی مطرح هستند که چون عنوان مستقلی نیستند و از سوی دیگر، ذیل «دگرگونی» و عوامل آن قابل بحث هستند، در اینجا از آنها صرف نظر کرده، در لابه لای مطالب از آنها سخن خواهیم گفت.

ص: 47

اکنون دربارهٔ قالب انتخابی یعنی «دگرگونی ها»، توضیح بیشتری لازم است. با اینکه همهٔ کتب جامعه شناسی از دگرگونی ها بحث نکرده اند، اما این عنوان از مباحث مهم این علم به شمار می رود. چنان که گفته شد، دربارهٔ «دگرگونی»، دو مقوله وجود دارد: یکی فرهنگی و دیگری اجتماعی. اما به دلیل نزدیکی این دو به یکدیگر و تطابق هر دو با بحث «تغییر مذهب»، در اینجا «دگرگونی» یا «تحوّل فرهنگی و اجتماعی» را اجمالاً به یک معنا به کار می بریم، هر چند در نگاه دقیق جامعه شناسان، تفاوت هایی میان آنها وجود داشته باشد.

دربارهٔ دگرگونی، نظریه های وجود دارد: نظریه های تکاملی، دورانی، تعادل و ستیز؛ (1) ولی آنچه برای ما مهم است عوامل این تغییرهاست. جامعه شناسان عوامل مختلفی را در این باره ذکر کرده اند. گیدنز سه عامل محیط فیزیکی، سازمان سیاسی و عوامل فرهنگی را بر دگرگونی تأثیرگذار می داند. (2) اما کونن این عوامل را بیشتر بسط داده و بر این باور است که برخی عوامل عمدهٔ دگرگونی فرهنگی و اجتماعی عبارتند از: جغرافیا، فناوری، ایدئولوژی، رهبری و جمعیت. (3)

یکی دیگر از نظریه پردازان می نویسد: اگر بگوییم محیط جغرافیایی، شرایط زیستی، نیروهای فوق طبیعی یا نبوغ شخصی هر کدام در جایی خاص، تنها عامل تغییر است، نتایج مطالعات تاریخی اینها را ردّ می کند. به اعتقاد بسیاری، عوامل گوناگون تغییرات اجتماعی در طول تاریخ عبارت بوده اند از: محیط طبیعی، رشد تکنولوژی، شرایط جامعه از نظر آگاهی ها، اعتقادات مذهبی و مانند آن. امروزه

ص: 48

1- همان، ص 423.

2- گیدنز، جامعه شناسی، ص 688.

3- مبانی جامعه شناسی، ص 424.

عواملی مانند شرایط جمعیتی، فناوری، زیربنای اقتصادی، ارزش ها، ایدئولوژی ها و تضادها مورد آزمون هستند. (1) از مجموع مطالب مذکور، استفاده می شود که وی اقتصاد، ارزش ها و تضادها را نیز از عوامل دگرگونی می داند. به نظر برخی دیگر، ترقی علمی و فنی، اساس تحولات اجتماعی است. (2)

در جمع بندی این نظریه ها، می توان عوامل دگرگونی اجتماعی و فرهنگی را چند چیز دانست: 1. محیط و جغرافیا؛ 2. فرهنگ؛ 3. عقاید و ارزش ها؛ 4. سیاست؛ 5. فناوری و اقتصاد؛ 6. رهبری؛ 7. جمعیت. با توجه به اینکه برخی از این عوامل مانند فناوری و عقاید نمی توانند در موضوع بحث ما مطرح شوند، لازم است با عنایت به موضوع «تشیع کاشان»، در این هفت عامل، تغییراتی پدید آورد و در صورت لزوم، کسر و اضافاتی در آنها اعمال نمود. در کنار این، ارائه توضیحی اجمالی درباره هر یک از این موارد، لازم به نظر می رسد که در پی می آید:

1- محیط و جغرافیا:

چنان که گذشت، گیدنز «محیط طبیعی» را از عوامل مؤثر در تغییرات می داند؛ چنان که کوئن از آن به «عوامل جغرافیایی» تعبیر کرده است. مقصود آن است که در یک دگرگونی، ممکن است موقعیت منطقه از لحاظ آب و هوا یا فور و فقدان منابع طبیعی دخالت داشته باشد و سبک زندگی اجتماعی و فرهنگ مردم را دچار تغییر کند. این عامل درباره موضوع مورد نظر ما هم می تواند قابل توجه باشد و بررسییم: آیا جغرافیای کاشان و محیط طبیعی آن دخالتی در ورود مذهب جدید به آنجا داشته است؟

ص: 49

1- جامعه شناسی عمومی، ص 224؛ مساواتی آذر، جامعه شناسی. ص 250.

2- اصول و مبانی جامعه شناسی (گلابی)، ص 197.

2- فرهنگ:

عوامل فرهنگی، که خود مقوله ای کلی است، از عوامل مهم تأثیرگذار در هر تغییر و تحوّل اجتماعی به شمار می روند. اما به دلیل آنکه در موضوع این کتاب، با مباحثی همچون نقل حدیث و حوزه های علمی و دینی روبه رو هستیم، لازم است مقوله «فرهنگ» را جزئی تر کرده، با توجه به معنای عام آن، از این قسمت به «علم و فرهنگ» تعبیر کنیم. علاوه بر این، «تبادل فرهنگی» از جمله مباحث جامعه شناسی است و فرهنگ در تماس با سایر فرهنگ ها تغییر می کند.

گیدنز می گوید: دگرگونی اجتماعی از دو طریق «اشاعه» یا «ابداع» صورت می گیرد. منظور از «اشاعه فرهنگی»، رواج یافتن سبک زندگی جدیدی در جامعه است که از فرهنگ خارجی اقتباس شود. (1) بنابراین، در بحث از عامل فرهنگ، به موضوعاتی همچون «تبادل فرهنگی» خواهیم پرداخت.

3- عقاید و ارزش ها:

هرچند این عامل در تحوّلات اجتماعی و فرهنگی اهمیت زیادی دارد، اما به نظر می رسد در بحث از تشیع کاشان، جایگاهی نداشته باشد. ایدئولوژی در جایی عامل تحوّل است که سخن از تغییری غیر ایدئولوژی باشد.

می گویم: تشیع عامل مهمی در بروز انقلاب اسلامی بود؛ یا ارزش های دینی عاملی مهم در جنبش ها یا تحوّلات اجتماعی به شمار می روند. اما در این نوشتار، سخن درباره خود تشیع و یک اعتقاد و ارزش است. بنابراین، از عامل ایدئولوژی یا ارزش سخن نخواهیم گفت.

4- سیاست:

سازمان سیاسی فقط در کتاب گیدنز به عنوان عاملی برای دگرگونی شمرده شده و دیگران از آن سخن نگفته اند، در حالی که به نظر می رسد از علل مهم تحوّلات و تغییرات اجتماعی و فرهنگی است. تغییر مذهب ایرانیان در عهد

ص: 50

صفویه با توجه به عامل سیاسی یعنی حکومت، بسیار قابل توجه و بررسی است.

در عین حال، به نظر می‌رسد موارد دیگری را نیز بتوان در این مقوله گنجانید.

نیروی نظامی، که در جای دیگری از آن یاد نشده و عامل مستقلی به شمار نرفته است، می‌تواند ذیل این سازمان بررسی شود. گیدنز ذیل بحث از «عوامل سیاسی» می‌نویسد: نیروی نظامی جنبه مهمی از تأثیرات بر دگرگونی اجتماعی است. (1) پس همراه سیاست، از عامل نظامی نیز در ورود تشییع به کاشان بحث خواهد شد.

5- فناوری و اقتصاد:

عامل فناوری به معنای خاص خود مربوط به دوران معاصر است. جامعه شناسان هم در بحث از دگرگونی‌ها، مثال‌های این عامل را تلویزیون، اختراع اتومبیل و مانند آن می‌دانند. حقیقت آن است که نمی‌توان برای این عامل نمونه‌ای در قرون اولیه اسلام در ایران جست‌وجو کرد. بنابراین از عامل فناوری هم صرف نظر کرده، در نوشتار حاضر، تنها از تأثیر اقتصاد بحث خواهیم کرد.

6- رهبری:

از جمله عوامل مهم در یک تحوّل و دگرگونی رهبری است. روشن نیست که چگونه گیدنز به صراحت آن را جزو عوامل به شمار نیاورده است. شاید نظری بر این بوده که رهبری را در سیاست ادغام کنیم و هر دو را یک عامل بدانیم. اما حقیقت آن است که عامل رهبری جزو عوامل سیاسی است و باید به تفصیل از آن سخن گفت. در این نوشتار، شایسته است موضوع «رهبری» با عنوان گسترده تری طرح شود تا مطالب دیگری را هم تحت پوشش قرار دهد.

بنابراین، از آن با عنوان «چهره‌های تأثیرگذار» یاد خواهیم کرد.

ص: 51

آنچه در این زمینه به عنوان عامل دگرگونی از آن یاد شده، رشد یا کاهش جمعیت است. هرچند مباحث اصلی جمعیت‌شناسی بیشتر با جهان معاصر تطبیق می‌کنند و یا مربوط به آینده جامعه و برنامه ریزی‌ها هستند، اما استفاده از آن را نیز نمی‌توان در مباحث تاریخی نفی کرد. با توجه به اینکه «مهاجرت» یکی از عناوین زیرمجموعه جمعیت‌شناسی است، به نظر می‌رسد مناسب‌تر این باشد که هنگام گفت‌وگو از عامل جمعیت، به عنوان «مهاجرت» عنایت خاص داشته باشیم. پس دیگر عامل مؤثر در دگرگونی را «جمعیت و مهاجرت» خواهیم دانست.

بنابر آنچه گفته شد، با تغییری مختصر در عناوینی که جامعه‌شناسان در موضوع تحولات و دگرگونی‌های فرهنگی-اجتماعی بیان کرده‌اند، مبنای بررسی درباره تشیع کاشان را این عوامل می‌دانیم: 1. محیط و جغرافیا که آن را فرضیه قرار داده، در انتها مطرح می‌کنیم؛ 2. علم و فرهنگ؛ 3. عامل سیاسی و نظامی؛ 4. چهره‌های تأثیرگذار؛ 5. اقتصاد؛ 6. جمعیت. هر یک از این عوامل در گفتاری مستقل بررسی خواهد شد. دو عنوان آخر به دلیل کمی مطالب، در ضمن یک گفتار می‌آیند.

پیش فرض

بررسی تاریخ ورود تشیع به کاشان و عوامل آن مبتنی بر آن است که اجمالا از زمان گرایش مردم این منطقه به تشیع آگاهی داشته باشیم. به عبارت دیگر، لازم است با تأسیس یک اصل، تشیع را در دوره‌هایی مفروغ عنه به شمار آورده، بر اساس آن، به دیگر مباحث پردازیم.

از مطالعات اولیه و اجمالی به دست می‌آید که پیش از قرن سوم، محدثانی از شیعه در کاشان حضور داشته‌اند، اما هنوز تشیع مذهب غالب آنجا نبوده است. (1)

از سوی دیگر، در منابع مربوط به قرن ششم، بر شیعه بودن، بلکه امامی بودن مردم این شهر تأکید شده است. پرسش این است که در چه زمانی از این فاصله، مذهب شیعه به کاشان راه یافته است؟ این از جمله پرسش‌های اصلی تحقیق حاضر است. اما اگر بخواهیم به اجمال و پیش فرض سخن بگوییم، باتوجه به اینکه در قرن سوم، محدثانی از شیعه امامیه در کاشان حضور داشته و از آنجا برخاسته‌اند، (2) به نظر می‌رسد از همین دوره گرایش به تشیع در آنجا جدی بوده و زمینه‌های آن فراهم شده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت: در ابتدای سده چهارم هجری، مذهب غالب در کاشان تشیع بوده است. دلیل این مطلب گزارشی از کتاب النقض است که وقتی اهل قم و کاشان از ظهور شخصی به نام «مهدی» در مصر آگاه شدند، جشن برپا کردند. (3) مقصود آن است که مردم آنجا با ذهنیت شیعی مهدویت، ظهور آن مهدی را جشن گرفتند. از سوی دیگر، می‌دانیم ظهور مهدی فاطمی در مصر، به سال 297 هـ رخ داد. بنابراین، بخش معتنا به کاشانی‌ها در آن زمان شیعه بودند. گزارش دیگری در همان کتاب وجود دارد که تبلیغات محمد معروف به «دندان» (4) را در این شهر به دلیل شیعه بودن مردم آن غیر

ص: 53

1- این موضوع به تفصیل، بحث و بررسی خواهد شد.

2- این مطلب بدان معنا نیست که در این دوره، اهل تسنن در این شهر جایگاهی نداشتند، بلکه همچنان محدثان آنها در کاشان وجود داشتند و جو حاکم با آنان بود. در عین حال، به نظر می‌رسد گرایش به تشیع در کاشان هم از این زمان‌ها رواج بیشتری گرفته است.

3- النقض، ص 471.

4- در فهرست ابن ندیم (ص 239) نام این شخص «محمد بن حسین دیدان» و افکار او ضد اسلامی معرفی شده است.

مؤثر می‌داند و این شخص را معاصر ابن ابی دلف و جریان سفر موسی مبرقع، یعنی قرن سوم دانسته است. (1)

بنابراین، فرض را بر این می‌گیریم که کاشان در قرن چهارم به تشیع گراییده و در این دوره، شیعه بودن آنان امری مشهور و مشهود بوده است.

عوامل ورود تشیع به کاشان

اشاره

در بیان چارچوب این نوشتار، بنابراین شد که بحث از تشیع کاشان را ضمن بررسی عوامل ورود، که به عبارتی همان عوامل جریان تشیع در کاشان است، بررسی نماییم. این عوامل عبارتند از: 1. عامل سیاسی و نظامی؛ 2. چهره‌های تأثیرگذار؛ 3. علم و فرهنگ؛ 4. اقتصاد، جمعیت و مهاجرت؛ 5. محیط و جغرافیا.

پرسش این است که کدام عامل یا عوامل سبب پیدایش تشیع در کاشان شده است؟ فرضیه ما آن است که عامل اصلی، محیط و جغرافیا بوده و برخی عوامل دیگر مانند علم و فرهنگ نیز در آن دخالت داشته‌اند.

1. عامل سیاسی و نظامی

اشاره

منظور از «سیاست» در اینجا همان حاکمیت و قدرت است. آیا قدرت حاکم و کسانی که رتق و فتق امور کاشان برعهده آنان بوده دخالتی در ورود مذهب جدید به این شهر داشته‌اند؟ آیا ممکن است روابط سیاسی مردم یا افراد ذی نفوذ این منطقه با حاکمیت، سبب این تحوّل شده باشد؟ از سوی دیگر، گفته شد که -

ص: 54

عامل نظامی نیز در کنار سیاست بررسی می شود. پرسش این است که آیا تشیع طی حادثه ای نظامی یا نبردی پیروزمندانه به کاشان راه یافته است؟ پاسخ این پرسش ها را ذیل دو عنوان «قدرت سیاسی» و «قدرت نظامی» بررسی می کنیم:

الف. قدرت سیاسی:

اشاره

بی تردید، مطالعه زندگی و ملاحظه عقاید کسانی که بر کاشان حکم رانی کرده اند، می تواند ما را به سؤال مزبور رهنمون شود. از این رو، لازم است تا آنجا که دست رسی داریم، به شرح حال آنان توجه نماییم.

پیش تر لازم است توجه داشته باشیم که کاشان در دوران پیش از اسلام و قرون اولیه اسلامی جزو اصفهان بوده؛ همان گونه که قم از توابع اصفهان به شمار می رفته و گاه کاشان زیر مجموعه قم بوده است. این نکته از این نظر اهمیت دارد که اگر در مواردی، منابع تاریخی از شخصی به عنوان حاکم اصفهان یا قم نام برده اند-به ویژه اگر هر دو نام کنار هم آمده باشند-به احتمال قوی، می توان او را حاکم کاشان هم دانست؛ زیرا این شهر استقلال سیاسی و حاکم اختصاصی نداشته است.

1- عروه بن زید:

اولین کسی که پس از ورود اسلام به کاشان مدت کوتاهی در این شهر به عنوان والی درنگ کرد عروه بن زید بود. وی از صحابه مشهور و از شرکت کنندگان در فتح ایران بود. (1) بنا به روایت ابن اعثم، مسلمانان به فرمان دهی عروه، قم و کاشان را گشودند. آن گاه وی به درخواست خلیفه دوم، در کاشان ماند تا دستور جدید برسد. (2) هر چند مدت حضور وی در منطقه قم و کاشان طولانی نبود، اما می توان او را نخستین حاکم این منطقه به شمار آورد.

ص: 55

1- الاصابة، ج 4، ص 404.

2- الفتوح، ج 2، ص 213.

درباره گرایش عروه، می توان به چند نکته اشاره کرد: یکی اینکه وی از سوی عمّار بن یاسر، والی کوفه در زمان عمر، به فرمان دهی سپاه مسلمان گمارده شده است (1) و تشیع عمّار هم جای تردید ندارد. دوم اینکه وقتی کوفیان علیه عثمان برآشفتند و والی او سعید بن عاص را به کوفه راه ندادند، مالک اشتر اختیار کوفه را در دست گرفت و حتی افرادی را به عنوان والی به اطراف گسیل کرد. از آن جمله یزید بن حجیه را به مدائن و عروه بن زید طائی را به مادون مدائن فرستاد. (2) سوم اینکه گفته اند: عروه در نبرد «صفین» با امیر مؤمنان علیه السلام بود. (3)

درباره مطلب اول، ممکن است گفته شود: عمّار خود در اعزام عروه نقشی نداشت و شخص خلیفه از او خواست عروه را اعزام کند؛ (4) اما دو مطلب دیگر می توانند نمایانگر گرایش شیعی (به معنای عام آن) درباره عروه باشند. در مجموع، به رغم اقامت کوتاه وی در کاشان، نمی توان تأثیر او را بر تشیع مردم آنجا نفی کرد، بخصوص که وی اولین نماینده و فرستاده نظام (دین) جدید به شمار می رفت.

2- یزید بن معاویه بجلی:

گویا دینوری تنها کسی است که از این شخص به عنوان حاکم اصفهان، قم و اطراف آن نام می برد. به گفته این مورخ، وقتی مختار بر کوفه مسلط شد، یزید را بر اصفهان و قم و اطراف آنجا گماشت. (5) با آنکه دینوری در ضبط نام های تاریخی اشتباه فراوان دارد، اما این نام را نمی توان تصحیفی از یزید ابن معاویه نخعی دانست؛ زیرا یزید بن معاویه نخعی در سال 32 در «بلنجر» (مرز

ص: 56

1- .جمهرة انساب العرب، ص 404.

2- .انساب الاشراف، ج 6، ص 158.

3- .الاصابة، ج 4، ص 404.

4- .فتوح البلدان، ص 309.

5- .اخبار الطوال، ص 292.

خزران) کشته شده بود. (1) به دلیل آنکه گزارش دینوری منحصر به فرد است، دربارهٔ صحّت و سقم آن، نمی توان اظهار نظر کرد. اما اگر خبر درست باشد وی حاکم کاشان نیز بوده و نمایندگی مختار به عنوان يك شیعه، قابل تأمل است.

3- عامل حجّاج در اصفهان و کاشان:

از جملهٔ قدیم ترین حاکمان کاشان کسی است که در زمان عبد الملک بر آنجا حکومت می کرد، ولی از نام او اطلاعی نداریم. چه بسا وی یکی از والیان مشهور باشد که از تطبیق او بر این گزارش آگاه نیستیم. بنابر روایت قمی، سعید بن جبیر (2) پس از فرار، به نواحی قم آمد. اما حاکم اصفهان و کاشان او را دستگیر کرد و نزد حجّاج فرستاد و حجّاج هم او را اعدام کرد. (3) طبری می نویسد: حجّاج به فلانی [کذا] حاکم اصفهان نوشت که سعید نزد توست؛ او را دستگیر کن. اما حاکم تعلّل کرد و به سعید پیام داد که از آنجا برود و سعید به آذربایجان گریخت. (4) با استفاده از خبر تاریخ قم، آن حاکم را باید از بنی امیّه یا هواداران آنان دانست، ولی ممکن است از گزارش طبری، گرایش شیعی یا دست کم ضد اموی حاکم وقت کاشان را استفاده کنیم. این را هم گفته اند که سعید بن جبیر به مکه گریخت و در آنجا گرفتار شد، (5) ولی این منافاتی با آمدن او به ایران ندارد؛ زیرا به نظر می رسد وی در حال فرار بوده و به مناطق گوناگون رفته است.

ص: 57

- 1- تاریخ طبری، ج 4، ص 306.
- 2- سعید بن جبیر از فقها و محدّثان تابعان بود که به علم و زهد و علاقه به اهل بیت علیهم السلام شهرت دارد. او از سوی حجّاج مأموریتی یافت. ولی سرانجام با بنی امیّه در افتاد و به خاطر شرکت در قیام ابن اشعث، به دست حجّاج کشته شد. دربارهٔ وی، نک. الطبقات الکبری، ج 6، ص 267؛ انساب الاشراف، ج 7، ص 364.
- 3- تاریخ قم، ص 38.
- 4- تاریخ الطبری، ج 6، ص 487.
- 5- بلکه این خبر مشهور است. برای نمونه، نک. الطبقات الکبری، ج 6، ص 275.

وی از فرماندهان نهضت عباسی بود که مدتی در کاشان حضور داشت. طبری ذیل حوادث سال 131 می نویسد: وقتی قحطبه بن شیب (یکی از فرماندهان سپاه عباسی) برای مبارزه با عامر بن ضباره (والی امویان بر اصفهان) لشکر خود را گسیل کرد، زهیر بن محمد را سوی کاشان فرستاد. (1) از مدت حضور و سکونت وی در این شهر خبر نداریم.

بلکه درباره اصل، چگونگی و علت اعزام وی مطلبی جز آنچه طبری اشاره می کند، در دست نداریم. زهیر بن محمد عامری، که صاحب کتاب اخبار الدولة العباسیه از او با نسب «ازدی غامدی» (2) یاد کرده و او را ساکن «ایبورد» دانسته است، (3) از جمله داعیان نهضت عباسی به شمار می رود. (4) وی پیش از شروع حرکت عباسیان، در کنار یحیی بن زید قرار داشت. بلاذری گزارش می کند که وقتی یحیی (از محدوده امویان) گریخت، زهیر همراه او بود و او را پنهان کرد تا اوضاع آرام شد، آن گاه یحیی به سمت خراسان رفت. (5)

پیداست زهیر به اهل بیت علیهم السلام گرایش داشته و حتی ممکن است او را شیعه زیدی بدانیم. بنابراین، حضور یا حکومت وی در کاشان هم قابل توجه و تأمل خواهد بود.

ص: 58

-
- 1- تاریخ الطبری، ج 7، ص 405.
 - 2- به نظر می رسد «عامری» تصحیف «غامدی» است و به قرینه «ازدی» می توان گفت: غامدی درست است و ارتباطی بین «بنی عامر» و «بنی غامد» یا «ازد» وجود ندارد تا یکی را زیر مجموعه دیگری بدانیم.
 - 3- اخبار الدولة العباسیه، ص 218.
 - 4- همان، ص 221.
 - 5- انساب الاشراف، ج 3، ص 456.

مؤلف تاریخ قم از حمزه اصفهانی نقل کرده که عبد الله بن كوشید در عهد هارون و به سال 189 والی اصفهان، و عاصم بن كوشید از سوی برادرش، عامل قم بود. به سبب پافشاری هارون برای گرفتن مالیات معوقه مردم قم، عاصم بر مردم آنجا سخت گرفت و جان خود را بر سر آن گذاشت. (1) با توجه به اینکه در زمان هارون هنوز قم از اصفهان تفکیک نشده بود، می توان حکومت کاشان را همچنان زیر مجموعه اصفهان دانست و بنابراین، عبد الله یا برادرش عاصم حکمران کاشان نیز به شمار می روند. از اینکه گفته شده ابن كوشید اصلاً قمی بوده (2) و از اینکه منابع روایی شیعه از شخصی با عنوان علی بن عبد الله بن كوشید اصفهانی یاد کرده اند، (3) می توان احتمال داد که فرزندان كوشید شیعه بوده اند، اما اینکه به دستور هارون بر قمی ها سخت گرفت و اینکه عاصم به دست آنان کشته شد، قابل توجه است؛ زیرا در همان گزارش می خوانیم که خلیفه بارها از ابن كوشید خواسته بود مالیات عقب افتاده را بگیرد، اما وی با همشهریان خود مدارا می کرد. (4) قتل عاصم هم - اگرچه شیعه باشد - منافاتی با شیعه دوستی قمی ها ندارد؛ زیرا در آشوب و قیام، گرایش های مذهبی افراد ملاحظه نمی شوند.

در کتاب تاریخ قم از این افراد نیز به عنوان والی قم در عهد هارون نام برده شده است: حسن بن تحتاخ طالقانی که پس از ابن كوشید حاکم شد؛ حمزه بن یسع اشعری؛ پس از او فرزندش علی؛ و پس از او عامر بن عمران بن عبد الله اشعری (م

ص: 59

1- تاریخ قم، ص 29-31.

2- همان، ص 30.

3- تهذیب الاحکام، ج 3، ص 87.

4- تاریخ قم، ص 30.

193 (1) که بجز نفر اول، بقیه از خاندان «اشعری» و به احتمال، شیعه امامی بوده اند؛ زیرا نام آنان در میان روای ائمه اطهار علیهم السلام به چشم می خورد. (2) اما درباره حسن بن تحتاخ (تحتاج) اطلاعی در دست نیست.

6- احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف عجلی (م 280):

وی و خانواده اش از امرای مشهور دوره دوم بنی عباس به شمار می روند. پدر بزرگش ابو دلف قاسم بن عیسی از هواداران امین عباسی بود و «کرج ابی دلف» (شهری از ناحیه «جبال» غیر از کرج کنونی) به نام او مشهور بود؛ چنان که پدرش عامل عباسیان بر منطقه «جبال» ایران بود. (3) احمد زمانی از سوی معتضد خلیفه عباسی مأمور سرکوبی رافع بن هرثمه شد. (4) طبری می نویسد: احمد در سال 266 از سوی عمرو بن لیث صفاری به ولایت اصفهان منصوب شد. (5) قمی هنگام بیان مهاجرت موسی مبرقع، به گونه ای از حاکم کاشان یاد کرده است که خواننده را به تردید می اندازد. وی پس از آنکه ورود موسی را در سال 256 به قم گزارش می کند، می نویسد:

موسی بن محمد از قم به کاشان رفت؛ چون به کاشان رسید احمد بن عزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد. (6)

ص: 60

-
- 1- درباره این افراد- به ترتیب- نک. تاریخ قم، ص 28-164، 185، 31 و 102.
 - 2- درباره حمزه ر. ک. رجال الطوسی، ص 190 و 335. بعضی فرزندان وی هم توثیق شده اند. (همان، ص 383 و 393).
 - 3- تاریخ الطبری، ج 9، ص 372.
 - 4- همان، ج 10، ص 31. مسعودی نام پدر رافع را «لیث» ضبط کرده است که به نظر می رسد با رافع بن لیث شورشی زمان هارون در خراسان خلط شده است. (مروج الذهب، ج 4، ص 154).
 - 5- تاریخ الطبری، ج 9، ص 549.
 - 6- تاریخ قم، ص 215.

اما در جای دیگر می گوید:

موسی بن محمد بن علی بن موسی [علیهم السلام] قصد عبد العزیز بن دلف کرد و عبد العزیز او را اعزاز و اکرام کرد. (1)

اکنون باید دید کدام يك درست است؟

طبری گذشته از آنچه درباره حکومت احمد بن عبد العزیز در سال 266 بر اصفهان گزارش می کند، ذیل رخدادهای سال 265 نقل می کند که قاسم بن سیما بر دلف بن عبد العزیز در اصفهان شورید و او را کشت. مردم اصفهان هم بر قاسم تاختند و او را کشتند و احمد بن عبد العزیز را به ریاست خود برداشتند. (2) پیداست يك سال پیش از حاکمیت رسمی احمد بر اصفهان و مناطق اطراف آن، وی از سوی مردم آنجا به حکومت گمارده شده بود. به نظر می رسد در فاصله حکومت عبد العزیز و فرزندش احمد، پسر دیگرش دلف بر اصفهان حاکم بوده است.

همچنین گزارشی از نبرد یدکوتکین با احمد در سال 268 و غلبه او بر قم به جای احمد در دست است. (3) قرینه دیگری هم وجود ندارد که حکومت احمد را در سال های 256 (زمان حضور موسی مبرقع در کاشان) یا قبل یا بعد آن بر این مناطق تأیید کند. ضمناً انتصاب احمد از سوی عمرو صفاری به منزله انتصاب از سوی خلیفه است؛ زیرا در این زمان، عمرو با دستگاه خلافت در نزاع نبوده و از سوی آنان بر بخش هایی از ایران حاکم بوده و عاملان را تعیین می کرده است.

سمعی و پیش از او ابو الشیخ درباره حکومت عبد العزیز بر اصفهان سخن 1.

ص: 61

1- همان، ص 216.

2- تاریخ الطبری، ج 9، ص 543.

3- همان، ص 611.

گفته اند. (1) در مجموع، به این نتیجه می‌رسیم که قمی در گزارش اول خود، به خطا رفته و خبر دومش یعنی آمدن موسی مبرقع در عهد عبد‌العزیز بن ابی‌دلف درست است.

درباره گرایش مذهبی خاندان ابو‌دلف به مطلبی صریح و معتبر دست نیافتیم، هرچند به طور کلی، می‌توان آنان را تابع حکومت و مذهب عامه و غالب آن وقت دانست. با این حال، در میان عده‌ای شهرت یافته است که این خاندان شیعه بوده‌اند. قزوینی در جریان نوازش و حمایت احمد بن عبد‌العزیز از موسی مبرقع، از احمد با عظمت یاد کرده، می‌نویسد:

تا معلوم شود که سیرت امیر احمد بن عبد‌العزیز چگونه بوده است در آل مصطفی. (2)

یکی از نویسندگان معاصر هم می‌نویسد:

ابو‌دلف عجلی، که فرزندش عبد‌العزیز یکی از بزرگ‌ترین امرای شیعه محسوب می‌شد، (3)

به نظر می‌رسد علت اصلی انتساب این خاندان به تشیع، دو چیز است:

یکی استقبال ابن ابی‌دلف از موسی مبرقع در کاشان و دیگری گزارشی از مسعودی که در پی می‌آید. اما استقبال از موسی دلیل تشیع نیست، بلکه دلیل همراهی موسی مبرقع با خلافت عباسی است. در این باره، درت.

ص: 62

1- الانساب، ج 11، ص 153؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج 2، ص 329.

2- النقص، ص 304.

3- کامل ابن اثیر (ترجمه)، ج 18، ص 43. در جای دیگر (ج 18، ص 298)، احمد و برادرش عمر فرزندان ابو‌دلف را از امرای بزرگ شیعه می‌داند. این دو مطلب افزوده و نظر مترجم است و در خود الکامل فی التاریخ نیست.

موضوع موسی مبرقع بیشتر سخن خواهیم گفت. گزارش مسعودی هم اگر دلیل تشیع اعتقادی یا علاقه شخص ابو دلف به خاندان رسالت باشد، با موضع فرزندان او متفاوت است و نمی تواند تشیع فرزندان را اثبات کند.

مسعودی می نویسد: عیسی بن ابی دلف گفته است که برادرش دلف بر حضرت علی علیه السلام خرده می گرفت و با شیعیان مخالفت می کرد. زمانی پدرش به او گفت که علت این دشمنی، ناپاک بودن نطفه اوست؛ زیرا در زمان حیض منعقد شده است. (1)

درباره عبد العزیز بن ابی دلف، دلایل کافی برای عدم تشیع وی، بلکه دشمنی اش با علویان و شیعیان وجود دارد. اعدام یکی از علویان در آوه (2) و شلاق زدن یکی از شیعیان به دلیل مخالفت با خلیفه اول (3) از اقدامات اوست. شکایت یکی از شیعیان از او نزد امام حسن عسکری علیه السلام و نفرین امام بر عبد العزیز (4) نمونه ای دیگر است.

7- حسین بن حمدان:

وی از خاندان مشهوری بود که بعدها دولت شیعی حمدانیان را پایه گذاری کردند. حسین گاه با خلفای عباسی در جنگ و گریز بود و گاه با آنان همکاری می کرد. در سال 296 به سبب اختلافی که میان او و درباریان مقتدر رخ داد، تعقیب شد و سرانجام، با گرفتن امان، به بغداد بازگشت. آن گاه

ص: 63

-
- 1- مروج الذهب، ج 3، ص 475.
 - 2- مقاتل الطالبیین، ص 537. در تاریخ قم (ص 231) می خوانیم: وقتی خواستند او را گردن بزنند عبد العزیز را به حرمت پیامبر سوگند داد. او گستاخانه گفت: اگر به جای تو جدت هم بود. او را می کشتم!
 - 3- طبقات المحدثین باصبهان، ج 2، ص 329؛ الانساب، ج 5، ص 99.
 - 4- الکافی، ج 1، ص 513.

مقتدر او را خلعت داد و امارت قم و کاشان را هم به او واگذار کرد. (1) با این حال، از حضور وی در این منطقه و رتق و فتق امور به دست او خبری نداریم. تشیع حسین بن حمدان جای تردید ندارد.

منابع تاریخی از افراد دیگری به عنوان والی کاشان یا کسی که کاشان به او اقطاع شده، یاد کرده اند؛ مانند: المنتصر بالله که در زمان خلافت پدرش، والی مناطقی از شرق، از جمله کاشان شد. (2) در قرن چهارم، از احمد بن علی بن صعلوک، (3) یوسف بن ابی الساج، (4) ماکان دیلمی، (5) ووشمگیر از سوی رکن الدوله (6) می توان به عنوان حاکمان کاشان یاد کرد. در کتاب حاکمان قم، (7) از افراد دیگری یاد شده که هرچند به ولایت آنان بر کاشان تصریح نشده، اما بی تردید برخی از آنان حاکم کاشان نیز به شمار می رفته اند؛ زیرا در آن دوران، این دو شهر باهم اداره می شدند.

ب. قدرت نظامی:

اشاره

اینکه مردم کاشان به سبب غلبه نظامی یا جنگ و گریز به تشیع گرویده باشند، به چند گونه قابل تصور است: یکی اینکه تشیع آنجا را همراه با ورود اصل اسلام و در اثر فتوح مسلمانان بدانیم. دوم اینکه یکی از علویان یا شیعیان در آنجا قیام کرده و در پی حرکتی مسلحانه، مردم آنجا تغییر مذهب داده باشند. سوم آنکه به خاطر عبور لشکری با گرایش شیعی، این شهر از آن تأثیر

ص: 64

- 1- تاریخ الطبری، ج 10، ص 141.
- 2- همان، ج 9، ص 176.
- 3- الکامل فی التاریخ، ج 9، ص 102.
- 4- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 389.
- 5- تاریخ الطبری، ج 11، ص 264.
- 6- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 509.
- 7- حاکمان قم، ص 48 به بعد.

پذیرفته باشد. البته دلیلی بر انحصار این سه فرض وجود ندارد و ممکن است هرگونه حرکت نظامی دیگری موجب این رویداد شده باشد. در ذیل، این سه فرض بررسی می شوند:

1- تشیع در اثر فتح اسلامی:

این فرض باتوجه به گزارش های تاریخی قابل اثبات نیست؛ یعنی تشیع کاشان همراه با ورود اسلام و به سبب فتح این شهر صورت نگرفته است. توضیح این مطلب مستلزم بیان چگونگی فتح کاشان و بررسی گرایش عقیدتی شخص یا اشخاصی است که در گشودن این شهر نقش اساسی داشته اند.

درباره چگونگی فتح کاشان و اولین فرماندهی که وارد این شهر شده، همچون دیگر گزاره های تاریخی صدر اسلام، اختلاف نظر فراوان است و به دلیل آنکه این اختلاف مربوط به منابع دست اول است، نتیجه گیری و دست یابی به نظریه صحیح، قدری مشکل می نماید. آنچه در منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی شهرت دارد این است که ابوموسی اشعری یا یکی از فرماندهان لشکر او کاشان را گشوده است. اولین کسی که این مطلب را گزارش کرده، بلاذری در فتوح البلدان است که ذیل «فتح قم و کاشان و اصفهان» می نویسد: ابوموسی پس از فتح نهاوند، به سوی اهواز رفت و سپس قم را گشود و احنف بن قیس را به کاشان گسیل کرد و احنف آنجا را به جنگ، تسلیم نمود. [\(1\)](#) قمی نیز این مطلب را پذیرفته، می نویسد:

ابو موسی و به قولی، یکی از رؤسای لشکر او کاشان را فتح کرد. این مطلب در منابع بعدی نیز آمده است. [\(2\)](#)

ص: 65

1- فتوح البلدان، ص 304.

2- مانند: احسن التقاسیم، ص 390 و الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 20.

اما ابن اعثم فتح کاشان را به دست عروة بن زید دانسته، می نویسد: پس از آنکه عروة بن زید شهر ری [تهران] را فتح کرد و خبر این پیروزی را به خلیفه دوم گزارش داد، خلیفه از او خواست شخصی را در ری جانشین خود کند و به سرعت، مسیر خود را به سمت قم و کاشان ادامه دهد. عروه چنین کرد و چون خبر به والی قم رسید، به کاشان گریخت و از آنجا به اصفهان رفت. عروة بن زید کاشان را گشود و در آنجا مقیم شد، در حالی که هنوز یزدگرد در اصفهان به سر می برد.

خلیفه به عروة بن زید نوشت که همچنان در قم و کاشان بماند. سپس ابو موسی اشعری را، که در بصره بود و به تازگی اهواز را گشوده بود، مأمور جنگ اصفهان کرد. (1)

برخلاف ابن اعثم، که نقش اصلی را در فتح کاشان به عروة بن زید داده، ابو الشیخ انصاری نظریهٔ سومی آورده و چنین گزارش کرده است: عمر، بدیل بن ورقاء و مجاشع بن مسعود را برای فتح اصفهان فرستاد. بدیل بن ورقاء پس از فتح اصفهان، به سمت خراسان رفت و مجاشع به کاشان آمد و او کاشان را گشود و ابو موسی امیر بصره بود. (2) او در جای دیگر، روایت دیگری آورده که مطابق گفتهٔ بلاذری است؛ یعنی احنف بن قیس را فاتح کاشان می داند. (3) بلاذری تأکید می کند:

درست ترین نظر این است که قم و کاشان را ابو موسی گشوده و «جی» و «یهودیه» (اصفهان) را عبد الله بن بدیل. در تاریخ قم، با اشاره به این اختلاف نظر، رأی بلاذری پذیرفته شده است. (4) در این منابع، سخنی از عروة بن زید نیست و در 8.

ص: 66

1- الفتح، ج 1، ص 313.

2- طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 262.

3- همان، ص 296.

4- تاریخ قم، ص 78.

حقیقت، اختلاف بر سر این است که آیا ابو موسی خود کاشان را گشوده یا یکی از فرماندهان سپاه او مانند احنف بن قیس؟ از اینکه مقدسی و ابن اثیر هم فاتح کاشان را ابو موسی دانسته اند، (1) در می یابیم که غالب مورّخان، اخبار الفتوح را از بلاذری نقل کرده اند.

همین اختلاف درباره فتح اصفهان، که تقریباً همزمان با فتح کاشان روی داده است، وجود دارد؛ چنان که ابو نعیم اصفهانی می نویسد: اهل کوفه و اهل بصره در مورد گشودن اصفهان اختلاف دارند و هر کدام فتح آنجا را به خود نسبت می دهند (مدعی گشودن آنجا هستند). (2) هر چند این گزارش ها دست خوش اختلافات قبیله ای و منطقه ای مسلمانان عراق شده و به کتب تاریخی راه یافته، اما اصل اختلاف ناشی از چگونگی بیان راویان است: برخی فاتح اصلی و فرماندهی را که وارد این دو شهر شده نام برده اند و برخی فرمانده کل سپاه اسلام را فاتح آنجا به شمار آورده اند. هنگامی که ابو مسلم خراسانی از ابو بکر هذلی درباره فاتحان اصفهان پرسید، گفت: این شهر را عبادله (عبد الله) ها گشودند: عبد الله بن عتبان، عبد الله بن ورقاء، عبد الله بن حارث اسدی، عبد الله بن قیس (ابو موسی) اشعری و عبد الله بن عامر بن کریم. همه اینان در فتح اصفهان و اطراف آن شرکت داشتند؛ برخی فرمانده لشکر، برخی فرمانده جزء و برخی پیش قراول بودند. (3) بنا به نقل طبری، به دستور خلیفه دوم، عبد الله بن عبد الله (بن عتبان) فرمانده لشکر، عبد الله ابن ورقاء پیش قراول و عبد الله بن حارث فرمانده دو سوی لشکر بود. (4) آنان 9.

ص: 67

1- احسن التقاسیم، ص 390؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 20.

2- ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 27.

3- همان.

4- تاریخ الطبری، ج 4، ص 139.

اصفهان را گشودند و ابو موسی هم به کمک آنان آمد. در گزارشی آمده است که وقتی ابو موسی از فتح شوشتر فارغ شد و به سمت اصفهان رفت، سریه‌هایی را به اطراف فرستاد که از آن جمله مجاشع بن مسعود بود. مجاشع به کاشان رفت و آنجا را گشود. (1) ابو نعیم دو روایت دیگر برخلاف این نقل آورده که فتح کاشان را به احنف بن قیس نسبت می‌دهد. (2) یکی از این دو روایت را پیش از او استادش ابو الشیخ انصاری آورده است. (3)

بنابر آنچه گذشت، می‌توان چنین گفت که ابو موسی در کاشان حضور پیدا نکرده و یکی از فرماندهان وی - به اختلاف و به ترتیب اولویت، احنف بن قیس یا مجاشع بن مسعود - کاشان را گشوده‌اند. در عین حال، روایت ابن اعثم همچنان با این اخبار معارض است که عروه بن زید را فاتح کاشان دانسته و او را مأمور مستقیم خلیفه به شمار آورده است.

2- تشیع در اثر قیام یکی از علویان یا شیعیان:

اینکه یکی از علویان یا شیعیان در کاشان قیام کرده باشد فرضیه‌ای بیش نیست و گزارش‌های تاریخی آن را تأیید نمی‌کنند. آنچه شهرت دارد آمدن علی فرزند امام باقر علیه السلام به اردهار و قیام و نبرد او با حاکمان وقت است. اما این مطلب هم قابل نقد و بررسی است و در آن دوره، چنین قیامی صورت نگرفته است. (تفصیل مطلب را در بحث «چهره‌های تأثیرگذار» مطرح می‌کنیم). همچنین می‌توان به قیام مطرف بن مغیره اشاره کرد که آن هم قیامی شیعی نبود و پیروز هم نشد. در مجموع، کاشان جولانگاه زیدیان یا دیگر قیام‌کنندگان علوی نبود تا تشیع آنجا را متأثر از حرکت‌هایی اینچنینی بدانیم.

ص: 68

1- ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 48.

2- همان، ج 1، ص 50 و 51.

3- طبقات المحدثین باصفهان، ج 1، ص 296.

فرضیه سوم هم چیزی نیست که در کاشان محقق شده باشد. البته مورخان درباره عبور لشکر قحطبه بن شیبب (1) از این شهر در جریان نهضت عباسیان یا نزاع و شمشگیر دیلمی (2) سخن گفته اند، ولی این موضوع به گونه ای نبوده است که بتواند در جامعه مذهبی کاشان تحوّل ایجاد کند.

خلاصه مباحث این گفتار آن شد که هیچ یک از دو قدرت سیاسی و نظامی عامل اصلی ورود تشیع به کاشان نبوده است، هرچند تأثیر آن دو را بکلی نمی توان نفی کرد. اگر روایت ابن اعثم را درباره حضور عروة بن زید در کاشان بپذیریم، با توجه به آنچه پیش تر درباره گرایش شیعی عروه گفته شد، شاید بتوان از تأثیر او در ایجاد اولین مراحل تشیع در کاشان سخن گفت، اما نه آنچنان که تشیع این شهر را در اثر این واقعه بدانیم.

2. چهره های تأثیرگذار

اشاره

آیا تحوّل مذهب در کاشان به وسیله رهبری شخص یا گروه خاصی بوده است؟ آیا مردم فرد خاصی را به ریاست خود انتخاب کرده اند و او در ایجاد این تحوّل نقش اصلی داشته است؟ آیا شخصی از جانب ائمه اطهار علیهم السلام برای هدایت مردم این منطقه اعزام شده یا فردی از بزرگان شیعه در آنجا حضور یافته است که مردم تشیع خود را مرهون و مدیون او باشند؟

امروزه در کاشان نشانه ها و آثاری تاریخی وجود دارند که بنا به مشهور، مربوط به قرن اول و دوم هجری هستند. این آثار عبارت از بقعه هایی منسوب به

ص: 69

1- تاریخ الطبری، ج 7، ص 405.

2- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 509.

امام زادگان یا یارانی از ائمه اطهار علیهم السلام هستند که در صورت صحّت و اعتبار، تشیع مردم این منطقه را در قرن اول یا دوم اثبات می کنند. آنچه مربوط به قرن اول است، بقعه هلال بن علی است که به عنوان فرزند امیر مؤمنان علی علیه السلام شهرت دارد؛ و همچنین بقعه ابو لؤلؤ به عنوان قاتل خلیفه دوم و فرستاده امیر المؤمنین علیه السلام به کاشان. آنچه مربوط به قرن دوم است، بقعه نماینده و فرستاده امام صادق علیه السلام یعنی برادرش علی بن محمد مشهور به «سلطان علی» در روستای اردهار (اردهال) است که گفته می شود؛ به منظور تبلیغ و هدایت شیعیان کاشان به سوی مردم آنجا و همچنین فین آمده بود.

بخش دیگری از نام و اثر افرادی که ممکن است در تشیع کاشان مؤثر باشند، مربوط به منابع تاریخی و روایی است. این افراد هم مربوط به قرن دوم و سوم هستند: زبیده همسر هارون که گفته می شود: شیعه بوده و بنای کاشان را نهاده است؛ دیگری موسی مبرقع فرزند امام جواد علیه السلام است که به این شهر آمد.

وجود این افراد، بخصوص فرزند امام پنجم به عنوان فرد مؤثر یا رهبر شیعه، در کاشان اهمیت فراوانی دارد. اگر نمایندگی وی از سوی امام محرز شود یا در صورت اثبات رهبری یا تأثیر هر یک از این افراد در تشیع کاشان، بی تردید ظهور و بروز این مذهب در این شهر به قرن اول یا دوم هجری باز خواهد گشت.

بررسی این چند مورد - به ترتیب زمانی - در پی می آید:

الف. حضور ابو لؤلؤ در کاشان:

فیروز ابو لؤلؤ از ایرانیانی بود که در جنگ های پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله به دست مسلمانان اسیر شد، آن گاه به غلامی مغیره بن شعبه در آمد و به دلیل هنرمندی اش، به مدینه راه یافت، در صورتی که خلیفه به موالی (آزادشدگان و تازه مسلمانان) اجازه ورود به مدینه نمی داد. فیروز پس از

گفت وگویی که درباره شکایت از مالیاتش با خلیفه داشت، او را تهدید کرد و در ذی حجه سال 23 او را کشت. درباره زادگاه، سرانجام و مذهب فیروز ابو لؤلؤ نظراتی مطرح شده است.

تنها کتابی که سخن از کاشانی بودن وی گفته، مجمل التواریخ و القصص است که در آن می خوانیم:

گویند: از ری (1) همدان بود از دیهی که آن را شهر «آبادجرد» گویند، و در کتابی اصفهانی گویند که او از ری کاشان بود از دیهی فین. (2)

اما این گزارش منحصر به این کتاب است. مجمل التواریخ و القصص در سال 520 ق تألیف شده و نویسنده آن ناشناخته است. (3) علاوه بر این، کاشانی بودن ابو لؤلؤ به عنوان گزارش دوم در این کتاب آمده و گزارش اول نیز دارای ابهام است؛ چون جایی به نام «آبادجرد» در منابع جغرافیای تاریخی شناخته شده نیست. و عبارت «در کتابی اصفهانی گویند» مبهم است. بنابراین، نمی توان به این قول اعتماد کرد، بخصوص که هیچ کدام از مورخان آن را تأیید نکرده اند. کسانی هم که فیروز ابو لؤلؤ را اهل کاشان می دانند تنها به همین کتاب استناد کرده اند. (4)

غالب مورخان، وی را اهل نهاوند می دانند که در نبرد با مسلمانان اسیر شد و 6.

ص: 71

-
- 1- کلمه «ری» در فرهنگ های لغت، به معنایی که متناسب با این عبارت باشد، نیامده است؛ ولی از اضافه این واژه به همدان و کاشان استفاده می شود که اینجا به معنای «شهر» است؛ به ویژه که در لغت پهلوی نیز به معنای «تابعه» است. دیه نیز به معنی ده است.
 - 2- مجمل التواریخ و القصص، ص 280. به گفته مصحح کتاب «فین» در متن «مین» بوده و یاء در دو کلمه کتابی و اصفهانی اضافه است.
 - 3- اخیراً یکی از محققان با شواهد چندی نویسنده این کتاب را «ابن شادی» معرفی کرده است. نک. تاریخنگاران ایران، ص 227-238.
 - 4- نک. تاریخ اجتماعی کاشان ص 43؛ آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز، ص 186.

سهم مغیره بن شعبه قرار گرفت. (1) اما درباره سرانجام وی:

گویند که چون خلیفه دوم را در آسیاب مقتول ساخت، از حضرت رخصت و اجازه انصراف بنواحی عراق عجم یافت و بطی الارض در چهل حصاران کاشان ایمن و ساکن گردید و زمان دراز بعبادت معبود همی گذاشت تا بعالم قدس و غرفه انس شتافت و در آن مکان شریف تن در نقاب تراب کشید. (2)

این مطلب در بسیاری از کتب متأخر نقل شده و امروزه در این شهر بارگاه ابو لؤلؤ به عنوان یکی از بزرگان شیعه شناخته می شود. افندی شاگرد علامه مجلسی فیروز را از بزرگان مسلمین، بلکه از پیروان مخلص امیر المؤمنین علیه السلام معرفی کرده است. (3)

اما مورخان مرگ او را به دست خودش نوشته، می گویند: پس از آنکه عمر را از پای در آورد و گریخت، مردم او را دنبال کردند. فیروز به هرکه نزدیک می شد، حمله می کرد، به گونه ای که چند نفر را کشت یا زخمی کرد؛ تا اینکه يك نفر پارچه سنگینی روی او انداخت و چون ابو لؤلؤ مرگ خود را حتمی دید، با خنجر به خود زد و کشته شد. (4) در برخی گزارش ها هم از کشته شدن او به دست دیگران، -

ص: 72

1- تاریخ الطبری، ج 4، ص 136؛ مروج الذهب، ج 2، ص 320؛ انساب الاشراف، ج 10، ص 28 و 425.

2- تاریخ کاشان، ص 438.

3- ریاض العلماء، ج 4، ص 384.

4- الطبقات الكبرى، ج 3، ص 265، 264، 263، 257؛ انساب الاشراف، ج 10، ص 414، 428، 425، 423 (5 روایت)؛ مروج الذهب، ج 2، ص 320؛ الوافی بالوفیات، ج 22، ص 459؛ کامل بهایی، ج 2، ص 105؛ العدد القویة، ص 328؛ شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 184 به بعد. همچنین مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج 31، ص 13 به نقل از العدد القویة و الاستیعاب، داستان خودکشی فیروز ابو لؤلؤ را بدون هیچ گونه اظهار نظری آورده است. عدم اظهار نظر مجلسی را می توان نشانه پذیرش قول آنان دانست؛ چه اینکه در بخش تاریخ قتل عمر، پس از نقل قول مشهور، سرسختانه مقابل آن ایستاده و صفحاتی از کتابش را به اثبات مدعای خویش اختصاص داده است.

خبر داده شده است؛ چنان که یعقوبی قتل ابو لؤلؤ را به دست عبید الله بن عمر می داند. (1) طبری قتل او را به دست مردی تمیمی روایت کرده (2) و بلاذری در يك روایت، قاتلش را کلیب بن قیس نوشته، می گوید: سرش را هم عبد الله بن عوف برید. (3) اولین کتابی که روایت فرار او از مدینه را آورده کامل بهایی است. این اثر توسط عماد الدین طبری شیعی به سال 675 ق تألیف شده است. وی در ابتدا می نویسد:

سیزده تن عقب او رفتند، اکثر در راه هلاک شدند. یکی خواست او را بگیرد خنجر بر خود زد و هلاک شد. (4)

سپس با عنوان «روایة اخرى فی قتل عمر» می نویسد:

ابو لؤلؤ شمشیر را آنجا گذاشت و بگریخت و گویند که در خانه علی علیه السلام رفت. علی علیه السلام بر در خانه نشسته بود، از آنجا برخاست و بر

ص: 73

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 160.
 - 2- تاریخ الطبری، ج 4، ص 240. بلاذری نام این تمیمی را «حطان بن مالک» می داند. (انساب الاشراف، ج 10، ص 428).
 - 3- انساب الاشراف، ج 10، ص 425، ج 11، ص 99.
 - 4- کامل بهایی، ج 2، ص 105.

جای دیگر نشست. چون مردم به طلب او رفتند، علی سوگند یاد کرد که تا من اینجا نشسته ام هیچ کس ندیدم. و هم آن شب ابو لؤلؤ را دلدل (1) نشانند و گفت: آنجا که دلدل بایستد به زمین فرود آی و هم در آن شب زنی بخواه و نامه به او داد به اهل قم، که در حال وصول او به قم، زنی را به عقد نکاح به او بدهند. چون سال تمام شد و مردم به طلب او به قم رسیدند، او پسری آورده بود. مردم را معلوم شد که معجزات علی بوده است. و این روایت صحیحی ندارد. (2)

با اینکه نویسنده این گزارش را نادرست خوانده و تاریخ هم بر افسانه بودنش گواهی می دهد، در زمان های بعد، مطلبی مسلم تلقی شده و در کتاب های گوناگون به شکل های متفاوت عنوان شده است. سپس محلّ فرار وی، که در آن خبر، شهر قم ذکر شده بود، به کاشان تغییر پیدا کرد. اگر نویسنده هم بر باطل بودن این داستان تصریح نمی کرد، به خوبی روشن بود که وقتی هر زمان ایرانی به خاطر احتمالی ضعیف، به همدستی با ابو لؤلؤ متهم می شود و به قتل می رسد، چگونه ممکن است امیر مؤمنان علیه السلام فیروز ابو لؤلؤ ایرانی را پناه دهد و کسانی مثل عبید الله ابن عمر، که سخت درصدد انتقام جویی بودند، به آن حضرت هیچ اعتراضی نکنند؟! چگونه ممکن است شخصی خلیفه خشن و مقتدری را در میان جمعیت فراوانی به قتل برساند و به راحتی بتواند از چنگ مردم بگریزد؟! با این همه، روایت فرار فیروز ابو لؤلؤ به کاشان به سرعت در میان مردم شایع شد و در 1.

ص: 74

1- «دلدل» نام استری است که گفته اند: مقوقس امیر مصر به پیامبر هدیه کرد و حضرت علی علیه السلام بر آن سوار می شد.

2- کامل بهایی، ج 2، ص 111.

سده های بعد، همپای گزارش مورّخان اولیه-مبنی بر خودکشی او-ذکر گردیده و سخنی از نادرست بودن آن به میان نیامده است. نصرت علوی، از شاعران قرن هشتم، در قصیده ای که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده است، می گوید:

شهریاری کو امامت ز ایزد جبّار داشت ***

خون و اندام و روان از احمد مختار داشت ***

آن علی ای کاسیابانی ز یثرب دلدش ***

برد در يك شب به کاشان چون عدورا خوار داشت (1) ***

در همین عصر، رضی الدین حلّی نظر مورّخان مبنی بر خودزنی فیروز ابولؤلؤ را در کتاب خود آورده و اشاره ای به موضوع فرار او از مدینه نکرده است. (2) از قرن دهم به بعد، داستان فرار فیروز ابولؤلؤ به عنوان نظر شیعه درباره او مطرح می شود. تاریخ حبیب السیر، که در سال 930 ق تألیف شده است، می نویسد:

فیروز به روایت شیعه، از مدینه گریخت، بطرف عراق شتافت و در کاشان وفات یافت و به مذهب اهل سنّت، همان ساعت گرفتار گشته، چون دانست که حالش به کجا منجر خواهد شد کارد بر حلق مالیده، متوجه زندان لحد گردید. (3)

با مراجعه به منابع، می توان به جرئت گفت: روایت شیعه، که در اینجا بدان اشاره شده، چیزی جز روایت دوم کامل بهایی نیست.

با آنچه گفته شد، می توان با اطمینان گفت: محلی که امروزه در جاده فین 9.

ص: 75

1- .مجموعه کمینه، ص 176.

2- .العدد القویة، ص 328.

3- .تاریخ حبیب السیر، ج 1، ص 489.

کاشان به عنوان «آرامگاه ابو لؤلؤ» معروف است، ارتباطی به او ندارد و به نظر می‌رسد این محل از قرن هشتم هجری به بعد و با عنایت به سابقه تشیع مردم کاشان ایجاد شده و به قاتل عمر نسبت داده شده است. برای این گفته، می‌توان دلایل و شواهد ذیل را اقامه نمود:

1. از پیشینه و تاریخ بنای اولیه این بقعه اطلاعی در دست نیست؛ تنها «اداره میراث فرهنگی» کاشان با نصب تابلویی بر سردر بقعه، آن را مربوط به دوره ایلخانی-صفوی دانسته (1) و غیراز آن هیچ اطلاعات دیگری نه در این اداره و نه در ادارات دیگر- که به نحوی با بقعه مربوط شود- موجود نیست.

2. کتیبه روی قبر نامی از ابو لؤلؤ یا فیروز یا قاتل عمر نیاورده و تاریخ آن را قرن هشتم ثبت نموده است. این کتیبه امروزه در بقعه موجود نیست. اما کتاب‌هایی که درباره بقاع کاشان مطالبی آورده اند، این گونه نوشته اند: تاریخ بنای گنبد و بارگاه معلوم نیست، ولی بر کاشی‌های روی قبر، پس از فاتحه و توحید نوشته است:

هذا قبر عبد من عباد الله الصالحين حشره الله مع من كان يتولاه بتاريخ 777. (2)

باتوجه به این کلمات، می‌توان احتمال داد که این مکان آرامگاه یکی از شیعیان بوده و به مناسبتی، مردم آن را مزار ابو لؤلؤ خوانده اند. در افواه عمومی و سینه بهت.

ص: 76

-
- 1- در این تابلوی فلزی نوشته شده است: «بنای تاریخی بابا شجاع الدین، تاریخ ثبت 1354، قدمت: ایلخانی-صفویه».
 - 2- این قبر بنده ای از بندگان صالح خداست. خداوند او را با کسی که او را دوست می‌داشت محشور نماید. (آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز، ص 186) مرنندی، مؤلف کتاب نور با هر نیز این کتیبه را در سال 1381 قمری دیده و در کتاب خود (ص 14) گزارش کرده است.

سینه نقل شده است که شخص مدفون در بقعه کسی است که در مراسم نهم ربیع و عید «بقر» (1) محور بوده و احتمالاً در نقش فیروز، داستان او را نمایش می‌داده است. احتمال دیگر آن است که آنجا مزار یکی از صوفیان باشد؛ زیرا «بابا» لقب شخصیت‌های این فرقه است.

3. در کتاب النقص، که بارها از کاشان و تشیع مردم آن و مراکز مذهبی و بارگاه‌های آن یاد شده و از سوی دیگر، نام ابو لؤلؤ بارها در این کتاب تکرار گردیده است. سخنی از فرار فیروز به این شهر یا درگذشت یا قبر او در آنجا وجود ندارد. (2) این در حالی است که میر مخدوم شریفی در قرن دهم، توجه مردم کاشان را به آرامگاه منسوب به ابو لؤلؤ از نشانه‌های تشیع آنان دانسته است.

4. گفته شده در شهرستان تربت حیدریه هم قبری منسوب به ابو لؤلؤ وجود داشته است. اعتصام الملک، که در سال 1255 ش از این شهر دیدن کرده است، در سفرنامه خود می‌نویسد:

از آنجا (بقعه قطب الدین حیدر) رفتیم به یک بقعه کوچکی که قبری از گچ در میان آن بود، گفتند: قبر ابا لؤلؤ است؛ فاتحه خواندم. (3)

این موضوع مؤید خوبی است بر اینکه در مناطق گوناگون، برای بزرگداشت برخی اشخاص، بنای یادبودی می‌ساختند و آن را زیارت می‌کردند، (4) بخصوص 4.

ص: 77

-
- 1- این نام، که به معنای «شکافتن» است. به شکافته شدن شکم خلیفه دوم به دست فیروز ایرانی اشاره دارد. برخی هم معتقدند: حضرت زهرا علیها السلام هنگام پاره شدن قبالة فدک، نفرین کردند که شکم او شکافته شود.
 - 2- نک. فهرست اعلام النقص، ذیل نام‌های «کاشان» و «ابو لؤلؤ».
 - 3- سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام الملک، ص 135.
 - 4- نک. پاورقی احسن التقاسیم مقدسی، ترجمه منزوی، ج 1، ص 65؛ حماسه کویر، ج 2، ص 794.

که در برخی دوره‌ها، جشن عید(بقر) در برخی شهرها از اهمیت خاصی برخوردار بوده و احتمالاً این بناهای یادبود مرکز مناسبی برای این تجمع و پایکوبی بوده است. با توجه به پیشینه قوی تشیع در کاشان و به دلیل آنکه فیروز در یک گزارش تاریخی نادر، اهل فین دانسته شده، (1) بنای یادبود فیروز در این شهر، جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است.

مهم تر از اینها، موضوع تشیع فیروز ابو لؤلؤ است که آن هم در منابع معتبر و کهن نیامده است. مورخان کهن مانند ابن اعثم، مسعودی، طبری و برخی شیعیان مانند عماد الدین طبری و عبد الجلیل رازی، او را غیر مسلمان می دانند.

آنان گاه از وی با عنوان مجوسی، گاه نصرانی و گاه با تعبیر «علج» یعنی کافر یاد کرده اند. (2) البته به نظر می رسد اظهار نظر مورخان درباره مجوسی بودن وی، تحت تأثیر زادگاه او یعنی ایران باشد. آنها هم که سخن از نصرانی بودنش گفته اند به آن دلیل است که معتقدند؛ فیروز ابتدا در جنگ ایران و روم به اسارت رومیان درآمد و سپس مسلمانان او را در جنگ با رومیان اسیر کردند. (3) هر کدام از این اقوال را که بپذیریم، به هر حال او را غیر شیعه و بلکه غیر مسلمان خواهیم دانست.

تشیع فیروز ابو لؤلؤ هم مانند کاشانی بودنش، سخن نویسندگان متأخر است و تنها سه دلیل برای آن یافت می شود: اول روایت «رفع القلم» در نهم ربیع که 6.

ص: 78

-
- 1- .مجمل التواریخ و القصص، ص 280.
 - 2- .الفتوح، ج 2، ص 323؛ مروج الذهب، ج 2، ص 320؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 190؛ کامل بهائی، ج 2، ص 105؛ کتاب النقص، ص 352.
 - 3- .تاریخ الطبری، ج 4، ص 136.

درباره قاتل عمر بن خطاب عبارت «رحمة الله على قاتله» را به کار برده است. (1)

دوم استدلال افندی بر اینکه برادر و فرزند فیروز، مسلمان و یا شیعه بوده اند. (2)

سوم روایت کتاب الهدایة الکبری که در آن حضرت علی علیه السلام به خلیفه دوم می فرماید: شخصی که تو را بکشد وارد بهشت خواهد شد. (3) این مطالب به دلایل ذیل نادرست هستند:

1. روایت «رفع القلم» اشکالات متعددی دارد: اول آنکه از نظر منبع شناسی، گفته می شود: این خبر در مصباح الانوار (قرن ششم) وجود داشته که اکنون در دست نیست. (4) علامه مجلسی آن را از کتاب زواید الفوائد فرزند سید ابن طاووس آورده و آنچه امروزه در دست است در کتاب المحتضر حسن بن سلیمان حلّی (قرن هشتم) است. (5) از نظر سند، هیچ یک از راویان آن جز احمد بن اسحاق قمی شناخته شده نیستند. از نظر متن، علاوه بر تناقضات درونی، خبر «رفع القلم» با اصول اسلامی و نصّ قرآن، که انسان را در تمام لحظات زندگی مکلف می داند فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ... (6) مخالف است. بنابراین، اصل روایت قابل اعتماد نیست تا بتوان درباره جمله ترحّم بر فیروز ابو لؤلؤ گفت وگو کرد.

2. استدلال افندی آن است که ذکوان برادر ابو لؤلؤ از خواص یاران حضرت 8.

ص: 79

1- بحار الانوار، ج 31، ص 126.

2- ریاض العلماء، ج 4، ص 382 به بعد.

3- الهدایة الکبری، ص 162.

4- در نسخه خطی باقی مانده از این کتاب، که مربوط به جلد اول است. روایت یافت نشد.

5- المحتضر، ص 44.

6- زلزال: 8.

علی علیه السلام و عبد اللہ بن ذکوان از یاران امام سجّاد علیه السلام بودند. (1) با آنکه افندی به تتبع و تحقیق شهرت دارد، اما برخی سخنان وی از جمله این استدلال، حاکی از چیز دیگری است؛ زیرا اولاً، برادری ذکوان و فیروز ایرانی مسلم نیست؛ فقط برخی رجالیان اهل سنت آن را نقل کرده اند. (2) ثانیاً و به فرض پذیرش برادری آن دو، ذکوان نه از خواص، بلکه حتی از یاران امیر المؤمنین علیه السلام محسوب نمی شود. ثالثاً، عبد اللہ بن ذکوان فقط در شمار کسانی ذکر شده که از امام سجّاد علیه السلام روایت کرده اند و به عنوان یار و همراه امام چهارم سخنی از او نیست. ذکوان و فرزندش نه تنها شیعه نیستند، بلکه از موالی بنی امیّه و وابسته همسر عثمان خلیفه سوم قلمداد می شدند. (3)

3. در کتاب الهدایة الکبری آمده است: حضرت علی علیه السلام به عمر فرمود:

«یا مغرور!... ائی اراک قتیلاً بجراحة من عبد امّ معمر تحکم علیه جوراً فیتلک توفیقاً یدخل و اللّٰه الجنان علی رغم منک.» (4)

اشکالات این روایت هم متعدد است: منبع منحصر به فرد آن مورد قبول بزرگان شیعه نیست و مؤلفش حسین بن حمدان خصیمی (م 334) مورد طعن و بدگویی ایشان است. نجاشی وی را فاسد المذهب و علامه حلّی او را دروغگو می دانند. (5) علامه مجلسی او را تضعیف کرده است (6) و شاگردش افندی می گوید:

همه اصحاب رجال به شدیدترین وجه ممکن، از او بدگویی کرده و او را دروغگو 9.

ص: 80

1- ریاض العلماء، ج 4، ص 384.

2- تاریخ مدینة دمشق، ج 28، ص 48.

3- الطبقات الکبری، ج 5، ص 414؛ الاصابه، ج 2، ص 339.

4- الهدایة الکبری، ص 162.

5- رجال النجاشی، ج 1، ص 187.

6- بحار الانوار، ج 1، ص 20 و 39.

دانسته اند. (1) با توجه به اینکه هم مؤلف و هم راوی اصلی این خبر حسین بن حمدان است، به نظر می رسد همین اندازه برای ردّ روایت مزبور کافی باشد. در عین حال، این را هم می افزاییم که دیگر راویان آن هم معتبر نیستند. از نظر متن نیز عنوان «عبد امّ معمر» مبهم است. از نظر تاریخی هم تردیدی نیست که امیر مؤمنان علیه السلام با خلفای معاصر خود، هیچ گاه چنین برخوردها و تعبیراتی نداشته اند.

ب. امام زادگان:

در شهر و روستاهای کاشان، بقعه های متعددی منسوب به علویان وجود دارند که غالباً از آنان با عنوان «امام زاده» یاد می شود و به یکی از ائمه اطهار علیهم السلام، بخصوص امام کاظم علیه السلام، منسوبند. نگارنده بنا ندارد در این نوشتار به بررسی این بقاع و افراد مدفون در آنها پردازد. این خود تحقیقی مستقل می طلبد و ممکن است به دلیل نبود منابع کافی درباره امام زادگان، به نتیجه نرسد.

اما آنچه روشن است اینکه در منابع کهن و عرف قدیم نسب شناسی، فراوان افراد را به اجداد دور نسبت می دادند و نام چند تن را در سلسله نسب حذف می کردند؛ چون نیای بالاتر شهرت دارد.

مهم ترین علویان یا امام زادگانی که در کاشان وجود دارند و حضور آنان می تواند تشیع کاشان را در قرون اول یا دوم هجری اثبات کند عبارتند از: هلال ابن علی در آران (قرن اول) و سلطان علی در اردهار (قرن دوم).

در نوشته هایی که مربوط به بقعه هلال بن علی هستند، ادعا می شود: وی، که نامش محمد بود، فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام و از همسرش امامه بنت ابی العاص است. وی پس از شنیدن خبر حادثه کربلا، همراه برادرش عون به خراسان رفت و پس از درگیری با حاکم وقت و شهادت عون، هلال با بدن زخمی فرار کرد و به

ص: 81

آران کاشان آمد و در آنجا از دنیا رفت. این گزارش حاصل تحقیقات یکی از علمای آران به نام ملا غلامرضا آرانی است که در سال 1242 ق در رساله هلالیه ثبت کرده است. (1) از این بقعه و از فرزندى با این نام و خصوصیات برای حضرت علی علیه السلام در کتب انساب و تاریخ شیعه و اهل سنت مطلبی یافت نشد. علاوه بر این، در حدود سال 60 ه نشانۀ ای از تشیع در این منطقه یا مناطق خراسان به دست نیامد.

اما صاحب بقعه اردهار، بنا به نقل مشهور، علی فرزند امام پنجم علیه السلام است. وی به دعوت مردم فین کاشان و به امر امام زمان، حضرت صادق علیه السلام، به این شهر آمد. مدتی در فین و چهل حصاران به تبلیغ و هدایت مشغول بود، تا اینکه به حیلۀ حاکم وقت، به روستای «بارکرسب» (دامنه کوه اردهار) درآمد و در آنجا طی نبردی - شبیه آنچه برای جدش سید الشهداء علیه السلام رخ داد - به شهادت رسید. این داستان، که به نظر می رسد سینه به سینه نقل شده، در دوران معاصر، توسط ملا عبد الرسول مدنی، از علمای کاشان، به رشته تحریر درآمده (2) و در کتاب های بعدی رواج یافته است. (3)

سابقه این بقعه و منابع مربوط به آن با بقعه هلال بن علی قابل مقایسه نیست و آنچه درباره امام زاده مدفون در اردهار گفته می شود مربوط به قریب ده قرن پیش است. قدیم ترین متونی که از این موضوع سخن گفته اند کتاب النقص و دیوان راوندی هستند. وفات مؤلفان آنها معلوم نیست، اما هر دو معاصرند و در نیمه اولت.

ص: 82

-
- 1- رساله هلالیه، ص 17 و 149.
 - 2- تذکره حضرت سلطانعلی، ص 16 تا 54.
 - 3- ر.ک. مجموعه تاریخی مذهبی مشهد اردهال؛ شهید اردهال؛ و نیز دیگر کتاب هایی که درباره این بقعه نوشته شده است.

قرن ششم زنده بوده اند. عبد الجلیل رازی يك بار به مناسبت نام «کاشان» و بار دیگر به مناسبت ذکر امام زادگان، از سلطان علی یاد کرده است:

کاشان بحمد الله متور و مشهور بوده و هست... و عمارت مشهد امامزاده علی بن محمد الباقر علیه السلام ببارکز... در آن حدود با زینت و عدت و آلت و رونق و برکات و اوقاف بسیار و آنرا همه سلاطین و ملوک و امراء و وزراء خریدار و معترف... (1)

و اهل قاشان به زیارت علی بن محمد الباقر علیه السلام، که مدفون است به بارکرسب با چندان حجت و برهان که آنجا ظاهر شده است، (می روند). (2)

ابو الرضا راوندی هم در اشعار متعددی از این مشهد و شخص مدفون در آن به عنوان علی بن محمد الباقر علیه السلام یاد کرده است. دیگر کسانی که از این محل به عنوان «اردهال» (صحیح آن اردهار) یا بارکرسب (بارکز، بارکرسف یا بارکرس) یاد کرده اند و غالباً به آنان استناد داده می شود متأخر از راوندی و رازی هستند؛ مانند: افندی صاحب ریاض العلماء (قرن 12)، خوانساری مؤلف روضات الجنات (قرن چهاردهم) و محدث قمی در منتهی الآمال (معاصر).

در اینجا، به اشاره نکاتی را درباره این بقعه و صاحب آن یادآور می شویم و بررسی بیشتر آن را به فرصتی مناسب وامی گذاریم:

1. اینکه گفته می شود در منابع معتبر و کهن، فرزندى برای امام باقر علیه السلام به نام «علی» گزارش شده، درست است. یعقوبی هنگام شمارش فرزندان امام باقر علیه السلام، 8.

ص: 83

1- .النقض، ص 198.

2- .همان، ص 588.

از علی نام برده، می گوید: در کودکی از دنیا رفته است. (1) اما این مطلب درست نیست؛ زیرا اولاد دیگر مورخان و نسب شناسان این مطلب را نگفته اند. (2) ثانیاً، برخی او را صاحب فرزندی می دانند. (3) ثالثاً، شیخ طوسی، علی بن محمد بن علی ابن الحسین علیهم السلام را در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است. (4) گفته می شود: علی بن محمد باقر علیه السلام دختری به نام فاطمه داشت و او همسر امام کاظم علیه السلام بود، (5) هرچند در شمار همسران امام هفتم، نامی از نوه امام باقر علیه السلام یا دختر علی نیست.

2. از اشعار فراوانی که راوندی در مدح مجد الدین عبید الله بن فضل کاشی سروده است، به خوبی نمایان می شود که اولین بانی و احیاکننده بارگاه اردهار مجد الدین بوده است. (6) نکته قابل توجه دیگر آن است که هم در موضوع مربوط به بقعه ابو لؤلؤ و هم در جریان شهید اردهار، مردم فین یا منطقه فین نقش اصلی دارند. تردیدی نیست که فین از مناطق اصلی در کاشان قدیم بوده است و سابقه ای به اندازه خود کاشان دارد.

ص: 84

-
- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 321.
 - 2- کسانی از وی نام برده اند؛ مانند: ابن سعد در الطبقات الكبرى، ج 5، ص 246؛ ابن حزم در جمهرة انساب العرب، ص 59؛ شیخ مفید در الارشاد، ج 2، ص 176؛ طبری شیعی در دلائل الامامة، ص 217.
 - 3- نسب قریش، ص 64؛ الاصبیلی، ص 147.
 - 4- رجال الطوسی، ص 244. گفته می شود: در نسخه دیگری از رجال شیخ طوسی، «علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب المدنی علیهم السلام» آمده است که درست به نظر نمی رسد؛ زیرا چنین شخصی نمی تواند زمان امام ششم را درک کرده باشد. نک. ریاض العلماء، ج 4، ص 217؛ معجم رجال الحدیث، ج 13، ص 166.
 - 5- نسب قریش، ص 64؛ الاصبیلی، ص 147.
 - 6- برای نمونه، نک. دیوان، ص 53. بخش زیادی از اشعار راوندی در مدح مجد الدین است.

3. ابن طقطقی روایت دیگری درباره مزار وی آورده، آن را در بغداد می‌داند و به نقل از محب‌الدین بن نجّار، مؤلف ذیل تاریخ بغداد، می‌نویسد: بارگاه علی طاهر در «جعفریه» [شهرکی در بغداد] است و تخته سنگی در آنجا هست که بر آن نوشته است: این ضریح طاهر علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. ابن طقطقی می‌نویسد: این مزار اکنون ناشناخته و خراب است و فقط جمعی از فقرا در آنجا زندگی می‌کنند. (1)

محدث قمی در منتهی الآمال همین مطالب را به نقل از کتاب غایة الاختصار منسوب به تاج‌الدین بن زهره حسینی (م 921) آورده و به مطالب ابن نجّار هم اشاره کرده است. با این حال، می‌نویسد: آنچه مشهور است قبر او در اردهار کاشان است. (2)

افندی می‌نویسد: شرح حال این سید، در کتب رجال اصحاب ما به چشم نمی‌خورد و مدح و ذمّی درباره او نشده است. (3)

4. کوه اردهار از قدیم نزد ایرانیان مقدّس بوده است. در محاسن اصفهان می‌خوانیم: در روستای «قالهر»، از ناحیه اردهار کاشان، کوهی است که از آن آب همانند عرق بدن بیرون می‌آید. در شانزدهم تیر هر سال، مردم اطراف در آنجا اجتماع می‌کنند و هرکس ظرفی آورده، به نیت شفا از آن کوه آب می‌خواهد. (4) ت.

ص: 85

1- الاصلی، ص 147. آنچه ابن طقطقی از ابن نجّار نقل کرده است در چاپ موجود ذیل تاریخ بغداد یافت نشد.

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 1330، به نقل از: غایة الاختصار، ص 102.

3- ریاض العلماء، ج 4، ص 217. وی همچنین گفته است: امام زاده احمد در اصفهان فرزند شهید اردهار است، تاریخ سنگ قبر وی سال 563 ثبت شده است.

4- محاسن اصفهان، ص 16. در متن «ازدهار» است، ولی پیداست که تصحیف شده و در پاورقی هم به این نکته توجه داده شده است.

پیش از وی، مقدسی همان مطالب را بدون ذکر نام اردهار آورده است. (1) به طور کلی، مکان «اردهار» (وراردهار) مقدس بوده و در روایات اسلامی هم از تقدس و عظمت و اهمیت آن سخن به میان آمده است. (2) همچنین ایرانیان باستان در 16 مهر هر سال، آیین مهمی به نام «جشن مهرگان» برگزار می کردند. اگر سنت «قالی شویی» را، که هر سال در همین زمان و براساس سال شمسی برگزار می شود، در نظر بگیریم، شاید به این نتیجه برسیم که مردم کاشان همپای دیگر ایرانیان، جشن مهم باستانی خود را، که ریشه در اعتقادات آنان داشته و نوعی باران خواهی در اول فصل پاییز به شمار می آمده، در منطقه اردهار برگزار می کرده اند.

با ورود اسلام و تشیع به این منطقه، آیین باستانی به شکل جدید خود و در قالب خون خواهی از امام زاده شهید با داستانی کاملاً شبیه شهادت امام حسین علیه السلام در آمده و تلفیقی از ایرانیگری و تشیع در مشهد اردهار به وقوع پیوسته است. (3)

مردم حاشیه کویر ایران با بهره گیری از عناصر سازنده حماسه شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، روایتی حماسه گونه از هجرت و شهادت امام زاده سلطان علی می پردازند و آن را در مجموعه ای از رفتار سنتی-ایرانی در مراسم تشییع و خاک سپاری او در سالگرد شهادتش بازگو می کنند. (4)5.

ص: 86

1- احسن التقاسیم، ص 396.

2- «نعم الموضع و راردهار» (تاریخ قم، ص 97 و 100؛ بحار الانوار، ج 57، ص 214).

3- درباره سابقه تجمّع مردم در اردهار، نک. دیوان، ص 82.

4- قالی شویان، ص 75.

نگارنده بنا ندارد بیش از این درباره امام زاده اردهار سخن بگوید. (1) آنچه مهم است اینکه مردم کاشان در نیمه اول قرن دوم هجری، شیعه نبوده اند. در عین حال، سنت قالی شویی مطلبی مهم در آداب اجتماعی مردم شیعه کاشان است که به نظر می رسد سابقه ای به اندازه تشیع آنان دارد و باید در جای خود به آن پرداخته شود.

ج. زبیده همسر هارون:

همسر هارون الرشید خلیفه عباسی فرد دیگری است که می توان به عنوان چهره ای مؤثر در تحوّل مذهبی کاشان از او یاد کرد. گفته می شود: او شیعه بود و بنای شهر کاشان را نهاد. در تاریخ کاشان می خوانیم:

آنچه در افواه اهالی این بلد مشهور و معروف است، در زمان قدیم نام این ولایت «چهل حصاران» بوده و قلعه بندی مخصوص نداشته. در هنگامی که زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه عباسی از زمین کاشان گذر کرد، در یکی از قلعه جات چهل حصاران منزل نمود و چون اهالی این حدود تازه به درجه اسلام مشرف بودند، زبیده خاتون را خدمت کرده و مراسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانیدند، و زبیده خاتون گفت: مرا خیال آن است که در ازای خدمات شما، اظهار محبت و رأفتی بنمایم، بهتر آن است که بخواهش خودتان معمول دارم؛ مهم خود را اعلام دارید تا در انجام آن کمال اهتمام به عمل آورده و از حضرت خلیفه نیز درخواست نمایم تا نهایت عنایت را همواره درباره شماها مرعی و مبذول فرماید. عرض کردند که چون منزل و مسکن معتبر و مستحکم متینی نداریم و جمعیت ما در این جلگه متفرّق است، سالی چند

ص: 87

1- مطالب بیشتر در پایان نامه «تاریخ تشیع کاشان» به قلم نگارنده آمده است.

نوبت دیلمان بر سر ما بتازند و مال و عیال ما را اسیر و دستگیر نمایند.

اعظم مهمّات ما آن است که رفع تعدّی و دفع شر از سر این ضعفا نموده، در پناه خود حفظ فرمایند. زبیده خاتون را ملتمس اهل چهل حصاران مقبول افتاده، فی الفور باحضار معماران و مهندسان و ارباب خبیرت و وقوف حکم فرموده و بر حسب استعداد و قابلیت، همین موضع زمین را تعیین نموده و طرح برج و بارو و خندق را به همین وضعی که در نظر است، در ساعت سعد- که چنان که معهود است از برای علامت و آثار طول و ارض و وضع هر بنایی کاه یا گچ یا خاکستر ریزند- بنیاد قلعه بندی این بلد را کاه فشانند. لهذا، به «کاه فشان» موسوم گشت و به کثرت استعمال پارسیان، کاشانش گویند. (1)

این مطلب در کتب جدید شهرت دارد. اما قدیم ترین منبعی که بنای این شهر را به زبیده نسبت می دهد نزهة القلوب است. وی می نویسد:

کاشان... زبیده منکوحه هارون الرشید بساخت بطالع سنبله. (2)

درباره تشیع زبیده، در کتاب النقض می خوانیم:

زبیده زن هارون الرشید-رحمة الله علیها- شیعیه و معتقده بوده است و چون هارون را مذهب او محقق شد، سوگند خورد که او را به دو کلمه طلاق دهد. (3)

بر اساس این مطالب، باید تشیع کاشان را متأثر از همسر شیعی خلیفه مقتدر 5.

ص: 88

1- تاریخ کاشان، ص 6 و 7؛ همچنین نک. نام مکان های جغرافیایی، ص 379 به نقل از: ایران قدیم.

2- نزهة القلوب، ص 67.

3- النقض، ص 215.

عبّاسی بدانیم؛ اما منابع معتبر تاریخی نه تشیع زبیده را تأیید می کنند و نه عبور او از کاشان یا مناطق جبال را. از زبیده نوه منصور عباسی، همسر هارون الرشید و مادر امین، بسیار بعید است که گرایشی به تشیع داشته باشد. (1) علاوه بر آن، کاشان در زمان هارون از حالت قلعه بیرون آمده و به شهر تبدیل شده بود.

د. موسی مبرقع:

موسی فرزند امام جواد علیه السلام از علویانی است که گفته می شود به قم سفر کرد و اکنون مزار او در محله (چهل اختران) قم واقع است. بنا به نقل تاریخ قم، وی اولین نفر از سادات رضوی است که در سال 256 ق به قم آمد و در آنجا ساکن شد. او روی صورتش مبرقع (نقاب) می انداخت و به همین دلیل، «مبرقع» نام گرفت.

تا آن گاه که عرب بدو پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون می باید رفتن. پس ابو جعفر موسی از قم به کاشان رفت. (2)

پس از رفتن او به کاشان، گروهی از قمی ها به آنجا رفتند و این علوی را به قم بازگرداندند.

یکی از محققان معاصر بر اساس بررسی های نسخه شناسی و قراین دیگری به این نتیجه رسیده که آنچه در کتاب تاریخ قم (نسخه عربی) بوده، «محمد بن موسی» است و «تحریفی که در برخی نسخه متأخر ترجمه کتاب [تاریخ] قم راه یافته و «موسی بن محمد» آورده، خطایی است آشکار و تحریفی واضح که جای

ص: 89

1- البته اگر روایات معتبر چنین مطلبی را تأیید کنند استبعادی نخواهد داشت؛ چه اینکه برخی افراد خانواده خلفا به اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند.

2- تاریخ قم، ص 215.

سخن گفتن ندارد.» (1) وی در پاورقی توضیح می دهد: نسب شناسانی که نسخه اصل عربی یا غیر محرف را داشته اند- مانند منتقلة الطالبیه و کتاب النقص- فرزند موسی را درست می دانند.

اگر خود موسی به قم و کاشان آمده بود، سن او را قریب چهل سال تخمین می زدیم، (2) اما اکنون که محمد فرزند او را درست می دانیم، باید سن او را در سال 256 نصف این مقدار در نظر گرفت. یعنی محمد نوه امام جواد علیه السلام در جوانی به ایران آمده است. آنچه برای ما مهم است انگیزه آمدن این علوی به ایران است.

سپس آیا می توان حضور او را در کاشان برای راهنمایی مردم آنجا و تبلیغ تشیع یا دست کم، مؤثر در تحوّل مذهبی آنان دانست؟ پرسش دیگر اینکه چرا وی از قم به کاشان رفت و چرا قمی ها او را اخراج کردند؟ آیا رفتن او به کاشان موضوعیت داشت و کاشان با فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام روابط بهتری داشتند؟ آیا حضور وی در این شهر می تواند نشانگر سابقه تشیع کاشانی ها باشد؟ پاسخ این سؤالات مستلزم آشنایی با شخصیت این علوی است.

تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، اطلاعی از محمد بن موسی بن جواد علیه السلام در دست نیست؛ بخصوص که غالب نویسندگان به دلیل همان اشتباه ناشی از تصحیف، تنها از پدرش موسی به عنوان اولین علوی وارد شده به قم نام برده و گزارش های معمول را تکرار کرده اند. به رغم نبود آگاهی درباره محمد، آگاهی های خوبی درباره پدر او موسی مبرقع در منابع یافت می شود که شاید بتوان به وسیله آن.

ص: 90

1- تربت پاکان، ج 2، ص 78.

2- چون پدرش امام جواد علیه السلام متولد 195 است. اگر آن حضرت در سن 15 سالگی و حدود 210 ازدواج کرده باشد موسی در سال 256 تقریباً 40 تا 45 سال داشته است.

آنها، به مطالبی دست یافت. همچنین اطلاعاتی که کمی درباره چگونگی حضور محمد در قم و کاشان آورده، راهگشا هستند. البته در اینجا مبنا را همان نتیجه تحقیقی قرار خواهیم داد که می گوید: محمد بن موسی به قم آمده است، با آنکه اگر همان لفظ کنونی کتاب تاریخ قم و قول مشهور را در نظر بگیریم، نه تنها نتایج تغییر نخواهند کرد، که نزدیک تر خواهند بود.

در موضوع شخصیت و زندگی موسی مبرقع و روابط او با امام معاصرش یعنی برادرش امام هادی علیه السلام روایت مفصلی در کتب شیعه وجود دارد. شیخ مفید می گوید: امام جواد علیه السلام فقط دو فرزند پسر برجای گذاشت: امام هادی علیه السلام و موسی. (1) آن گاه در شرح زندگانی آن امام، روایت ذیل را آورده است: متوکل از دست امام هادی علیه السلام خسته شد؛ چون تلاش می کرد امام را به شرب خمر و همراهی با خود وادار کند، اما آن حضرت چنین نمی کرد. یکی از اطرافیانش گفت:

اگر او چنین نمی کند، برادرش موسی اهل لهو و لعب است. او را بخواه و شهرة آفاق کن؛ آن گاه خیر با عنوان «ابن الرضا» (2) شایع می شود و مردم بین او و برادرش تفاوتی نمی گذارند. متوکل گفت: موسی را با احترام و تشریفات از مدینه بیاورند و خودش همراه بنی عباس و نظامیان و دیگر مردم به استقبال آیند. دستور داد: زمین هایی به او بدهند و محلی را برای ملاقات اختصاص دهند و آوازه خوانان را بیاورند و هدایایی به او پیشکش کنند. امام هادی علیه السلام، که در سامراء بودند. پیش از رفتن موسی به نزد متوکل، به دیدار برادر آمدند و فرمودند: اینت.

ص: 91

1- الارشاد، ج 2، ص 295.

2- برخی از نوادگان امام هشتم از جمله امام هادی و عسکری علیهما السلام با عنوان «ابن الرضا» شهرت داشتند. از این روایت استفاده می شود که مانند آنها، به موسی مبرقع هم «ابن الرضا» گفته می شده است.

مرد توراً آورده که از مقامت بکاهد و توراً تحقیر کند. به او نگو که نبیذ می خوری.

از خدا بترس که گناهی مرتکب شوی. موسی گفت: او مرا برای همین خواسته است، باید چه کنم؟ امام فرمود: مقام خود را پست نکن و خدا را ناسپاسی نکن که هدف او فقط هتک توست. با اینکه امام بسیار او را موعظه کردند موسی توجهی ننمود و وقتی که آن حضرت این گونه دیدند، به او فرمودند: هیچ گاه به چنین مجلسی موفق نخواهی شد. گفته اند: موسی سه سال آنجا ماند و برای دیدن متوکل می رفت و هر بار به بهانه ای او را ردّ می کردند تا آنکه خلیفه کشته شد و مجلس شراب او با برادر امام برگزار نشد. (1)

با وجود ابهامات و اشکالاتی که ممکن است درباره این خبر وجود داشته باشد، (2) اما به دو دلیل، می توان به آن اطمینان کرد: اول نقل آن در منابع کهن و معتبری همچون الکافی و الارشاد است؛ و دوم قراینی که آن را تأیید می کنند. این قراین عبارتند از:

1. بخاری نسابه (م 341) می گوید: موسی مبرقع لباس سیاه [که نشانده]

ص: 92

1- الارشاد، ج 2، ص 307؛ الکافی، ج 1، ص 502. بی تردید، این خبر را شیخ مفید از کلینی نقل کرده، اما در الارشاد کامل تر آمده است.
2- اشکالاتی که ممکن است به آن وارد شود: اولاً، راویان آن شناخته شده نیستند. ثانیاً، صدر و ذیل آن باهم تناقض دارد؛ زیرا در ابتدا می گوید: موسی مبرقع اهل لهو و لعب و شرب خمر است. بنابراین، باید به این صفت شناخته شده باشد. در حالی که امام به او می فرماید: به متوکل نگو که نبیذ می خوری! همچنین به او می فرماید: قدر و منزلت خود را پایین نیاور و نگذار خلیفه توراً هتک کند. در حالی که اگر اهل چنین مجالسی بود و به آن شهرت داشت قدر و منزلتی برایش نبود و هتک معنا نداشت. ثالثاً، امام به او اصرار می کند در مجلس متوکل حاضر نشود. ولی سرانجام به او خبر می دهد که چنین مجلسی تشکیل نخواهد شد! رابعاً، روایت می گوید: موسی مبرقع سه سال در سامراء اقامت کرد و هر روز به دربار می رفت تا متوکل را ببیند، ولی او را به بهانه های مختلف بار نمی دادند تا آنکه متوکل مرد.

مخصوص عباسیان بود] بر تن می کرد و در خدمت متوکل و همنشین او بود، با آنکه متوکل دشمن علی علیه السلام به شمار می رفت. (1)

2. هنگامی که (محمد بن) موسی مبرقع به قم آمد، عرب های قم او را اخراج کردند. (2) با روحیاتی که از عالمان و محدثان قم در این دوره سراغ داریم، باید گفت: اخراج این علوی از این شهر بی دلیل نبوده است. این توجیه که چون وی صورتش را می پوشانید و شناخته نمی شد و به این دلیل، او را بیرون راندند، چندان قابل قبول به نظر نمی رسد، بلکه به نظر می رسد قمی ها او را به دلیل مخالفت پدرش با امام زمان خود اخراج کرده اند. البته دلیل پشیمانی آنان و برگرداندن وی از کاشان هم روشن نیست، مگر آنکه گفته شود: طبق روایت کتاب تاریخ قم، رؤسای قم به اخراج او اعتراض کردند، نه عالمان قم.

3. وقتی محمد (یا پدرش موسی) به کاشان رسید، احمد بن عبد العزیز بن ابی دلف عجللی از او به گرمی استقبال کرد و به او هدایایی گران بها داد و سالی هزار مثقال طلا برای او مقرر کرد. (3) درباره گرایش احمد بن عبد العزیز، والی حکومت عباسی یا صفاری بر اصفهان و کاشان، پیش تر سخن گفته شد و از مجموع مطالب، استفاده شد که خاندان وی به تشیع مشهور نبودند، بلکه به دنبال حکومت بودند و هرگونه منافعتشان اقتضا می کرد، عمل می نمودند. همچنین از دشمنی عبد العزیز پدر احمد با شیعیان سخن گفته شد. استقبال گرم احمد از ابن موسی مبرقع و بخشش های او حکایت از دوستی فرزند امام جواد علیه السلام با حکومت وقت دارد. ن.

ص: 93

1- سرّ السلسلة العلویة، ص 41، تعبیر وی چنین است: «اختص بخدمة المتوکل و منادته.»

2- تاریخ قم، ص 215.

3- همان.

بنابر آنچه گفته شد، محمد بن موسی مبرقع، که در سال 256 به کاشان آمد و به زودی آنجا را ترك کرد، تأثیری در تشیع مردم کاشان نداشته است.

ه. داعیان اسماعیلی:

در برخی منابع، از حضور دعوتگران فرقه اسماعیلیه در کاشان یا کاشانی بودن بعضی آنان سخن به میان آمده است. یکی از معاصران از شخصی با نام خلف بن احمد کاشانی به عنوان دعوتگر بزرگ اسماعیلی یاد می کند که در شهر قم متولد شده و در شهرهای قم و کاشان و ری و منطقه طبرستان به دعوت پرداخته است. گروندگان به او را «خلفیه» می گویند. (1) خواجه نظام الملک - در قرن چهارم - به دعوت خلف به «اسماعیلیه» در قم و کاشان اشاره می کند، اما از کاشانی بودن وی سخنی نمی گوید. (2)

ابن خلدون در اظهار نظری منحصر به فرد می نویسد: از یاران قرمط، حسن جمالی و زکریه کاشانی بودند. (3) در جای دیگری هم تکرار می کند که داعیان قرامطه دو نفر بودند: فرج بن عثمان کاشانی که به او «کرویه بن مهدویه» هم گفته اند، دیگری حسن بن بهرام جنابی. (4) پیداست جمالی در عبارت پیشین هم تصحیف شده جنابی است، بخصوص که در میان قرامطه «جمالی» وجود ندارد و آنچه هست جنابی هایند. باید توجه داشت نام اصلی قرمط، که فرقه «قرامطه» به او منسوب هستند، مختلف بیان شده است. طبری گزارش می کند که نام او حمدان و لقبش قرمط بود. (5) در جایی هم او را فرج بن عثمان خوانده اند. (6) اما به

ص: 94

- 1- اعلام الاسماعیلیه، ص 283. مؤلف این مطلب را به ابن ندیم نیز ارجاع داده، اما در فهرست ابن ندیم چنین مطلبی یافت نشد.
- 2- سیاست نامه، ص 261.
- 3- تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 352.
- 4- همان، ج 4، ص 110.
- 5- تاریخ الطبری، ج 10، ص 25.
- 6- الاعلام، ج 5، ص 194.

نظر می رسد فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی دعوتگر قرمط باشد، نه نام خود او؛ چنان که زکرویه بن مهرویه نیز از داعیان قرامطه به شمار می رود. از اختلاف نظر درباره نام قرمط و تطبیق فرج بن عثمان بر زکرویه و همچنین اظهار نظر درباره شخصیت فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی که بگذریم، (1) برخلاف آنچه ابن خلدون به تنهایی و بدون دلیل ادعا کرده است، هیچ یک از مورخان کهن زکرویه یا فرج بن عثمان را اهل کاشان یا جایی شبیه آن از نظر نام - که گفته شود اشتباه و تصحیفی در آن رخ داده باشد - ندانسته است. در نامه ای که فرج بن عثمان به عنوان دعوتگر قرامطه، خود را نماینده مهدی، احمد بن محمد بن حنفیه می داند، آمده است:

يقول الفرّج بن عثمان و هو من قرية يقال لها: نصرانية: داعية الى . . المهدى. (2)

بنابراین، فرج بن عثمان، که ابن خلدون او را همان زکرویه می داند، از روستای ناشناخته «نصرانیه» است. این در حالی است که زکرویه را اهل «صوار» دانسته اند. (3) «صوار» منطقه ای در بالای کوفه و سمت شام است. (4) روشن نیست به چه دلیلی ابن خلدون داعی قرامطه در اواخر قرن سوم را منسوب به کاشان.

ص: 95

-
- 1- ابن خلدون يك بار فرج بن یحیی را داعی قرامطه و ملقب به «زکرویه بن مهرویه» ضبط کرده (تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 420) و بار دیگر نام او را «فرج بن عثمان» و ملقب به «قرمط» می داند. (همان، ج 4، ص 15).
 - 2- تاریخ الطبری، ج 10، ص 25.
 - 3- التنبيه و الاشراف، ص 325؛ تاریخ دمشق، ج 43، ص 64 که در آن به اشتباه، «صوان» ثبت شده است.
 - 4- معجم البلدان، ذیل «صوار».

دانسته است، اما گزارش های متعددی، حضور داعیان اسماعیلی در مناطق مرکزی ایران، بخصوص شهرهای شیعه نشین از جمله کاشان، را تأیید می کند؛ چنان که عبد الجلیل قزوینی از تلاش سعید قدّاح و محمّد دندان دو مبلغ اسماعیلی در کنار ابن ابی دلف حاکم کاشان پرده برداشته است. (1) با این حال، در جایی دیده نشد که مردم کاشان به این کیش گرویده باشند یا تشیع خود را از مبلغان اسماعیلی گرفته باشند.

خلاصه آنکه در قرن اول و دوم هجری، در کاشان شخصیتی تأثیرگذار در موضوع تشیع وجود نداشته است تا تغییر مذهب مردمان این شهر را به او نسبت دهیم یا دست کم، حضور او را سبب گرایش این مذهب بدانیم. آنچه درباره امام زادگان یا افراد دیگر گفته می شود مستند صحیح و علمی ندارد و مطالبی است مبتنی بر داستان که به دلایلی در طول تاریخ اسلام و تاریخ تشیع شهرت یافته است. در همین جا، لازم است به دیگر امام زادگان منطقه کاشان اشاره کنیم که در هرکوی و برزن، تعدادی از آنها وجود دارند و بنای تاریخی آنها به دوره های سلجوقی یا تیموری یا صفوی می رسد. اما درباره مدفونان در این بقاع، سند یا مدرکی که نشانگر نسب و هویت آنان باشد، در دست نداریم، و اگر در کتب متأخر مطالبی درباره آنان یافت شود قابل اعتماد نیست. بنابراین، نمی توان با تکیه بر شهرت آن بقعه تاریخی، که گاه منسوب به قرن اول است، (2) تشیع کاشان را به آن دوران برگرداند. ن.

ص: 96

1- النقص، ص 301-305.

2- غالب این بقاع منسوب به فرزندان امام کاظم علیه السلام هستند؛ مانند: حبیب بن موسی در محله «پشت مشهد»، حسن بن موسی و برادر و خواهرش در «میرنشانه»، هارون بن موسی در «پنجه شاه». سلیمان بن موسی در «بازار شاه یلان» و ده ها بقعه دیگر در شهر و روستاهای کاشان.

اشاره

تردیدی نیست که فرهنگ از عوامل اصلی تحولات و تغییرات اجتماعی به شمار می رود. فرهنگ مقوله ای نیست که به طور ناگهانی یا تحمیلی به میان افراد جامعه راه یابد، بلکه تدریج و خواست افراد در آن دخالت دارد. (1) فرهنگ پذیری فرایند مهمی است که می توان موضوع این کتاب را با توجه به آن بررسی کرد. با آنکه «فرهنگ» به معنای صحیح آن معنایی عام و شامل دارد و به مجموعه عناصر رفتاری و ویژگی های اعتقادی افراد گفته می شود، ولی ما در اینجا، بیشتر همان معنای خاص را منظور داریم و به رفتارهایی که در ارتباط با دانش و آموزش باشند، می پردازیم یا دست کم از مجموع رفتارها، که به آنها «فرهنگ» گفته می شود، رفتارهای خاص آموزشی و علمی را منظور می کنیم.

مهم ترین فعالیت علمی و آموزشی دوره های اول اسلامی، «سماع» و «نقل» حدیث بود؛ زیرا تقریباً همه علوم اسلامی در این مقوله خلاصه می شدند و آنچه از بزرگان دین به مردم می رسید اصالت داشت، به گونه ای که تا مدت های طولانی، حتی فقه و احکام را بر اساس همان روایات می نوشتند. گاه محدثان و عالمان برای فراگیری علوم به شهرهای دوردست سفر می کردند و حوزه های حدیثی، خود نشانگر گرایش های افراد و مهاجران به آن مناطق هستند.

در کاشان هم گروه زیادی از محدثان حضور داشته یا از آنجا برخاسته اند؛ چنان که گروهی از محدثان و عالمان مسلمان به این شهر سفر کرده اند. بی تردید، بررسی زندگی این افراد و شناخت گرایش های مذهبی آنان در موضوع تشیع

ص: 97

1- به همین دلیل، جامعه شناسان «اکتساب» را از عناصر اصلی در تعریف می دانند. نک. مبانی جامعه شناسی، ص 59.

کاشان، بسیار راهگشاست. بدین منظور، احوال عالمان و محدثان ساکن یا منسوب به این شهر را در دوره های گوناگون بررسی می کنیم:

قرن اول: وثاب و فرزندش یحیی:

از جمله تابعان مشهور، که در علم «قرائت» تخصص داشت، یحیی بن وثاب است که به گفته مورخان و تذکره نویسان، پدر وی وثاب اهل کاشان بود. ابو نعیم می نویسد: وقتی مجاشع بن مسعود کاشان را فتح کرد، گروهی را به اسارت درآورد. از آن جمله یزدویه بن ماهویه جوان مردی از خاندان اشراف این شهر بود. او در مدینه، سهم عبد الله بن عباس شد و عبد الله نامش را به وثاب تغییر داد. (1) ابو الشیخ می نویسد: وثاب دو سال در کنار ابن عباس بود و سپس از او اجازه گرفت به کاشان بازگردد و او هم اجازه داد. وثاب از حجاز همراه فرزندش یحیی حرکت کرد و آن گاه که به کوفه رسید، یحیی به پدر گفت: من ترجیح می دهم به جای مال اندوزی، علم بیاموزم؛ پس رخصت بده در کوفه بمانم.

پدر به او اجازه ماندن داد و خود به کاشان رفت. یحیی در کوفه از پیشوایان علم «قرائت» شد و احادیث زیادی از او برجای ماند. (2) یحیی در کوفه از دنیا رفت. (3)

ابو نعیم می گوید: امروزه نسل وثاب در اصفهان هستند. (4) به نظر می رسد نسل وثاب، که در اصفهان بوده اند، از فرزند دیگرش خالد باشند؛ چنان که ذهبی از

ص: 98

1- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 27؛ همچنین ر.ك. الانساب، ج 14، ص 284 (ذیل وثابی)؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 296 و 333.

2- طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 355.

3- الانساب، ج 14، ص 284.

4- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 29.

خالد و دو فرزندش نام برده، می گوید: امروزه در اصفهان شهرت دارند. (1)

درباره این عالم و محدث کاشانی الاصل، رجال نویسان شیعه و اهل سنت قدحی نیاورده، بلکه از او تجلیل کرده اند. ابن سعد او را ثقه می داند و به نقل از اعمش می نویسد: وقتی یحیی نماز می خواند گویا با مردی سخن می گفت (کائه یخاطب رجلا)؛ (2) کنایه از اینکه در عبادت خود، تنها با يك نفر سخن می گفت که خداست. بلاذری هم گزارش کرده است که حجاج از امامت کردن غیر عرب در کوفه منع کرد، اما ابن وثاب را استثنا نمود. (3) با اینکه یحیی از ابن عمر، ابو هریره، ابن مسعود، ابن زبیر، مسروق و دیگر رجال اهل سنت روایت کرده و کسانی همچون اعمش، طلحة بن مصرف، قتاده و حمران بن اعین از او قرائت آموخته یا نقل حدیث کرده اند، (4) شیخ طوسی او را شیعه دانسته است. وی ذیل شرح حال عبید بن نضله می نویسد: یحیی بن وثاب از عبید قرائت را آموخت، سپس می نویسد:

یحیی بن وثاب کان مستقیما و ذکر الاعمش انه کان اذا صلّی کائه یخاطب احدا. (5)

از عبارت شیخ طوسی پیداست که استقامت عقیده (کنایه از تشیع) را خود گفته و مطلب بعدی را از اعمش نقل کرده است؛ چنان که همان مطلب از الطبقات 1.

ص: 99

-
- 1- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 380.
 - 2- الطبقات الكبرى، ج 6، ص 302؛ ذهبی می نویسد: چنان نماز می خواند که گویی کسی در مسجد نیست. (تاریخ الاسلام، ج 7، ص 274).
 - 3- انساب الاشراف، ج 11، ص 200؛ سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 381.
 - 4- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 380.
 - 5- رجال الطوسی، ص 72، ش 661.

الکبری ابن سعد نیز آورده شد. بنابراین، سخن برخی کتب رجالی که نقل تشیع یحیی را از اعمش دانسته اند، (1) درست نیست.

به اجمال، از روایاتی که یحیی در سلسله سند آنها قرار گرفته نیز می توان گرایش جدی او به تشیع را استفاده کرد؛ مانند احادیثی که درباره اهل بیت علیهم السلام هستند. با توجه به تصریح شیخ طوسی، نمی توان تشیع یحیی را به دلیل کوفی بودن او دانست. نسل و ثاب در اصفهان جایگاهی داشته اند و در اسناد روایات، به عنوان «و ثابی» برخورد می کنیم که حتی در کنار آن، «کاشانی» نیز ذکر شده و مهم تر اینکه در سند روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام نیز قرار گرفته اند. (2)

با توجه به ارتباط و ثاب با ابن عباس به گونه ای که وی را «مولی ابن عباس» دانسته اند، (3) و با عنایت به محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام و ولایت حضرت علی علیه السلام - که ابن عباس به آن اعتقاد داشت - حضور وی در قرن اول در کاشان بسیار معنادار و قابل توجه و تأمل است.

قرن دوم: عیسی بن عمر (عمرو)

شیخ طوسی در رجال خود، از عیسی بن عمر (عمرو) ذیل اصحاب امام صادق علیه السلام نام برده، می نویسد: او مولای انصار و اهل کاشان بود که سال هایی خادم امام صادق علیه السلام به شمار می رفت. (4) برقی به جای «کاشان»، «فارس» گفته (5) و ابن داود او را اهل خراسان دانسته است. (6)

ص: 100

1- خلاصة الاقوال، ص 292؛ معجم رجال الحديث، ج 9، ص 294.

2- نهج السعادة، ج 6، ص 52.

3- طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 296 و 333؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 58، ص 152.

4- رجال الطوسی، ص 258 و 266.

5- برقی، رجال، ص 30.

6- ابن داود حلی، رجال، ص 269.

به توجه به اینکه اطلاعات مربوط به این شخص در هر سه کتاب یکی است و به قرینه علی بن عیسی انصاری کاشانی، که از مشایخ برقی (صاحب المحاسن) است، (1) به نظر می رسد آنچه شیخ گفته صحیح تر است و این خدمتگزار امام صادق علیه السلام اهل کاشان بوده است. ضمن اینکه بعید نیست «خراسان» و «فارس» تصحیفی از همان «کاشان» باشند که در عبارت شیخ وجود دارند. عیسی بن عمرو انصاری از منصور بن حازم روایت کرده (2) و سیف بن عمیره راوی اوست. (3) درباره این شخص، به مناسبت علی بن عیسی کاشانی هم سخن خواهیم گفت.

قرن سوم

1- علی بن محمد بن شیره:

از قدیم ترین عالمان شیعه (محدث و مؤلف)، که نام او در کتب شیعه ثبت شده است و اهل کاشان به شمار می رود، علی بن محمد کاشانی است. نجاشی و شیخ طوسی از او نام برده اند و پیش از آنان، نام وی در اسناد کتب روایی شیعه مانند الکافی ذکر شده است. به دلیل اهمیت این راوی، به تفصیل از او بحث کرده و به بررسی شخصیت، روایات و راویان او می پردازیم:

الف. شخصیت: آنچه در روایات شهرت دارد، عنوان «علی بن محمد القاسانی» است. «علی بن شیره» عنوان دیگری است که گاه در روایات شیعه به چشم می خورد. شیخ طوسی ذیل اصحاب امام هادی علیه السلام از علی بن شیره نام برده، او را توثیق می کند. به دنبال آن، علی بن محمد کاشانی را نام برده، می گوید:

ضعیف است. (4) اما نجاشی تنها از علی بن محمد بن شیره کاشانی نام می برد (5) و به

ص: 101

1- المحاسن، ج 1، ص 229؛ ج 2، ص 302.

2- رجال الطوسی، ص 258.

3- تهذیب الاحکام، ج 1، ص 347؛ الاستبصار، ج 1، ص 89.

4- رجال الطوسی، ص 388.

5- رجال النجاشی، ج 2، ص 79.

نظر می‌رسد سخن وی درست باشد؛ زیرا با ملاحظه اسناد روایاتی که این نام‌ها (علی بن محمد کاشانی، علی بن شیره و علی بن محمد بن شیره) در آنها واقع شده، این نتیجه به دست می‌آید که هر سه عنوان، نام يك نفر است. گویا نجاشی هم با این عنوان، توجه داده که آن نام‌ها مربوط به يك نفرند.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل کسانی که سخن شیخ طوسی را پذیرفته و علی بن شیره و علی بن محمد کاشانی را دو نفر به حساب آورده اند، (1) توثیق اولی و تضعیف دومی توسط شیخ طوسی است. اما با توجه به شیوه شیخ طوسی در کتاب رجال، که از دیگران نقل می‌کند، می‌توان گفت: دو عنوان بالا را از دو منبع گزارش کرده است.

تضعیف کاشانی دلیلی جز سخن احمد بن محمد بن عیسی ندارد که نجاشی هم آورده است. وی می‌نویسد: ابو الحسن علی بن محمد بن شیره کاشانی فقیه و فاضل و پرروایت است. احمد بن محمد بن عیسی بر او ایراد گرفته و گفته که مطالب نادرستی از او شنیده است؛ اما در کتاب‌های این شخص، چیزی که دلالت بر سخن احمد بکند، وجود ندارد. (2) به نظر می‌رسد تضعیف شیخ طوسی نسبت به علی بن محمد کاشانی ناشی از سخن قمی‌ها و بزرگ آنان احمد اشعری بوده و توثیق او نسبت به علی بن شیره، ناشی از سخن مخالفان خط حدیثی قم است که کاشانی را مبرا از آن مطالب می‌دانستند؛ چنان که نجاشی این گونه است. مؤید این گفته روایات ابن شیره است که در آنها مطلبی نادرست-مانند غلو که غالب ایرادات قمی‌ها بدان دلیل است- دیده نمی‌شود. 9.

ص: 102

1- .مانند مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث.

2- .رجال النجاشی، ج 2، ص 79.

منشأ آگاهی های ما درباره این شخصیت شیعی، گذشته از دو کتاب نجاشی و شیخ طوسی، روایات فراوانی است که وی در سلسله سند آنها قرار گرفته است.

شیخ طوسی وی را از فرزندان زیاد مولی عبد الله بن عباس و از خاندان خالد بن ازهر معرفی کرده است. (1) هرچند شخصی به عنوان زیاد در میان موالی ابن عباس شناخته شده نیست اما خالد بن ازهر در زمان هارون الرشید حاکم اهواز بود؛ (2) چنان که وی را والی اصفهان نیز دانسته اند. ابو الشیخ ذیل شرح حال محمد بن عبد الله همدانی (م 285) می نویسد: مادر وی نازکان دختر خالد بن ازهر کاشانی امیر اصفهان و اهواز بود و چون خلیفه معتز از محمد خواست قاضی اصفهان شود، به کاشان گریخت. (3) با توجه به سال وفات نوه خالد یعنی محمد بن عبد الله، باید ولاء زیاد با ابن عباس را مربوط به اجداد خالد دانست که احتمالاً مانند وئاب در فتح کاشان اسیر شده و به سهم ابن عباس درآمده است.

ب. روایات: ابن شیره با امام هادی علیه السلام مکاتباتی داشت و از آن حضرت پرسش هایی کرد. البته در این روایات، به نام امام تصریح نشده، ولی از قراین پیداست که مکاتبه با امام دهم علیه السلام بوده است، این روایات عبارتند از:

1. کلینی در روایتی صحیح السند از علی بن ابراهیم قمی از ابن شیره نقل کرده است که گفت: در سال 231 در مدینه بودم و به ابو الحسن علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! کسی که مأمور خریدن چیزی برای کسی شده و پس از خرید، آن را دزدیده اند مسئولش کیست؟ فرمود: خریدار مسئولیتی ندارد و در واقع، از مال 2.

ص: 103

1- رجال الطوسی، ص 388؛ برقی، رجال، ص 58 (مولی عبید الله).

2- مقاتل الطالبیین، ص 496/ شرح الاخبار، ج 3، ص 332.

3- طبقات المحدثین باصفهان، ج 3، ص 302.

مالك رفته است. (1) از این روایت استفاده می شود که ابن شیره در سال 231 در مدینه بوده و تعبیر «جعلت فداك» در نامه او نشانگر امامی بودن وی است.

شیخ طوسی در مصباح المتهدّج می نویسد: کاشانی مسائلی را از امام هادی علیه السلام در سال 234 شنیده است، (2) ولی توضیح دیگری در این باره نمی دهد. روشن نیست آیا این مسائل همان هاست که کلینی روایت کرده و شیخ به اشتباه سال 234 ثبت کرده یا سوالات دیگری بوده که بار دیگر کاشانی از امام پرسیده است؟

2. مکاتبه دیگری از کاشانی ثبت شده که در آن از امام هادی علیه السلام درباره صفات خداوند سؤال کرده است. (3) البته در این خبر، نام وی به اشتباه، «محمد بن علی القاسانی» ضبط شده؛ یعنی نام او با نام پدرش جابه جا شده است. (4) این جابه جایی از خطاهای معمول در منابع است. دلیل بر این جابه جایی دیگر اخباری است که در آنها سهل بن زیاد از علی بن محمد کاشانی روایت می کند و در این خبر هم سهل وجود دارد. علاوه بر آن، در روایات، شخصی به نام «محمد بن علی کاشانی» با این راوی و مروی عنه نداریم.

در این مکاتبه، کنیه امام هم نیامده و با ضمیر به آن حضرت اشاره شده است (کتب الیه)؛ ولی همانند روایت پیشین، کلینی یا دیگران توضیح داده و گفته اند:

«یعنی: ابا الحسن الثالث علیه السلام». د.

ص: 104

-
- 1- الكافي، ج 5، ص 314.
 - 2- مصباح المتهدّج، ص 367.
 - 3- الكافي، ج 1، ص 102.
 - 4- البته کاشانی دیگری با عنوان «محمد بن علی» مشهور است که از عالمان قرن هشتم به شمار می رود.

3. وی در مکاتبه دیگری درباره «یوم الشک» ماه رمضان از امام هادی علیه السلام پرسش کرده که با تعبیر «کتبت الیه و انا بالمدينه» آمده است. (1) این روایت هم نام امام را نبرده است، اما تصریح دارد که کاشانی از مدینه به امام نامه نوشت.

4. علامه حلی مکاتبه دیگری به علی بن محمد نسبت داده که قابل بررسی است. این نامه پرسشی از امام دهم علیه السلام درباره مغمی علیه است که با همان تعبیر «کتبت الیه و انا بالمدينه» نقل شده است. (2) در کتب دیگر، همین روایت به سند محمد بن علی بن محبوب از علی بن محمد بن سلیمان (نوفلی) آمده است. (3) به نظر می رسد علامه حلی به تصور تصحیف «علی بن محمد بن شیره» به «علی بن محمد بن سلیمان»، سند را این گونه آورده است؛ زیرا چنین تصحیفی در برخی روایات رخ داده و این دو تن با یکدیگر اشتباه شده اند؛ (4) اما در آن روایات، دو قرینه وجود دارد و آن راوی و مروی عنه است که با راوی و مروی عنه کاشانی تطبیق می کرد. (5) علامه مجلسی هم این تصحیف را تأیید کرده است. (6) در هر صورت، این مکاتبه از کاشانی نیست.

5. گفته می شود: این شیره از امام حسن عسکری علیه السلام نیز روایت کرده است. در 4.

ص: 105

-
- 1- الاستبصار، ج 2، ص 64.
 - 2- منتهی المطلب، ج 2، ص 601.
 - 3- تهذیب الاحکام، ج 3، ص 303؛ الاستبصار، ج 1، ص 458؛ وسائل الشیعه، ج 8، ص 262. در جاهای دیگری همین سند وجود دارد. برای نمونه، نک. التهذیب ج 2، ص 315.
 - 4- نک. الکافی، ج 6، ص 224 و 225؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 19؛ وسائل الشیعه، ج 23، ص 395.
 - 5- راوی از علی بن محمد بن سلیمان در این روایت یا روایات، احمد برقی و مروی عنه او ابو ایوب مدنی (سلیمان بن مقبل) است و این دو، راوی و مروی عنه کاشانی اند، نه نوفلی.
 - 6- بحار الانوار، ج 61، ص 304.

کتاب نهج السعادة، مناجاتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که در سند آن، تعدادی محدّثان کاشانی وجود دارند: ابو الرضا راوندی از علی بن یحیی راوندی از علی بن حسن بارکزی (بارکزی) از علی بن محمد خلیدی کاشانی به سال 388 از علی بن نصیر قطامی به سال 381 از احمد بن حسن و ثابّی کاشانی در جرجان به سال 333 از پدرش از علی بن محمد بن شیره از ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام به سال 260. ضمناً در این خبر، کاشانی معروف به «اعترّ» دانسته شده است. (1)

مؤلف نهج السعادة نگفته است که این مناجات را از چه منبعی نقل می کند، ولی از قراین پیداست که وی نسخه ای در اختیار داشته و مستقیماً از آن گزارش کرده است. وی می گوید: همان مناجات را فرزند ابو الرضا راوندی از پدرش نقل کرده و در ایران چاپ شده است. (2) تفاوت سند این نقل در این است که ابن راوندی از پدرش از علی بارکزی (که در اینجا علی بن حسین آمده است) نقل می کند. به نظر می رسد در این سند، نام استاد ابو الرضا راوندی، یعنی علی بن یحیی، افتاده است. موضوع دیگر، که قابل توجه است، اینکه ابن شیره در منابع دیگر، تنها از امام هادی علیه السلام روایت کرده است. اما در اینجا، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند. اگر تصریح به سال 260 در این خبر نبود، امکان داشت ابو محمد الحسن ابن علی را تصحیف ابو الحسن یعنی امام هادی علیه السلام بگیریم، بنابراین روایت، کاشانی به سامراء نیز رفته است؛ زیرا امام حسن عسکری علیه السلام تمام دوران امامتش را در این شهر گذراند.

ج. راوی و مروی عنه: کسانی که ابن شیره از آنان روایت می کند عبارتند از: 0.

ص: 106

1- نهج السعادة، ج 6، ص 52.

2- همان، ص 70 و مقایسه کنید با المناجاة الالهيات، ص 10.

قاسم بن محمد کاسولا - اصفهانی، ابو ایوب سلیمان بن مقبل، سلیمان بن حفص مروزی، علی بن سلیمان (ابن رشید)، بسطام بن مرّة فارسی، محمد بن عیسی بن عبید، علی بن اسباط و محمد بن سلیمان دیلمی: (1)

1. قاسم بن محمد معروف به «کاسولا» گاه قمی و گاه اصفهانی معرفی شده است. (2)

2. ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدنی که گویا ابن شیره در مدت اقامت در مدینه از او اخذ روایت کرده است.

3. سلیمان بن حفص اهل مرو بود و مکاتباتی با امام هادی علیه السلام داشت.

4. از اینکه کاشانی روایاتی از محمد بن عیسی بن عبید و علی بن سلیمان دارد، می توان سفر او به بغداد را نیز احتمال داد؛ زیرا این دو ساکن بغداد بوده اند (3) و مؤید آن مناجات حضرت علی علیه السلام است که در سامراء از آن حضرت نقل کرده است.

5 و 6. علی بن اسباط و محمد بن سلیمان دیلمی اهل کوفه بودند. (4)

کسانی که از ابن شیره روایت می کنند عبارتند از: احمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن حسن صفّار قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و پدرش، سهل 9.

ص: 107

1- به دلیل آنکه برخی ابن شیره را غیر از علی بن محمد کاشانی می دانند، باید توجه داشت که در مورد راوی آخر (دیلمی)، فقط علی بن شیره از او روایت کرده است.

2- نك. رجال النجاشی (ج 2، ص 183) که «قمی» تعبیر می کند؛ ولی شیخ طوسی در الفهرست (ص 202) و رجال الطوسی (ص 436) از او به «اصفهانی» تعبیر کرده است. ضمناً در کتاب رجال «کاسام» آمده است.

3- رجال النجاشی، ج 2، ص 218؛ رجال الطوسی، ص 388.

4- رجال النجاشی ج 2، ص 73 و 269.

ابن زیاد رازی، محمد بن احمد بن یحیی اشعری. نام این افراد بیانگر آن است که ابن شیره در منطقه قم و کاشان مجلس حدیث داشته و با محدثان منطقه خود محشور بوده است. بنابراین، نباید در تشیع این منطقه در این زمان تردیدی داشت و اینکه کاشان در این زمان، محدثانی امامی مذهب در خود داشته است.

2- ابراهیم بن شیبه اسدی اصفهانی:

شیخ طوسی ذیل اصحاب امام جواد و هادی علیهما السلام از او نام برده، می گوید: اصل او از کاشان است. (1) مشهورترین روایت وی پرسشی از امام جواد علیه السلام درباره اتمام نماز در حرمین است. (2) وی نامه های دیگری به آن حضرت نوشته و جواب دریافت کرده است: یکی از آنها سؤال وی درباره ملك او بود که حاکم متعرض آن شده بود. (3) دیگری درباره امام جماعتی بود که شیعه نیست. (4) سوم پرسشی درباره افکار غالیانه است و می نویسد: فدایت شوم! نزد ما اقوامی هستند که درباره مقام شما اختلاف دارند و سخنان نادرستی می گویند و حتی احادیثی درباره آن نقل می کنند. (5)

از مکاتبه های وی با امام به دست می آید که او از عالمان شیعه بوده و به نظر می رسد فقیه به شمار می آمده است؛ زیرا پرسش های وی معمولی نیست. از سوی دیگر، این نامه ها نمی فهمانند که ابن شیبه مقیم حجاز یا عراق بوده است، بلکه با قرآینی می توان گفت: او در منطقه کاشان سکونت داشته است. در مورد پرسش او درباره امام جماعتی که احکام شیعه را عمل نمی کند، این را می توان در

ص: 108

1- رجال الطوسی، ص 373 و 384.

2- الکافی، ج 4، ص 524.

3- وسائل الشیعه، ج 8، ص 76.

4- همان، ج 8، ص 363.

5- اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 803.

آن دوره در مناطق مرکزی ایران و حتی شیعه نشین هایی همچون کاشان حدس زد. قرینه دیگر مطالبی بعکس آن است که از غلو و غالیان سخن می گوید و احتمال دارد اشاره به جو حدیثی قم و اخراج متهمان به غلو از آنجا به کاشان و اطراف آن باشد. سوم تعرض حاکم به مستغلات ابن شیبه نشانگر آن است که وی شخصیتی قابل توجه بوده است. از مجموع مکاتبات وی، می توان احتمال داد وی در منطقه کاشان وکیل بوده است. آنچه در رجال الکشی آمده توسط موسی بن جعفر بغدادی از او نقل شده است که احتمال حضور وی را در بغداد نشان می دهد.

3- علی بن عیسی کاشانی انصاری:

وی راوی دیگری است که برقی از او روایت کرده. (1) پیش تر گفته شد که عیسی بن عمرو مولی انصار اهل کاشان و خادم امام صادق علیه السلام بود. بر حسب طبقه، علی می تواند فرزند او باشد؛ زیرا از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده (2) و محمد از اصحاب امام ششم تا هشتم بوده است. (3)

علاوه بر این قرینه، انصاری و کاشانی بودن درباره عیسی هم آمده بود. در این صورت (که وی فرزند عیسی راوی امام صادق علیه السلام باشد)، این شخص را باید از رجال قرن دوم و سوم به شمار آورد.

4- احمد برقی:

از دیگر عالمان این دوره، احمد بن ابی عبد الله محمد بن خالد بن عبد الرحمان برقی (م 280) است که به دلیل داشتن املاکی در کاشان، (4) به این شهر رفت و آمد می کرد. پدر و برخی دیگر از خاندان وی نیز در میان رجال

ص: 109

1- .المحاسن، ج 1، ص 229؛ ج 2، ص 302.

2- .همان، ج 2، ص 302.

3- .رجال الطوسی، ص 285، 343 و 363.

4- .المحاسن، ج 1، ص 28 و 30.

امامیه مشهورند. نجاشی اصل این خانواده علمی را کوفی و از موالی ابو موسی اشعری می داند که نیای آنان محمد بن علی پس از واقعه زید بن علی علیه السلام کشته شد و عبد الرحمان بن محمد به «برق رود» قم گریخت. وی توضیح می دهد که «برق رود» در حوالی قم است. (1) محل دقیق «برق رود» یا «برقه» مشخص نیست.

آنچه در منابع مشهور است اینکه برقه شهری در شمال آفریقا است که امروزه در لیبی واقع است. یاقوت دو مدخل به برقه اختصاص داده، ذیل یکی می نویسد:

از روستاهای قم است که احمد بن ابی عبد الله فقیه امامیه بدان جا منسوب است.

وی به نقل از حمزه اصفهانی، اضافه می کند که پسر خواهر احمد به اصفهان رفته و در آنجا ساکن شده است. (2) نام «برق رود» در کتاب تاریخ قم در کنار «تیمره» و «جابلق» آمده است:

و عنزه به رستاق جابلق و برق رود فرود آمدند و در آنجا از عجم کشتند و اشاعره به رستاق کمیدان... نزول کردند. (3)

برخی هم برق رود را همان رودخانه «بیرقان» دانسته اند. (4) اگر سخن یعقوبی، که برق رود را در ذیل «کرج ابی دلف» آورده است و در کنار آن می داند، (5) بپذیریم بی تردید آن را از حوالی کاشان دور خواهیم دانست و تصور اینکه برقی در نزدیکی کاشان مسکن داشته و روستای او در آنجا بوده است، کاملاً متنفی خواهد شد. 2.

ص: 110

-
- 1- رجال النجاشی، ج 1، ص 205؛ ج 2، ص 221.
 - 2- معجم البلدان، ج 1، ص 308 (ذیل برقه).
 - 3- تاریخ قم، ص 22.
 - 4- تاریخ قم (محمد حسین ناصر الشریعه، چ 1342) ص 174.
 - 5- یعقوبی، البلدان، ص 42.

دیگر عالم و مؤلف شیعی این دوره ابو الحسن علی بن سعید بن رزام کاشانی است. از وی فقط نجاشی نام برده و روایتی از او در کتب حدیثی به چشم نمی خورد. نجاشی ضمن توثیق او می نویسد: وی از احمد بن محمد بن عیسی اشعری و محمد بن حسین بن ابی الخطاب (م 262) روایت می کند و کتاب جنائز را نوشته است. (1) از تعبیر نجاشی (من قریة من سواد قاسان) استفاده می شود که ابن رزام از روستاهای اطراف کاشان بوده است.

6- حسین بن محمد:

وی نیز از رجال قرن سوم به شمار می رود؛ زیرا از شیوخ محمد بن حسن صفار قمی (م 290) است. تا آنجا که در منابع روایی و رجالی بررسی شد، نام او جز در کتاب بصائر الدرجات نیامده و در آنجا، تنها يك روایت به این طریق از او نقل شده است: صفار از حسین بن محمد کاشانی از ابو احوص داود بن اسد مصری... (2)

در روایتی از دلایل الامامة از حضور حسین بن محمد به سال 288 در کاشان سخن گفته شده است. (3) با توجه به منابع دیگری که این خبر را نقل کرده اند، (4) مراد از وی «حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی» است که از راویان مشهور شیعه امامیه و استاد کلینی به شمار می رود. اینکه این شخص را همان حسین بن محمد در کتاب بصائر الدرجات بدانیم درست نیست؛ زیرا راویان با هم تناسب ندارند و علاوه بر آن، با توجه به وفات صفار در 290، بعید است شیخ او تا سال 288 زنده بوده باشد.

ص: 111

-
- 1- رجال النجاشی، ج 2، ص 85.
 - 2- بصائر الدرجات، ص 14 و 369. این روایت در کتاب الاختصاص (ص 298) به همین سند آمده (البته به تصحیف حسن بن محمد) و در کتب دیگر نیز از این دو منبع ذکر شده است.
 - 3- دلایل الامامة، ص 545؛ بحار الانوار، ج 91، ص 78 و 83.
 - 4- الغیبه، ص 273.

ابو عبد الله محمد بن عبد الله کاشانی تنها در سلسله اسناد کتاب دلائل الامامة واقع شده و مؤلف آن در طریق سه روایت از وی نام برده است. (1) روایتگر کاشانی در اینجا، ابو علی حسن بن محمد نهاوندی است که به تاریخی از زمان مرگ یا سماع وی دست نیافتیم. روایتگر نهاوندی نیز ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری (2) از رجال مشهور و موثق شیعه، در گذشته به سال 385 است. (3) بنابراین، می توان حیات کاشانی را در سده سوم تخمین زد.

با وجود آگاهی های اجمالی که درباره رجال شیعی کاشان قرن سوم بیان شد، کمترین خبری در موضوع ارتباط آنان با مردم در دست نداریم. نویسندگانی هم که نام آنان را برای ما ثبت کرده اند، از روابط آنان با مردم شهر خود یا ایجاد رابطه میان مردم و ائمه اطهار علیهم السلام یا دیگر شیعیان سخنی نگفته اند. حتی مشهورترین این افراد یعنی علی بن محمد قاسانی فقط در منابع روایی شهرت فراوان دارد و امروز از نفوذ و موقعیت او در آن دوران اطلاعی نداریم.

در پایان این گفتار، می توان چنین نتیجه گرفت که کثرت عالمان، محدثان و مؤلفان شیعی در قرن سوم و وجود اصحاب و راویان ائمه اطهار علیهم السلام در میان ایشان، نشانگر رواج تشیع در کاشان است. با این حال، نمی توان این موضوع را عاملی برای ورود تشیع به این شهر دانست، بلکه خود معلول آن است؛ چنان که به نظر می رسد دیگر عوامل بررسی شده تا اینجا نیز علت اصلی تشیع کاشان نبوده اند، هر چند عامل سیاسی و فرهنگی تا حد زیادی مؤثر بوده است.

ص: 112

1- دلائل الامامة، ص 468، 470 و 535.

2- ر.ک. همان، ص 466 و 468.

3- رجال الطوسی، ص 449.

الف. اقتصاد:

در جوامع امروزی، اقتصاد محور بسیاری از رویدادها و تحولات به شمار می آید. پرسش این است که آیا ممکن است تشیع کاشان هم به این عامل ارتباطی داشته باشد؟ لازمه پاسخ به این سؤال، آشنایی با وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم کاشان در قرون اولیه اسلامی از رهگذر صنایع و مشاغل رایج در آن دوره است. بارتولد درباره کاشان می نویسد:

بنای این شهر را به زبیده نسبت می دهند. در آن زمان، شهر دارای اهمیت صنعتی برجسته ای بود و مخصوصاً جام و پیاله کاشان شهرتی داشت. در این زمان هم ظروف مسی کاشان معروف است. (1)

نویسنده منبع این گفته اش را بیان نکرده است و چنین تعبیری در منابع قدیم یافت نشد. آنچه در موضوع اقتصاد و صنایع کاشان در دست داریم سخن مقدسی است که می گوید: در اطراف کاشان، مزارع و قنات های فراوان وجود دارد. مردم آن مهارتی در ساختن کوزه های فلزی (قماقم) دارند. در نواحی آن گیاهی می روید که به شیشه سفید براق (زجاجا ابیض بیرق) تبدیل می شود و برای داروسازی به کار می آید. او همچنین از میوه هلوی خوب و «طلخون» آنجا نام می برد. (2)

عبد الجلیل رازی در قرن ششم از «عوانان قم و کلاگران آوه و جولاهکان

ص: 113

1- تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص 193.

2- احسن التقاسیم، ص 390 و 397. وی در جای دیگری (ص 392 و 396) هم از «قماقم کاشان» و «طلخون» یا قنات های آن یاد کرده است.

کاشان» سخن گفته است. (1) «جولاهک» را به معنای بافنده دانسته اند. (2)

قزوینی در زمانی متأخرتر می نویسد: آنان در وسایل سفالین لعابدار مهارتی دارند که در شهرهای دیگر نیست و به جاهای دیگر صادر می شود. زردآلوه‌های بسیار خوشگوار دارد که در جاهای دیگر نیست؛ آن را خشک می کنند و در بسته های مخصوص، به شهرهای دیگر می فرستند. (3)

دارایی دیگر کاشان در قدیم، کاشی های آن بوده که نام گذاری آن هم به مناسبت نام این شهر است؛ چنان که یاقوت می نویسد: از کاشان، نوعی سفال (غضائر) صادر می شود که «کاشانی» نام دارد و عامه به آن «کاشی» می گویند. (4)

اگرچه سابقه گل پخته لعابدار در خاورمیانه به پیش از اسلام برمی گردد، ولی شهرت آن در کاشان مربوط به دوره سلجوقی به بعد است. (5) بنابراین، با وجود شهرت کاشی کاشان، به نظر می رسد در دوره اول اسلامی، صنعت رایجی در این شهر به شمار نمی رفته است.

چنان که پیداست، این آگاهی ها مربوط به سده های چهارم به بعد هستند و با توجه به اینکه تشیع کاشان را در قرن چهارم مفروض گرفتیم، نمی توان بین این مطالب و ورود تشیع به آنجا ارتباطی برقرار کرد. به عبارت دیگر، ما آگاهی هایی از اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم کاشان در قرون اول تا سوم (دوره اوج گیری تشیع) در دست نداریم تا آن را در تحولات اجتماعی و مذهبی مؤثر بدانیم. 6.

ص: 114

1- النقض، ص 277.

2- همان، پاورقی محدث ارموی، همچنین: لغتنامه، ذیل جولاه و جولاهک.

3- آثار البلاد، ص 432.

4- معجم البلدان، ج 4، ص 11 (ذیل قاشان).

5- تاریخ هنرهای ملی، ج 1، ص 236.

بی تردید، تغییر و تحوّل در جمعیت يك منطقه یا مهاجرت دسته جمعی یا فردی، به گونه ای که قابل ملاحظه باشد، می تواند در تحولات اجتماعی مؤثر باشد. آیا چنین مؤلفه ای در تاریخ اجتماعی کاشان واقع شده است؟ و در صورت وقوع، آیا تأثیری در تشیع کاشان داشته است؟

باتوجه به گزارش هایی که از تاریخ کاشان در دست داریم، باید گفت: جواب این پرسش ها در بخش جمعیت منفی است؛ زیرا جمعیت کاشان در اثر رویداد خاصی، افزایش یا کاهش نیافته است. این عامل در ورود تشیع به قم، قابل توجه و بسا پذیرفتنی است؛ زیرا سکونت اشعری ها در این شهر، چهره این شهر را دگرگون کرد.

اما موضوع مهاجرت را می توان باتوجه به عوامل دیگر بررسی کرد؛ زیرا این عامل با بخشی که پیش تر درباره علویان و عالمان محدث این شهر گذشت، مرتبط است. حضور علویان در کاشان، در موضوع مهاجرت هم می تواند بحث شود؛ همان گونه که رفت و آمد برخی عالمان و محدثان شیعه، بخصوص قمی ها، در کاشان می تواند نوعی مهاجرت به شمار آید. با این حال، باید توجه داشت که این مهاجرت ها به صورت فردی بوده و با فاصله های زمانی روی داده اند. در بحث از علویان قرن اول و دوم- که ذیل عنوان «چهره های تأثیرگذار» گذشت- گفته شد که حضور آنان محلّ تأمل بوده یا در تشیع کاشان تأثیری نداشته است.

تکیه اصلی بحث عالمان و محدثان- که ذیل «عامل فرهنگی» گذشت- هم بر کسانی بود که خود اهل کاشان و شیعه بودند. بنابراین، باید گفت: اگر عامل مهاجرت را هم در نظر بگیریم نباید آن را عامل اصلی ورود تشیع به کاشان دانست.

اشاره

در این گفتار، در پی پاسخ این پرسش هستیم که آیا موقعیت جغرافیایی کاشان در تشییع این شهر نقشی داشته است؟ فرضیه پژوهش حاضر این بود که عامل عمده و اصلی همین بوده است. به منظور بررسی این عامل و اثبات این فرضیه، بحث را در چند قسمت پی می‌گیریم: اول درباره موقعیت جغرافیایی کاشان در قدیم، یعنی قرون اولیه اسلامی؛ دوم جایگاه و ارتباط آن با شهرهای اصفهان و قم؛ سوم تأثیرپذیری از قم.

الف. جغرافیای کاشان:

کاشان از شهرهای منطقه جبال (جبل) محسوب می‌شود.

سرزمین «جبال» عنوانی است که در قدیم به شهرهای محدوده رشته کوه زاگرس اطلاق می‌شد. حموی می‌نویسد: «جبال» شهرهایی هستند که امروزه به غلط، آن را «عراق [عجم]» می‌خوانند. این شهرها مابین اصفهان تا زنجان هستند. (1) ابن حوقل می‌نویسد: سرزمین جبال شامل شهرهای بزرگ و مشهور است که بزرگ‌ترین آنها همدان، دینور، اصفهان و قم است. شهرهایی کوچک نیز دارد؛ مانند کاشان، نهاوند، کرج و... (2) مقدسی کاشان را ذیل اقلیم جبال (3) و حموی ذیل اقلیم چهارم از سرزمین های جهان (4) یاد کرده است.

گفته می‌شود: کاشان در ابتدا، قلعه‌هایی پراکنده بود و پس از فتح اسلامی، طرح به هم پیوستگی قلعه‌ها مطرح شد و «چهل حصاران» نام گرفت. (5) این مطلب با گزارش ابن اعثم، که می‌نویسد: «از کاشان بیست هزار نیروی نظامی برای جنگ

ص: 116

1- معجم البلدان، ج 2، ص 26 (ذیل جبال).

2- صورة الارض، ص 306.

3- احسن التقاسیم، ص 384.

4- معجم البلدان، ج 1، ص 35.

5- نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان، ص 182.

با مسلمانان اعزام شدند»، (1) سازگار نیست. حتی اگر رقمی که این مورخ گفته مبالغه آمیز باشد، دست کم این مطلب را می‌رساند که کاشان در آن زمان موقعیتی داشته و شهر محسوب می‌شده است. برخی منابع هم شهربانو همسر امام حسین علیه السلام را دختر فرمانروای کاشان دانسته اند. (2) به طور کلی، نام «چهل حصاران» در هیچ منبع تاریخی معتبری یافت نشد و مورخانمانند طبری و بلاذری، که فتوح اسلامی را گزارش کرده اند، جز با عنوان «کاشان» از این منطقه یاد نکرده اند. روشن نیست تعبیر «چهل حصاران» و قلعه بودن کاشان چگونه و از کجا مطرح شده و به برخی کتب متأخر (3) راه یافته است.

از مجموع گزارش های تاریخی و تعابیری که درباره کاشان قدیم به کار رفته است، می‌توان استفاده کرد که این منطقه بیش از چند قلعه بوده و از لحاظ جغرافیایی، مرکزی قابل توجه به شمار می‌رفته است. روستاها و مناطقی که برای این شهر برشمرده اند هرچند مربوط به قرون سوم و چهارم هستند یا به عبارتی در منابع این دو قرن آمده اند، اما نشانگر گستردگی کاشان در قرن اول هجری و همزمان با ورود اسلام به آنجا هستند.

نواحی زیادی برای این شهر در منابع قدیم برشمرده اند؛ مثلاً، در تاریخ قم از راوند، نیاسر، انوشاباد (نوش آباد)، فین، آران، جوشقان، ورکان و مناطق دیگری نام برده شده است. (4) آبرون، قالهر، قهروزد (قهروود)، رویدشت، و کرمند نیز در کتب قدیم آمده اند. (5) 3.

ص: 117

-
- 1- الفتوح، ج 2، ص 289.
 - 2- العدد القویة، ص 53؛ بحار الانوار، ج 15، ص 46 به نقل از کتاب تذکره.
 - 3- مانند: تاریخ کاشان و نام مکان های جغرافیایی در بستر زمان.
 - 4- تاریخ قم، ص 114، 78، 77 و 117.
 - 5- طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 157-160؛ ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 14 و 29-33.

موضوع دیگری که در اینجا لازم است بدان اشاره شود، فاصله کاشان با شهرهای مجاور است. این بحث بدین دلیل مطرح می شود که مشخص شود کدام شهر به کاشان نزدیک تر بوده و به عبارت دیگر، روشن شود که فاصله این شهرها با یکدیگر چه اندازه در روابط آنان نقش داشته است.

فاصله کاشان تا شهرهای مجاور، بخصوص اصفهان و قم، با اندکی اختلاف ذکر شده است. تردیدی نیست که امروزه تعیین و بیان این فاصله ها آسان و روشن است، اما مراجعه به منابع قدیمی به این دلیل است که فاصله آن زمان را به دست آوریم. چه بسا راهی که در آن زمان بین دو منطقه طی می شده با راه های امروزی متفاوت باشد.

ابن حوقل فاصله اصفهان تا کاشان را 3 منزل و قم تا کاشان را 2 منزل و 12 فرسخ بیان می کند. (1) مستوفی فاصله کاشان تا اصفهان را 32 فرسخ و تا قم را 12 نوشته است. (2) سمعانی، که زمانی از کاشان دیدن کرده است، فاصله آن را تا اصفهان 30 فرسخ می داند. (3) در نسخه ای از احسن التقاسیم، (4) فاصله یهودیه تا خوان کاشان، 40 فرسخ آمده است. در گزارشی مربوط به قرون متأخر، می خوانیم که فاصله قم تا کاشان در 3 روز پیموده می شد. (5)

با این همه، نگارنده گمان قوی دارد که فاصله کاشان تا قم بسیار کمتر از فاصله امروزی بوده است؛ زیرا راهی که آن زمان طی می شده، میانبر و از راه کوه ها بوده است، در صورتی که امروزه این مسیر با درازای بیشتری طی می شود. ن.

ص: 118

-
- 1- .صورة الارض، ص 104 و 105.
 - 2- .نزهة القلوب، ص 52 و 184.
 - 3- .الانساب، ج 11، ص 297.
 - 4- .احسن التقاسیم، ص 401، پاورقی.
 - 5- .قم در قرن نهم، ص 31 به نقل از: سفرنامه ونیزیان.

شهر کاشان همان گونه که در حال حاضر از نظر تقسیمات کشوری تابع اصفهان به شمار می رود و جزو این استان است، در صدر اسلام نیز به همراه قم از توابع اصفهان بود. ارتباط مردم کاشان با اصفهان را می توان از روابط فرهنگی آنان استفاده کرد. تعبیر «کاشانی اصفهانی» یا عکس آن درباره تعدادی از محدثان و همچنان رفت و شد عالمان این دو منطقه با یکدیگر به خوبی مؤید روابط نزدیک آنها با یکدیگر است. ابو نعیم می نویسد: ابو بکر محمد بن عبید الله اصفهانی معدل (م 385) در کاشان از دنیا رفت و جنازه اش به اصفهان منتقل شد. (1) درباره علی بن محمد (ابن شیره) صحابی امام هادی علیه السلام، ابو بکر محمد بن داود بن علی ظاهری (م 297)، (2) ابو نصر فضل بن محمد بن سعید (م 438) و فرزندش ابو الفرج محمد (م 445)، همچنین درباره ابو رشید احمد بن ابی العلاء (م 531) استاد سمعانی (م 562)، (3) تعبیر «کاشانی اصفهانی» به کار رفته است. محمد بن عبد الغفار کاشانی معدل (م 542) در اصفهان از دنیا رفت. (4) درباره حضور عماد الدین کاتب اصفهانی در کاشان و حضور فرزند ابو الرضا راوندی در اصفهان نیز سخن گفته می شود. اینها در حالی است که این زمان،

ص: 119

-
- 1- ذکر اخبار اصفهان، ج 2، ص 303.
 - 2- شرح حال نویسان پدر وی داود بن علی (م 270) رئیس فرقه «ظاهریه» را اصالتاً کاشانی و ساکن بغداد می دانند. نک. ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 312؛ ج 2، ص 7 و الانساب، ج 9، ص 130 که البته در چاپ مورد نظر ما از این کتاب، برای او و فرزندش محمد، تعبیر «فاشانی» ذکر کرده، اما در کتب دیگر «قاشانی» آمده است. قرینه «اصفهانی» نیز مؤید آن است که «کاشان» درست است.
 - 3- درباره این افراد - به ترتیب نک. برقی، رجال، ص 58؛ الانساب، ج 9، ص 131؛ تاریخ الاسلام، ج 29، ص 463؛ ج 10، ص 120؛ ج 36، ص 231.
 - 4- تاریخ الاسلام، ج 37، ص 119.

کاشان مهد تشیع و اصفهان هنوز سنی نشین بوده است. در کتب مربوط به اصفهان، از افراد زیادی به عنوان «کاشانی» یاد شده است که شهرتی ندارند؛ چنان که در کتب روایی و رجال، به نام افراد زیادی بر می خوریم که یا کاشانی ساکن اصفهان هستند یا بعکس. (1) بنابراین، با وجود ارتباط اصفهان و کاشان، تأثیر و تأثیری از نظر مذهبی صورت نگرفته است. از سوی دیگر، در اواخر قرن دوم، قم از اصفهان جدا شد (2) و از آن پس کاشان از توابع قم به شمار می رفت. از این رو، طبیعی است که آن دو ارتباط بیشتری باهم پیدا کردند. اینکه جغرافی نویسان نام «قم» و «کاشان» را در کنار یکدیگر ذکر کرده و هر یک را به وسیله دیگری تعریف می کنند، نشانه ارتباط تنگاتنگ آنها، بخصوص از نظر مذهبی است؛ زیرا غالباً از تشیع قم و کاشان در کنار هم یاد می شود. گویا حتی در دوره ای که این دو زیر نفوذ اصفهان بوده اند، باهم روابط نزدیک داشته اند.

اکنون سخن این است که با توجه به این روابط، کاشان از کدام شهر تأثیر پذیرفته است؟

ج. تأثیر قم بر تشیع کاشان:

مقایسه زمان تشیع سه شهر قم، کاشان و اصفهان، نشان می دهد که کدام شهر بر دیگری تأثیر داشته است.

ص: 120

1- به اجمال، نک. ذکر اخبار اصفهان، ج 1، ص 194، اشاره به ابراهیم بن عبد الله القاسانی؛ فهرست ابن ندیم، ص 267؛ معجم المؤلفین، ج 9، ص 41 (ترجمه «ابو بکر محمد بن اسحاق» اهل کاشان به قرینه مذهب ظاهری اش که باید در اصفهان آن دوره رواج داشته باشد)؛ تاریخ الاسلام، ج 41، ص 159 (که از ابو نصر فرزند محمد بن ذاکر خرقی اصفهانی به عنوان «کاشانی» یاد می کند و افراد متعدد دیگری که با توجه به مشکل تشابه اسمی کاشان قم و کاسان ماوراء النهر و همچنین فاشان و باشان. اظهار نظر قطعی درباره مسکن آنان مشکل است.)

2- جدایی قم از اصفهان در زمان خلافت هارون الرشید (170-193) اتفاق افتاد. نک. تاریخ قم، ص 24 و 31.

روشن است که شیعه شدن مردمان قم کمی پس از ورود اشعریان به آنجا و در اوایل قرن دوم رخ داده است. اصفهان در آن زمان، شهری سنی نشین، بلکه مشهور به دشمنی اهل بیت علیهم السلام بود و تا قرن چهارم، شیعه در آنجا اقلیت به شمار می رفت. در سال 323 ابن عقده (1) گفته است: اهل اصفهان ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند. وقتی به او گفته شد: شیعه هم در آنجا هست، گفت: شیعه معاویه؟! (2) به همین دلیل است که مقدسی می گوید: اصفهانی ها درباره معاویه غلو می کنند. سپس داستان شخصی را آورده که صاحب بن عبّاد را لعن می کرده و معاویه را پیامبر می دانسته است. (3) البته این بدان معنا نیست که هیچ شیعه ای در این شهر نبوده، صاحب بن عبّاد نمونه ای است که شاید آل بویه او را برای مقابله با مردم اصفهان منصوب کرده بودند! این در حالی است که گفته اند: شهر قم در ربع آخر قرن اول، تشیع را پذیرا شد. (4) اگر در این مطلب هم تردید کنیم، قمی بودن برخی یاران صادقین علیهما السلام (5) ما را به تشیع مردم آن در قرن دوم رهنمون می شود.

اما درباره کاشان، دلیلی بر تشیع مردم آن در قرن اول و دوم نیافتیم و دو راوی پیش گفته (یحیی بن وثّاب در قرن اول و عیسی بن عمر در قرن دوم) در این شهر سکونت نداشتند و اگر شیعیان دیگری هم بوده اند در اقلیت قرار داشتند.

ص: 121

-
- 1- ابو العباس احمد بن محمد بن سعید کوفی سبعی معروف به «ابن عقده» (249-333) از راویان مشهور شیعه و اهل سنت بود. با اینکه وی زیدی مذهب است. رجال نویسان دو فرقه از او به نیکی و عظمت یاد کرده. او را ثقه می دانند.
 - 2- مختصر تاریخ دمشق، ج 10، ص 104؛ سیر اعلام النبلاء، ج 16، ص 125.
 - 3- احسن التقاسیم، ص 399.
 - 4- تاریخ تشیع ایران، ج 1، ص 179.
 - 5- موسی بن عبد الله بن سعد اشعری صحابی این دو امام بود. (رجال الطوسی، ص 307) در تاریخ قم (ص 278) هم وی اولین شیعه در قم دانسته شده است.

یا امامی مذهب نبوده اند. البته گرایش آنان به اهل بیت علیهم السلام باید بیش از اصفهانی ها بوده باشد؛ چون سخنی از تعصّب آنان در سنیّ گری نیست. سرعت پذیرش تشیّع در میان آنان، خود دلیل بر این مطلب است.

با چنین مقایسه ای، به نظر می رسد ورود تشیّع به کاشان جز تحت تأثیر قم واقع نشده است. ارتباط کاشان و قم با یکدیگر، بخصوص در مقایسه با اصفهان، دلیلی بر این تأثیر است. اینکه با فاصله ای کوتاه از رواج شیعه گری در قم کاشانی ها آن را پذیرا شدند، دلیل دیگر ماست.

6. زمان ورود تشیّع

در این قسمت، ضمن جمع بندی و نتیجه گیری مطالب پیش گفته، زمان ورود تشیّع به کاشان را بررسی می کنیم.

در مباحث پیشین گفته شد که شهر کاشان در سده سوم هجری، محلّ سکونت و آمد و شد تعداد قابل اعتنایی از شیعیان امامی مذهب بود. مهم ترین دلیل ما وجود عالمان و محدّثان شیعه اهل کاشان در این دوره است. اما اینکه تصور شود تشیّع در قرن اول و دوم به این منطقه راه یافته است، دلیلی جز برخی بارگاه ها و گزارش های غیر معتبر ندارد. (1) بهترین دلیل این مطلب آن است که در قرن سوم با وجود گرایش، بلکه رواج نسبی شیعه گری در این شهر، هنوز غلبه با اهل سنّت بود و حکومت به دست آنان اداره می شد. از جمله این عالمان سنیّ، ابراهیم بن

ص: 122

1 - افندی معتقد است که «تصلّب و تعصّب در شیعه گری اهل کاشان به برکت آمدن بابا شجاع الدین به ولایت کاشان است و به سعی علمای مجتهدین شیعه که در شهر و نواحی آن خصوصاً راوند جمع شده بودند بهم رسیده بود.» (تحفه فیروزیه شجاعیه، ص 59).

قره اسدی ملقب به «اصم» است که اهل کاشان و ساکن ری بود (1) و سمت قضاوت کاشان را برعهده داشت. (2) از اینکه وی قضاوت آن دوره را برعهده داشته و حکومت در دست اهل سنت بوده و از اینکه او را از اصحاب سفیان ثوری دانسته و گفته اند برای سفیان ثوری کتابی تألیف کرده است، (3) به خوبی می توان به عامی بودنش پی برد. ابو نعیم مرگ ابراهیم را به سال 210 ثبت کرده و سمعانی هم آن را پذیرفته است. (4)

نمونه دیگر ابو اسحاق ابراهیم بن عبد الله کاشانی است. ابو نعیم در کتاب ذکر اخبار اصبهان از او نام برده و روایتی از او نقل کرده است. (5) این محدث از 4.

ص: 123

- 1- تاریخ الاسلام، ج 14، ص 42.
- 2- الانساب، ج 10، ص 298.
- 3- طبقات المحدثین باصبهان، ج 2، ص 37.
- 4- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 172؛ الانساب، ج 1، ص 298. آنچه محل تأمل است اینکه گفته اند: وی با سفیان ثوری (97-161) همراه بود. گویا به همین دلیل است که کماله بدون اشاره به سال 210 می گوید: «ابراهیم بن قره پیش از سال 161 زنده بود.» (معجم المؤلفین، ج 1، ص 77) ابو الشیخ نیز با اینکه شرح حال ابراهیم را آورده، از سال مرگ وی سخن نمی گوید. آنچه می تواند سخن ابو نعیم را تأیید کند این است که ابو حفص عمرو بن علی فلاس (ح 190-246) استاد حدیث اسحاق بن ابراهیم بن قره و در حقیقت، هم طبقه ابراهیم به شمار می رود؛ چنان که ابراهیم بن ایوب فرسانی اصفهانی، راوی ابراهیم بن قره، راوی از شیخ او یعنی سفیان ثوری هم هست. (طبقات المحدثین باصبهان، ج 2، ص 67؛ لسان المیزان، ج 1، ص 37؛ الانساب، ج 10، ص 182). به نظر می رسد وی در جوانی با سفیان ثوری همراه بوده یا عمری طولانی داشته است. باید توجه داشت که ابن عساکر (م 571) پیوسته از شخصی به نام «ابو الفضل عبد الواحد ابن ابراهیم بن قره» حدیث می کند، اما وی فرزند ابراهیم بن قره کاشانی نیست، بلکه فرزند ابراهیم بن احمد بن محمد دمشقی معروف به «ابن قره» است که به سال 557 درگذشته. نک. تاریخ مدینه دمشق، ج 37، ص 205؛ سیر اعلام النبلاء، ج 20، ص 397).
- 5- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 194.

ابو مصعب احمد بن ابی بکر زهری از مالک بن انس روایت کرده است. (1) ابو مصعب (150-242) از ملازمان مالک بن انس بود و سمت قضاوت در مدینه را برعهده داشت. (2) گرچه از زمان مرگ ابراهیم بن عبد الله کاشانی اطلاع نداریم، ولی با توجه به شیخ او ابو مصعب، می توان او را از رجال قرن سوم کاشان به شمار آورد.

نمونه های دیگری از رجال اهل سنت کاشانی در این دوره ها سراغ داریم که نشانگر غلبه آنان بر اوضاع فرهنگی و مذهبی این شهر است. با این حال، بروز و ظهور محدثانی از شیعه امامیه، که در قسمت سوم از آنان سخن گفته شد و ارتباط مردم کاشان با قم، که از مراکز تشیع ایران در قرن سوم به شمار می رود، بیانگر ورود تشیع به کاشان در این دوره یعنی سده سوم، بخصوص نیمه دوم آن است.

با آنکه روشن نیست این عالمان و محدثان در کاشان حضور داشته یا به آن رفت و آمد داشته اند، خاستگاه آنان از این شهر، ظهور تشیع امامی در آنجا را اثبات می کند. 8.

ص: 124

1- همان؛ الانساب، ج 10، ص 298 (ذیل قاشانی).

2- سیر اعلام النبلاء، ج 11، ص 436 و 438.

به رغم ورود تشیع به کاشان در قرن سوم، که از قرآینی همچون وجود عالمان امامی مذهب در این شهر استفاده می شود، در سده های چهارم و پنجم، این حجم به گونه ای چشمگیر کاهش یافته است. مطالعه منابع تاریخ و حدیث ما را به حوادثی که مربوط به ظهور و بروز شیعه بوده یا محدثان و عالمانی که در آن رشد کرده باشند، رهنمون نمی کند، مگر افراد معدودی که حیات آنان را در این دوره تخمین می زنیم؛ مانند:

1. ابو محمد عبد الرحمان بن حسن کاشانی که فقط نجاشی از او نام برده و با عنوان «ضریر» از او یاد کرده و او را به قوت حفظ ستوده است. عنوان «ضریر» نشانگر نابینا بودن اوست و گویا به همین دلیل، قدرت حفظ بالایی داشته است.

نجاشی می نویسد: ابو محمد مفسر بود و من نامه ای از او را، که به حسین بن عبید الله غضائری (م 411) و محمد بن محمد [شیخ مفید، م 413] نوشته بود، دیده ام. او همچنین قصیده ای در موضوعات فقهی داشته است. (1) نجاشی از جزئیات این نامه خبر نمی دهد؛ گویا هدف او بیان جایگاه و شخصیت این عالم و ارتباطش با بزرگان امامیه است.

ص: 127

2. طبری شیعی خبری را که دیگران به اسنادی غیر از سند او روایت کرده اند، (1) به خط استاد خود ابو عبد الله غضائری (م 411) از ابو الحسن علی بن عبد الله کاشانی روایت می کند. (2) با توجه به زمان وفات غضائری، می توان حیات استادش کاشانی را در سده چهارم دانست. اما آنچه این مطلب را با تردید روبه رو می کند آن است که غضائری می گوید: کاشانی مرا حدیث کرد و گفت حسین بن محمد (ابن عامر اشعری) در سال 288 برایم روایت کرده است. پس کاشانی در این تاریخ زنده بوده است. آنچه بر تردید می افزاید آن است که در سند شیخ طوسی، میان ابن غضائری و حسین بن محمد سه واسطه وجود دارند. (3)

در روایتی هم که علامه مجلسی نقل می کند، همین افتادگی آشکار است؛ زیرا این خبر از علی بن محمد بن یوسف به سال 400، از علی بن حمزه به سال 393، از حسین بن محمد در سال 288 گزارش شده است. (4)

با این همه، ممکن است با اعتماد بر سند طبری، علی بن عبد الله کاشانی را از رجال قرن چهارم بدانیم و احتمال افتادگی را مربوط به میان کاشانی و اشعری تصور کنیم. این احتمال هم باقی است که افتادگی وجود نداشته باشد. در این صورت، حیات کاشانی را در سده سوم، یعنی معاصر با دیگر عالمان و محدثان کاشان خواهیم دانست.

این در حالی است که نام عالمان سنی مذهب این دو قرن در کتاب ها بیشتر به چشم می خورد. در قرن چهارم، احمد بن موسی بن عیسی کاشانی، مشهور به 3.

ص: 128

1- الغیبه، ص 273؛ بحار الانوار، ج 91، ص 78 و 83.

2- دلائل الامامة، ص 545.

3- الغیبه، ص 273.

4- بحار الانوار، ج 91، ص 83.

«قزّاز» قضاوت این شهر را برعهده داشت. ابو نعیم اصفهانی، خطیب بغدادی، ابن عساکر و سمعانی از وی یاد کرده اند. (1) ابو نعیم می نویسد: وی در کاشان حدیث می گفت و قضاوت آنجا را برعهده داشت. به دلیل آنکه وی از ابراهیم بن حسین همدانی مشهور به «ابن دیزل» روایت می کند، و بنا به تاریخ نقل روایتی دیگر، یکی از شاگردان ابن دیزل در سال 368 زنده بوده است، (2) زندگی احمد بن موسی و قضاوت او را در کاشان، مربوط به قرن چهارم می دانیم.

قاضی دیگر کاشان حمید بن محمد بن عبد الرحمان بن نزار از استادان خطیب بغدادی بود (3) که با توجه به زمان حیات خطیب بغدادی، آن شخص را می توان از رجال قرن پنجم به شمار آورد. ابو نصر فضل بن محمد بن سعید کاشانی (م 438) استاد ابن حیّان- مؤلف طبقات المحدثین باصبهان- و فرزندش ابو الفرج محمد بن فضل (م 445) (4) از دیگر رجال اهل سنت در این دوره بودند.

جیهانی، که در قرن چهارم می زیست، می گوید: مردم کاشان شیعه مذهبند؛ (5) ولی ابن حوقل، که در همان قرن می زیست، می نویسد: مردم قم اغلب شیعه و مردم کاشان بر مذهب حشویه اند. (6) این دو گزارش درعین حال که متعارض به نظر می رسند، این معنا را به ذهن می رسانند که هرچند کاشان از قرن سوم به 8.

ص: 129

-
- 1- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 147؛ الانساب، ج 4، ص 427؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 75؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 60، ص 339.
 - 2- نك. تاریخ بغداد، ج 5، ص 242.
 - 3- همان، ج 2، ص 141؛ ج 9، ص 401.
 - 4- تاریخ الاسلام، ج 29، ص 463؛ ج 30، ص 120.
 - 5- اشکال العالم، ص 143.
 - 6- صورة الارض، ص 308.

تشیع گرایید، اما این مذهب در آن رواج جدی نیافته و به اوج خود نرسیده بود، به گونه ای که جهانگردی همچون ابن حوقل از تشیع این شهر سخن نمی گوید.

به طور کلی، گزارش هایی از فعالیت شیعیان در سده های چهارم و پنجم نیافتیم. به نظر می رسد علت این توقف و رکود، همانند عامل ورودش، شهر قم باشد؛ زیرا قم در قرن چهارم و پنجم، روزه ویرانی نهاد و مرکزیت تشیع به ری انتقال یافت. (1)

دورنمای کاشان قرن ششم

در منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی، که غالباً در این دوره نوشته شده اند، شهر کاشان به تشیع شهرت دارد؛ از جمله، یاقوت حموی (م 626) ذیل نام «کاشان» می نویسد: اهل آنجا همه شیعه امامی اند. آن گاه از ابن بابیه، که در اواخر قرن ششم می زیست، مطلبی نقل می کند که وضع تشیع کاشان و شیعیان آنجا را نشان می دهد. وی می نویسد: ابو العباس احمد بن علی بن بابیه کاشانی - که مردی ادیب بود و در مرو ساکن شد و پس از سال 500 در آنجا از دنیا رفت - کتابی درباره فرقه های شیعه نوشته و در موضوع «منتظر» [امام دوازدهم شیعیان] آورده است:

از شگفتی هایی که ما در شهر خود دیدیم، این است که گروهی از علویه (2)

ص: 130

1- تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم، ص 341.

2- عبارت یاقوت چنین است: «قوم من العلویة من اصحاب التنیات یعتقدون هذا المذهب...». واژه «تنیات» مبهم و نامأنوس است و معنای آن روشن نشد. در لغت، «تناوه» و «تنامه» به معنای ترك مذاکره و نیز کشاورزی آمده است. (لسان العرب، ج 14، ص 105، ماده «تنو») ممکن است سخن وی تعریضی به شیعه باشد؛ بدین معنا که اهل گفت وگو و مباحثه و مناظره نیستند! اما معلوم است که این اتهامی از سر تعصب بیش نیست و بعید است مقصود وی این معنا باشد.

[شعیبان منسوب به علی علیه السلام] صبح هر روز، به انتظار ظهور قائم می نشینند.

بیشتر آنان مسلح هستند و با شمشیرهای حمایل کرده، از روستاها بیرون آمده، به استقبال امام خود می ایستند و چون می بینند خبری نشد با ناراحتی برمی گردند.

ابن بابیه سپس این کار را به تمسخر گرفته، با اتهاماتی مانند بی عقلی، آنان را به باد انتقاد می گیرد. (1) قزوینی، که گویا او هم کتاب ابن بابیه را دیده، کلماتی افزون بر حموی نقل کرده است: گویی آنان خبری یافته اند که امامشان در آن روز خواهد آمد، ولی هنگام طلوع آفتاب برمی گردند و با ناراحتی می گویند: امروز هم نیامد. (2)

درباره ابن بابیه و سخنان او، ذکر چند نکته لازم است:

اول. غیرسمعانی (3) و حموی و قزوینی کسی از او نام نبرده و غیر این گزارش، در منابع گوناگون، مطلب دیگری از او نقل نشده است. اینکه وی را منسوب به کاشان دیگری بدانیم، (4) درست نیست؛ چون در آن دوره تنها کاشان مورد نظر ما شیعه بوده است.

دوم. حضور افرادی همچون ابن بابیه در کاشان قرن ششم نشان می دهد که به رغم وجود تشیع قوی، متعصّ بانی از اهل سنت در این شهر سکونت داشتند. لقب «کاشی» هم نشان دهنده اصالت وی در این شهر است.؟!

ص: 131

1- معجم البلدان، ج 4، ص 11 (ذیل قاشان).

2- آثار البلاد، ص 432.

3- الانساب، ج 10، ص 299 (ذیل القاشی)؛ همچنین ج 2، ص 219.

4- تردید بدین خاطر است که حموی می نویسد: او به مرو آمد و آنجا ساکن شد. قزوینی هم راوی او را ابو الوفاء اخیسکی (م 520) می داند. آیا ممکن است انتساب او به کاشان ماوراء النهر باشد؟!

سوم. به نظر می‌رسد سخن ابن بابیه مبالغه آمیز باشد. بنا به فرهنگ عمومی شیعه، ظهور امام عصر (عج) در روز جمعه اتفاق می‌افتد و بعید است مردم کاشان و روستاهای آن هر روز با تشریفات خاص و مسلحانه به انتظار امام خود رفته باشند. شاید هم مراسمی مانند «دعای ندبه» در آن روز وجود داشته که ابن بابیه توضیح بیشتری درباره آن نداده است. در هر صورت، اگر گزارش وی بدون تعصب و مبالغه باشد نشانگر وضعیت شیعیان و تشیع کاشان در قرن ششم هجری است.

چهارم. از سخن ابن بابیه استفاده می‌شود که تشیع کاشان در این زمان، تشیع دوازده امامی بوده است.

مولانا جلال‌الدین بلخی شاعر پرآوازه قرن هفتم تمثیلی آورده که گویای تشیع قوی مردم کاشان در عهد او و پیش از اوست. وی در اشعاری به تفصیل از داستان مردی سخن می‌گوید که «عمر» نام داشت و در کاشان به دنبال نان می‌گشت لیکن کسی به او نان نمی‌داد چون نامش عمر بود. (1) این داستان هرچند واقعی نباشد نشانگر تشیع امامی و ضد خلافت مردم کاشان در سده های ششم و هفتم است.

با این همه، مؤلف تبصرة العوام، فرقه نگار قرن ششم، می‌نویسد:

اهل خوارزم در فروع حنفی باشند و در اصول معتزلی، و بخاریان و سوادش و رستاق کاشان حنفی باشند بر طریق نجاری [فرقه ای از مذهب حنفی] و بعضی کرامیان غور و سند حنفی باشند. (2) 1.

ص: 132

1- . مثنوی معنوی، ص 1065 (دفتر ششم).

2- . تبصرة العوام، ص 91.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد سخن وی درباره کاشان ماوراء النهر باشد؛ زیرا در ردیف بلاد ترك و ماوراء النهر به این مطلب اشاره می‌کند؛ چنان که در ادامه می‌نویسد:

و كلّ ماوراء النهر و فرغانه و بلاد ترك جبری باشند.

اما همچنین باید توجه داشت که راوندی مؤلف راحة الصدور و خاندان او، که در کاشان حضور داشته‌اند، حنفی مذهبند. (1) بنابراین، همچنان این احتمال باقی است که ممکن است منظور وی کاشان مورد نظر ما باشد.

عوامل گسترش تشیع در کاشان

اشاره

علل گسترش تشیع کاشان غیر از علل و عوامل پیش گفته، درباره ورود آن است. به نظر می‌رسد برخی مهاجرت‌ها مانند مهاجرت خاندان عبد الجبار طوسی و سادات راوندی (از ری) موجب ازدیاد شیعه این شهر شده است. عامل دیگر را می‌توان وضع فرهنگی کاشان در این دوره دانست. مورخان این دوره تأکید دارند که کاشان شهری ادیب پرور بوده است. (2) همچنین عالمان شایسته امر قضا و اهل سیاست، که به وزارت رسیده‌اند، کم نیستند. این افراد با راه یابی به دستگاه خلافت یا به دربار امیران محلی مانند سلجوقیان، به پیشرفت تشیع در منطقه مورد نظر ما کمک کرده‌اند. ابو الرجاء قمی، که خود در این عهد زندگی کرده است، می‌نویسد: وزیر و اصحاب مناصب

ص: 133

1- نك. راحة الصدور، ص 52.

2- همان، ص 51 و 557؛ النقض، ص 82.

در این زمان، همه اهل علم بودند. (1)

در موضوع گسترش تشیع کاشان، تأثیر قم به اندازه قدیم نیست. کاشان در این دوره، به مرحله ای از استقلال فرهنگی و نیروی تأثیرگذار رسیده بود که از قرن ششم به بعد، پایگاهی برای شیعه به شمار می رفت و از ارتباط قم و کاشان کمتر سخن به میان می آمد، به ویژه که گفتیم این زمان شهر ری مرکزیت بیشتری در تشیع داشت. اصفهان نیز ارتباط بیشتری با کاشان داشت؛ زیرا پایتخت دولت سلجوقی بود و کاشانی ها به لحاظ امور اداری، به آنجا بیشتر آمد و شد داشتند.

علاوه بر این، عامل اقتصادی و معیشتی را نباید نادیده گرفت. شهرت کاشی کاشان و صادرات آن از این دوره به بعد است (2) و به نظر می رسد ارتباط تجاری مردم با شهرهای مجاور شیعه نشین همچون ری و آوه و قم و تفرش، که مراکز اصلی شیعه در ایران بودند، در سرعت دادن به رواج شیعه گری نقش داشت.

به دلیل وجود شخصیت ها و خاندان های مهم شیعی در کاشان قرن ششم، بجاست تشیع این شهر را با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کاشان در این دوره بررسی کنیم. بنابراین، ضمن معرفی این شخصیت ها به تأثیر آنان در گسترش تشیع کاشان و اقدامات آنان در این شهر اشاره می کنیم: 8.

ص: 134

1- تاریخ الوزراء، ص 73.

2- تاریخ هنرهای ملی، ج 1، ص 418.

الف. انوشیروان بن خالد

شرف الدین ابو نصر انوشیروان بن خالد بن محمد فینی کاشانی وزیر سلجوقیان و همچنین وزیر خلیفه عباسی المسترشد بالله بود. جنبه فرهنگی او با سیاست همراه شده و شهرتش به فضل و علم کمتر از شهرتش به وزارت نیست. (1)

انوشیروان به سال 459 در شهر ری به دنیا آمد، (2) اما اصلاً اهل فین کاشان بود. (3) روشن نیست خانواده وی چه زمانی از کاشان به ری رفته اند؛ چنان که هیچ اطلاعی از پدر و دیگر افراد خاندان او وجود ندارد. ممکن است وی مقام علمی اش را از پدران خود به ارث برده و آنان در زمان رکود فرهنگ شیعی، یعنی سده های چهارم و پنجم، به ری، که مرکزیتی داشته، کوچ کرده اند.

تمامی کسانی که از انوشیروان کاشانی نام برده اند، از عظمت، فضل، علم، تواضع، اخلاق کریمانه و عدم ظلم او به دیگران، حتی در منصب وزارت یاد کرده اند. معاصرانش مانند ابو الرجاء قمی، سمعانی، ابن جوزی، عماد الدین کاتب اصفهانی، ابو الرضا راوندی و عبد الجلیل رازی او را ستوده اند.

نجم الدین ابو الرجاء قمی (م 584) در کتاب تاریخ الوزراء شرحی ادیبانه از مقام و منزلت انوشیروان آورده است:

چون شمشیر بود که در غلاف مهیب باشد، درّی بود در صدف روزگار،

ص: 135

1- منتجب الدین در فهرست خود از او نام برده و با عنوان «فاضل» از او یاد کرده است. (فهرست منتجب الدین، ص 127).

2- الوافی بالوفیات، ج 9، ص 427.

3- سمعانی نام وی را ذیل مدخل «فینی» آورده و تصریح کرده است که او اهل آنجا بود. (الانساب، ج 10، ص 283).

خورشید بود که زیر ابر همیشه نماند، در عمل و عزل عزیز بود، پیر اصحاب حدیث بود، روزگار او سمر خیرات آمد، از وزارت او همه کس را امان امن بود، فاضل و عالم و ورع و متقی و تقی الجیب بود، به وزارت سزوارتر از آسمان بود به ستاره، تواضع او تا حدی بود که در مسند وزارت جهت کمتر کسی قیام کردی، در وی هیچ خرده عیب نبود. (1)

سمعانی می نویسد: خداوند، فضل وافر و عقل کامل و تواضع و رعایت حقوق را در او جمع کرد. وقتی به بغداد رفتم او زنده بود، ولی نتوانستم حدیثی از او بشنوم.

دوستان ما از او بهره برده و احادیثی از او شنیده و نقل کرده اند. (2)

ابن جوزی او را عاقل و با هیبت و عظیم الخلقه وصف کرده، می نویسد: وقتی نزد او رفتم، هیبتش مرا به وحشت انداخت. انوشیروان کریم بود، به گونه ای که وقتی کسی از او چیزی خواست و در اختیار نداشت پولش را داد تا آن را تهیه کنند، و سؤال کننده این شعر را در مدح انوشیروان سرود:

لله درّ ابن خالد رجلاً *** احیا لنا الجود بعد ما ذهباً (3)

برخلاف آنچه از سخن برخی برداشت می شود که ورود انوشیروان به بغداد پیش از مسئولیت وی بوده است، (4) به نظر می رسد رفتن وی به آنجا به مناسبت وزارت بوده و خبری درباره حضور وی پیش از وزارتش در بغداد نداریم و).

ص: 136

1- تاریخ الوزراء، ص 47-52.

2- الانساب، ج 10، ص 283.

3- خداوند ابن خالد را خیر دهاد! او مردی است که جود و بخشش را زنده کرد، پس از آنکه به فراموشی سپرده شده بود. (المنتظم، ج 17، ص 333) البته در این کتاب آمده است که وی اهل «ضن» نزدیک کاشان بود. پیداست ضن تصحیف «فین» است.

4- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 10، ص 407. «انوشیروان بن خالد».

علی القاعده در ری یا کاشان سکونت داشته است؛ همان گونه که درباره تولد او در ری نیز گزارش های زیادی در دست نیست و فقط ابن فوطی و صفدی بدان قایلند.

مؤلف نسائم الاسحار، یکی از منابع مربوط به تاریخ سلاجقه، از وی با عنوان «امام» و «علامه» یاد می کند و می نویسد:

خورشید فلک وزارت و جمشید ملك صدارت و علامه وزرای دهر و یگانه کبرای عصر بود. در فضل و ادب و تبخر به لغات عرب بارع، و در دیگر علوم قیام معقول و منقول اعلام آن را فارع، و بر جاده تقوا و امانت و عفاف و صیانت مستمر، و از تهوّر و تجبر و نخوت و تکبر محترز.

وی همچنین می گوید: هفت سال وزارت سلطان مسعود سلجوقی را داشت، ولی به سبب زهد و شدت تواضع، از آن کناره گرفت. بنا به گزارش این مؤلف، انوشیروان بن خالد کاشانی وزارت سه پادشاه محمود بن محمد، مسترشد عباسی و سلطان مسعود بن محمد را داشت.

(1)

صفدی گزارش جامع و مختصر عزل و نصب های انوشیروان کاشانی را چنین آورده است: در سال 517 سلطان محمود سلجوقی او را به وزارت منصوب کرد.

از این رو، انوشیروان به بغداد آمد و در آنجا ساکن شد. [در سال 521] از وزارت عزل و بار دیگر منصوب شد و سلطان از او خواست به معسکر نزد خودش برود و او چنین کرد. بار دیگر عزل و بلکه دستگیر و زندانی شد. سپس آزاد شد و به بغداد بازگشت و آن گاه مسترشد خلیفه عباسی (512-529) به سال 526 او را به وزارت گماشت؛ اما در سال 528 عزل شد و با احترام به منزلش برگشت تا از 7.

ص: 137

دنیا رفت. انوشیروان دوستدار اهل علم بود و ابو القاسم بن حصین فرزندانش را برای خواندن مسند احمد بن حنبل نزد او می فرستاد و همراه آنان عده زیادی به سماع حدیث او می رفتند. شخصی در مدح او گفته است: از من پرسیدند: با شخصیت ترین مردم کیست؟ گفتم: بزرگ ایشان انوشیروان. (1) مدتی که انوشیروان از وزارت برکنار بود در «رودآور» (2) ساکن بود؛ چون پسرش داماد ابو العلاء عز الدوله حاکم آنجا بود. (3)

آثار معنوی و مادی برجای مانده از انوشیروان عبارتند از: کتابی در تاریخ سلجوقیان، دستور تدوین مقامات الحریری و مدرسه ای در کاشان که اکنون اثری از آن نیست. کتاب او نفثة المصدور (4) نام داشته که اولین تاریخ سلجوقی به شمار می رود. عماد الدین کاتب اصفهانی، معاصر وی، آن را با اضافاتی ترجمه کرد که اصل و ترجمه آن اکنون مفقود است. (5) آنچه مانده تلخیصی است از بنداری اصفهانی با نام زبدة النصرة که منتشر شده است. بخشی از این کتاب شرح حال مفصلی از زندگی انوشیروان، بخصوص زندگی سیاسی وی، عزل و نصب ها، ت.

ص: 138

1- سألونی من اعظم الناس قدرا*** فقلت مولا هم انوشروان. (الوافی بالوفیات، ج 9، ص 427).

2- محلی نزدیک نهاوند (معجم البلدان، ج 2، ص 428، مدخل «رودراور»).

3- تاریخ الوزراء، ص 79.

4- آقا بزرگ از کتاب «صدور زمان الفتور» هم نام می برد (الذریعه، ج 15، ص 31) اما می گوید: این کتاب مستقلی نیست و نام کامل کتاب «نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» است. (همان، ج 24، ص 244) در نسائم الاسحار (ص 77) نیز همین نام طولانی برای کتاب آمده است.

5- از اینکه خواند میر در کتابش دستور الوزراء (ص 151) به طور مستقیم از نفثة المصدور نقل می کند. پیداست که آن را در اختیار داشته و این اثر تا قرن دهم وجود داشته است.

بی مهری ها و حسادت های درباریان، به قلم خود اوست.

اثر دیگری که انوشیروان در خلق آن نقش داشت مقامات الحریری است. گفته می شود: این کتاب به دستور وی نوشته شد؛ چنان که در مقدمه آن می خوانیم:

این کتاب به اشارت کسی نوشته شده که اشاره اش حکم است و اطاعتش غنیمت. (1)

ابن خلکان از فرزند مؤلف نقل می کند که چون پدرم مقامه ای نوشت و انوشیروان را خوش آمد، چنین دستور داد. (2)

دیگری مدرسه ای معروف در کاشان بوده که سید ابو الرضا راوندی ریاست آن را برعهده داشته و در آن تدریس و موعظه می کرده است. هندوشاه نخجوانی درباره انوشیروان می نویسد:

غالب احوال او به مخالطت افاضل و علما گذشتی و در کاشان، مدرسه ای نیکو بساخت و کتاب ها بسیار بر آن وقف کرد و املاک و اسباب همچنین و در سنه 674، که این ضعیف حکومت کاشان داشت، به نیابت برادر خویش مرحوم سیف الدین امیر محمود-عفی الله عنه- آن مدرسه و کتاب خانه معمور بود. اما اکنون، که ماه مبارک محرم است سنه 714، شنیدم که آن مدرسه خراب شد و کتاب خانه برافتاد. (3)

درباره تشیع انوشیروان، با اینکه از عبارات صفدی و ذهبی فقط گرایش عمومی او به تشیع استفاده می شود، (4) اما به خاک سپاری او در بارگاه امیر مؤمنان

ص: 139

-
- 1- مقامات الحریری، ص 11.
 - 2- وفيات الاعیان، ج 4، ص 63.
 - 3- تجارب السلف، ص 267.
 - 4- صفدی می نویسد: «کان یشیع.» (الوافی بالوفیات، ج 9، ص 428) و ذهبی می گوید: «یمیل الی التشیع.» (تاریخ الاسلام، ج 36، ص 304).

علی علیه السلام (1) بیش از گرایش او به تشیع را نشان می دهد. دفن اشخاص در یکی از مراقد اهل بیت علیهم السلام نشانگر تشیع، (2) بلکه امامی بودن است. معلوم است که دلایلی همچون وزارت خلیفه عباسی یا سلجوقیان متعصب یا اینکه رجال اهل سنت از او به نیکی یاد کرده اند یا اینکه در بغداد مسند احمد بن حنبل را تدریس می کرده، (3) مانعی برای شیعه بودن او نمی شود.

ب. خاندان فضل بن محمود کاشانی

اشاره

در میان رجال سیاسی کاشان، نام مجد الدین و معین الدین فرزندان فضل بن محمود شهرتی بسزا دارد. خانواده این دو نفر نیز مشهورند، اما از بزرگ این خاندان، یعنی فضل، اطلاعی نداریم، جز آنکه راوندی به مناسبت مدح فرزندانش، در دو جا از او نام برده، می گوید: زاده فضل بن محمود باید که این گونه باشد. یا گفته است: کسی که از فضل بن محمود نسب می برد، «فضل» و «حمد» را همزمان داراست. (4) همچنین از زهد و عبادت فضل و دوری جستن او از مقام و دربار سلطان سخن گفته اند. (5)

ص: 140

- 1- انوشیروان در بغداد از دنیا رفت. ابتدا او را در خانه اش در بغداد و به قولی در «مشهد باب التین» (کاظمین) به خاک سپردند و سپس به نجف منتقل کردند. (الانساب، ج 10، ص 283؛ المنتظم، ج 17، ص 334).
- 2- تاریخ تشیع ایران، ج 3، ص 1131.
- 3- الوافی بالوفیات، ج 9، ص 428.
- 4- عنصر الفضل بن محمود و هل *** عنصر یشبه ذاك العنصر؟ (دیوان، ص 73) نسب من الفضل بن محمود له *** فضل و حمد جمعا بقران. (همان، ص 89).
- 5- نسائم الاسحار، ص 65؛ همچنین نك. دیوان، پاورقی ص 222.

1- مجد الدین ابو القاسم عبید الله بن فضل (م 535):

وی از مشاهیر کاشان در سده ششم هجری بود. بیشترین آگاهی ما درباره وی از دیوان راوندی است که اشعار فراوانی در مدح وی آورده و علاوه بر آن، کتاب مستقلی با عنوان مدائح مجدیه ترتیب داده است. راوندی با اشعار خود، در حقیقت تاریخ و شرح حال مجد الدین را در اختیار می گذارد. از این اشعار استفاده می شود که:

وی بسیار متدین و متقی و عابد و زاهد و بلندهمت، سخی الطبع و فاضل و دانش دوست و هنرپرور بوده است. او ثروت زیادی نیز داشته که قسمت معظم آن را در راه خیرات و مبرات مصرف نموده است. (1)

در یکی از اشعار ابو الرضا راوندی، درباره مجد الدین می خوانیم: ثروت او متعلق به نیازمندان بود، پدر یتیمان و همسر بیوه زنان بود، جانشین شایسته آدم (ابو البشر) در میان اولاد او بود تا در ناز و نعمت آسوده خاطر باشند. در جریان قحطی کاشان، به داد مردم رسید و اگر نبود... (2)

مجد الدین وزیر نبود، اما به مقامی رسید که وزارت به او پیشنهاد شد و

ص: 141

1- دیوان، ص 230 (تعلیقات محدث ارموی).

2- . امواله لذوی الحاجات یحفظها و حبذا المال محفوظا لانفاق فللیتامی اب ما ان یملهم و للارامل زوج غیر مطلق وصی آدم فی اولادهم فهم فی نعمه منه لم تقرن بایراق اغاث قاسان من جذب تجللها بفائض من صیب الجود مهراق لولاه و الله لا نبئت حبالهم و الفیت بین ارمام و اخلاق. (همان، ص 97).

پذیرفت. (1) از عبارات ابو الرضا راوندی پیداست زهد مجد الدین موجب دوری وی از مقام و منصب شده بود. (2)

از جمله اقدامات مهم عبید الله بن فضل کاشانی بنای مدرسه «مجدیه» بود که از مدارس معروف کاشان در قرن ششم و دارای جایگاه مهمی در تاریخ تشیع این شهر است. عبد الجلیل به این مدرسه اشاره کرده (3) و راوندی در اشعار و نثر دیوان از آن مدرسه، با عظمت یاد کرده است. (4) ریاست این مدرسه علوم دینی برعهده سید ابو الرضا راوندی بوده است. (5) عماد الدین کاتب اصفهانی می نویسد: در سالی که در کاشان بودم و به مدرسه «مجدیه» تردد داشتم، سید را می دیدم که در آنجا به منبر وعظ نشسته بود و مردم او را در آنجا ملاقات می کردند. (6) سید علی خان هم به مناسبت شرح حال راوندی، می نویسد: او مدرسه بزرگی در کاشان دارد که بر روی زمین نظیر آن نیست. علما و زهاد و حاجیان در آن سکونت. 8.

ص: 142

1- . سیم الوزارة و هی غایة مطلب یرقی له فی کل صعّب اعسر فانکفّ عنها و استقال تحرّجا علما بکنه جریحة المستور. (همان، ص 10) البته در نسائم الاسحار (ص 64) آمده است که صفی الحضرة کاشی خواهرزاده اش، مجد الدین، را به جانشینی خود در حکومت برخی شهرها منصوب کرد.

2- نک. دیوان، ص 32 که سید آیه: رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ (یوسف: 33) را در این باره آورده و در ص 35 سروده است: «فلما رأى وزير الوزارة عافها.» راوندی به اقدامات عام المنفعة مجد الدین مانند ساختن مدرسه و بیمارستان و آب رسانی اشاره کرده است. (ص 33).

3- .النقض، ص 198 و 435.

4- .دیوان، ص 141 و 198.

5- .همان، ص 33.

6- .خریفة القصر، ص 68.

می کنند. آن گاه به شعری از سید اشاره کرده است که در آن می گوید: «و مدرسه ***»

ارضها كالسّماء...» ***

(1) امروزه اثری از این مدرسه در کاشان سراغ نداریم، اما گفته می شود: «محکمۀ صاحبی» در این شهر از آثار مربوط به مجد الدین بوده و گویا بنایی عام المنفعه شامل بیمارستان و قنات و مانند آن در آنجا وجود داشته است. (2)

در جهت اقدامات عام المنفعه، مجد الدین دو اقدام مهم دیگر نیز انجام داد:

اول آنکه وقتی ملک سلجوق بن محمد کاشان را محاصره کرد و روستاهای زیادی از اطراف آن را غارت نمود، مجد الدین همراه برادرش بهاء الدین با دادن هفت هزار دینار، مانع حمله به کاشان شد. (3) عظمت کار وی با نگاهی به وسعت حمله و خرابی های اطراف کاشان روشن می شود. (4) راوندی با تجلیل از اقدام مجد الدین و برادرش، او را به عنوان پناهگاه مردم کاشان در این رویداد معرفی کرده است. (5)

دوم بنای بارگاه منسوب به امام زاده علی بن امام محمد باقر علیه السلام است. چنان که در بخش دوم گذشت، قدیم ترین گزارش در موضوع این امام زاده، مربوط به کتاب النقص و دیوان راوندی است. این دو عالم معاصر از مجد الدین عبید الله به خاطر ساخت این بارگاه و امکانات مجاور آن، تجلیل کرده و به گونه ای سخن 9.

ص: 143

- 1- الدرجات الرفیعه، ص 506.
- 2- دیوان، ص 249، تعلیقات محدّث ارموی؛ این محل امروزه در برابر مزار ملا فتح الله واقع شده و در آن مسجدی به نام همین عالم کاشانی وجود دارد. هرچند فضای کلی محکمه باقی است، اما به دلیل تغییرات فراوان، اثری که بتوان از آن استفاده تاریخی کرد، یافت نمی شود.
- 3- دیوان، ص 87.
- 4- از این واقعه در جای دیگری سخن خواهیم گفت.
- 5- نک. دیوان، ص 89.

گفته اند که پیش از آن دوره اثری از آن بقعه و بارگاه نبوده است. (1) بنابراین، مجد الدین عبید الله کاشانی اولین کسی بود که این بارگاه را ایجاد کرد.

بررسی افکار و آراء وی می تواند وضع بارگاه و شخص مدفون در آن را برای ما آشکار کند، اما متأسفانه جز از شخصیت اجتماعی وی اطلاعی نداریم و گزارش یا شاهدهی که بتواند ما را به گرایش های فکری و مذهبی مجد الدین رهنمون شود، در دست نیست. حتی درباره شیعی وی، از خود او سخنی برجای نمانده است.

2- معین الدین ابو نصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی (م 531):

وی برادر مجد الدین و وزیر سلجوقیان بود که به دست اسماعیلیه شهید شد. اولین بار به واسطه دایی اش صفی الحضرة کاشی، که نزد سلاجقه موقعیت داشت، به دربار آنان راه یافت. ابتدا مسئول دیوان انشا و سپس مستوفی شد. مدتی هم حاکم ری و کاشان بود. هنگامی که به او پیشنهاد وزارت شد، نپذیرفت و پس از زمانی تعلل، سلطان سنجر کسی را به وساطت نزد او فرستاد و برای او نوشت: اگر دوری تو از وزارت به خاطر عزل و نصب های قبلی است، آنان در کار خود خیانت کردند. اما تو «ممدوح همه زبان ها و شایسته همه کارهایی و آثار جمیل در هر عمل که تصدی آن نمودی ظاهر گردانیدی و در دیوان و درگاه و حضرت و بارگاه برادرم، مستشار و مؤتمن و صاحب صدر ممکن بوده ای. به فسحت امل، متعهد این امر شو!» معین الدین به وزارت رسید و به عدالت رفتار می کرد و آثار خیر از خود بر جای گذاشت. ابو نصر در مبارزه با اسماعیلیان «الموت» تلاش می کرد و سرانجام، جان خود را بر سر آن گذاشت و دو تن از آنان در روز نوروزی که دیدار عمومی داشت، او را ترور کرده، کشتند. (2) معین الدین، که با لقب «مختص الملوک» نیز

ص: 144

1- همان، ص 83، 52 و 127؛ النقص، ص 198.

2- نسائم الاسحار، ص 67.

شناخته می شود، در سال 518 به وزارت رسید. (1) نوه وی، که همانام اوست، وزیر طغرل بود؛ از او یاد خواهیم کرد.

3- بهاء الدین بن فضل:

وی برادر سوم این خانواده بود که همانند مجد الدین در امور خیر پیش قدم بود و آثاری از خود برجای گذاشت. از او اطلاعات چندانی نداریم، جز آنکه در دیوان راوندی در مواردی از او نام برده شده است؛ مانند آنچه قبلاً گذشت که ابو الرضا از او در کنار برادرش مجد الدین، به خاطر راندن لشکر سلجوقی تمجید کرد. عماد الدین کاتب اصفهانی هم اشعاری از جمال الدین ابن فرخان در مدح بهاء الدین آورده است. (2)

4- فخر الدین ابو طاهر اسماعیل بن احمد (م 564):

وی فرزند معین الدین احمد بود که وزارت سلیمان شاه سلجوقی و ارسلان شاه سلجوقی را برعهده داشت. (3)

ابو الرجا گزارش می کند که وی ابتدا از سوی سلطان سنجر والی ری بود و «چون سلطان سنجر را نکبت غز رسید اتباع او را بگرفتند و ری خرج کردند.» (4) وی همچنین فصلی را به فخر الدین اختصاص داده و در آن از اختلاف معین الدین ساوی و امیر عمر بن علی با فخر الدین سخن گفته است. (5)

5- ابو نصر معین الدین دوم احمد بن اسماعیل:

وی نوه معین الدین مختص الملوك وزیر سلطان سنجر بود که وزارت آخرین سلطان سلجوقی طغرل بن ارسلان را برعهده داشت. اما در اثر سعایت، عزل گردید و مدتی نیابت وزیر را عهده دار بود. (6)

ص: 145

1- .مجمل التواریخ و القصص، ج 2، ص 412. درباره وی همچنین نک. تاریخ الوزراء، ص 215.

2- .خریده القصر، ص 78 و 79.

3- .راحة الصدور، ص 264 و 291.

4- .تاریخ الوزراء، ص 162.

5- .همان، ص 203؛ همچنین ر.ک. ص 117 که می نویسد: دیوان عرض را داشت.

6- .راحة الصدور، ص 370 و 389.

گفته اند: او هم مانند پدر بزرگش به دست اسماعیلیان کشته شد. (1)

6 و 7- شهاب الدین احمد و عز الدین:

آنان فرزندان معین الدین اول بودند که در دیوان راوندی اشعاری درباره آنان آمده است. (2)

8 و 9- معین الدین مسعود و صدر الدین مظفر:

اینان دو فرزند دیگر معین الدین اول بودند که در نسائم الاسحار از آنان یاد شده است. (3) صدر الدین مظفر در آغاز قرن هفتم، مزار حضرت معصومه علیها السلام را با کاشی تزئین کرد. بنابر گزارش مفصلی که یکی از محققان معاصر از این مرقد در عهد سلجوقی ارائه می کند، در کنار کتیبه ای که نام دوازده امام علیهم السلام و عبارت «اللهم وال من والاهم...» بر آن نقش بسته، چنین آمده است:

امر بترکیب هذه الكتابة... مظفر بن احمد بن اسمعیل بن الوزير الشهيد معین الدین احمد بن فضل بن محمود... کتبه ابو زید فی الثانی من رجب سنة 602. (4)

از دیگر رجال سیاسی و مذهبی کاشان، دو تن به نام های صفی الحضرة و عزیز الحضرة بودند که اولی دایی فرزندان فضل بن محمود و در حقیقت، منتسب به آن خانواده است. دیگری احتمالاً- عزیز الدین بن رضی الدین بن ابی شعیب است. تشیع اولی را می توان با توجه به خویشاوندی او با خاندان فضل بن محمود به دست آورد و دومی مدرسه ای به نام مدرسه «عزیزیه» در کاشان داشت که عبد الجلیل رازی آن را در ردیف مراکز شیعی نام می برد. چنان که به نظر می رسد مدرسه

ص: 146

1- نسائم الاسحار، ص 92، درباره او، همچنین نك. تاریخ الوزراء، ص 245.

2- ر.ك. دیوان، ص 230، تعلیقات محدث ارموی.

3- نسائم الاسحار، ص 69.

4- تربت پاکان، ج 1، ص 47 و 49؛ همچنین نك. ص 21.

«صفویه» هم، که نام برده، منسوب به صفی الحضیره باشد. (1)

تشیع خاندان فضل: هر چند تصریحاتی از افراد این خاندان بر تشیع آنان وجود ندارد و بلکه وزارت معین الدین احمد می تواند دلیل سنی بودن او تلقی شود، اما آثار برجای مانده از این خاندان و همچنین تجلیل عالمان شیعه معاصرشان می تواند دلیل شیعه بودن ایشان باشد.

آنچه بر این امر دلالت می کند ارتباط عبید الله با سید ابو الرضا راوندی و ستایش مکرر سید ابو الرضا راوندی و عبد الجلیل رازی و مهم تر از آن، اقدام وی به بنای بارگاه مشهد اردهار است. مدرسه «مجدیه» نیز بنایی خاص شیعیان بوده است و می تواند دلیلی بر تشیع وی باشد، بخصوص که سید ابو الرضا راوندی به عنوان عالمی شیعی و امامی، ریاست آن مدرسه را برعهده داشته و طلاب و فضلا در آن درس می خوانده اند. صاحب کتاب النقص هم مجد الدین را از شیعیان می داند. (2)

درباره تشیع معین الدین کاشانی، همانند برادرش مجد الدین سخنی از او بر جای نمانده است. آنچه هست تصریح معاصران شیعی او مانند راوندی و رازی قزوینی و برخی متأخران مانند قاضی نور الله به شیعه بودن اوست. خواند میر معتقد است: چون معین الدین بر مذهب اهل سنت و جماعت راسخ و ثابت بود، با اسماعیلیان در افتاد. (3) قاضی نور الله پاسخ وی را این گونه آورده که چون مؤلف، اهل 8.

ص: 147

1- دیوان، ص 220، 240 و 241 تعلیقات محدث ارموی. غیر از سخنان محدث درباره این دو نفر، مطلبی یافت نشد. تنها خواند میر در دستور الوزراء (ص 194) عزیز الحضیره ابو طاهر اسماعیل را از مشاهیر کاشان و از دولت مردان زمان خود می شمارد که در زمان خواجه نظام الملک ولایات کاشان در اختیار او بود.

2- النقص، ص 221.

3- دستور الوزراء، ص 198.

هرات است و در آنجا فقط اهل سنت را مسلمان می دانند، تصور می کنند هر که با ملاحظه مبارزه کند سنی مذهب است. (1) به نظر می رسد پاسخ قاضی نور الله همانند سخن خواند میر چیزی را اثبات نمی کند و چه بسا دشمنی عامه با اسماعیلیه بیش از دشمنی شیعه با آنان باشد. در عین حال، کتیبه ای که از نوه اش در بارگاه حضرت معصومه علیها السلام وجود دارد و بدان اشاره شد، دلیل صریحی بر تشیع امامی او، بلکه خاندان فضل بن محمود است. برخی هم معتقدند: معین الدین تقیه می کرده است. (2)

از اشعاری که -گفته شد- درباره بهاء الدین سروده اند و یا جای دیگر، دلالتی بر شیعه بودن او وجود ندارد و تشیع وی را تنها به دلیل گرایش های خاندانی وی می دانیم.

عالمان کاشان

1. راوندیان

اشاره

در منابع این دوره، نام دو عالم شیعه، ابو الرضا راوندی و قطب الدین راوندی به وفور یافت می شود. در همین زمان، خاندان دیگری در این محل می زیستند که مخالفت ایشان با شیعه از کتاب راحة الصدور آشکار می شود؛ زیرا مؤلف این کتاب به منزله نماینده این خاندان به شمار می رود. علاوه بر اینان، راوندی های دیگری در تاریخ شهرت دارند که بی ارتباط با موضوع تشیع کاشان نیستند.

بنابراین، لازم است اهمیت و جایگاه این محل بررسی و به این پرسش پاسخ داده شود که «راوند» چه جایگاهی در میان مناطق پیرامون کاشان داشته که چنین

ص: 148

1- . مجالس المؤمنین، ج 2، ص 466.

2- . تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، ص 204.

شخصیت هایی از آن برخاسته اند؟ تقابل تند شیعیان و اهل سنت در این محل چگونه توجیه می شود؟

در حال حاضر، راوند به شهر کاشان متصل شده است و یکی از مناطق پیرامونی این شهر به شمار می رود؛ اما در گذشته، راوند روستایی در چند کیلومتری کاشان بر سر راه قم و همچنین مناطقی همچون اردهار و روستاهای آن بخش بود. در زمان های اخیر، هیچ گاه راوند آن مقدار اهمیت نداشته است که نامش به طور مستقل یاد شود، بلکه پیوسته یکی از روستاهای کاشان بوده است؛ اما مراجعه به تاریخ اسلام و منابع اسلامی، نشان می دهد که راوند در قدیم، جایگاهی ویژه داشته و گاه همطراز کاشان از آن یاد می شده است. با آنکه شواهدی از آثار و تمدن این منطقه، که بتواند این جایگاه را نشان دهد، در دست نداریم، اما با توجه به آنچه از عبارت ها و گزارش های تاریخی مشاهده می شود، نمی توان این موقعیت را انکار کرد. پیش تر لازم است از نظر جغرافیایی و تشابه نام، درباره راوند توضیحی ارائه کنیم:

الف. جغرافیای تاریخی راوند: در منابع جغرافیایی و تاریخی، «راوند» نام سه محل دانسته شده است: (1) محلی در راه قم و نزدیک کاشان؛ (2) محلی در نیشابور؛ و (3) محلی در موصل عراق. (1) آنچه بیشتر به عنوان «راوند» معرفی می شود و مشهور است همان راوند کاشان است. قراین کافی دلالت دارند بر اینکه قطب الدین راوندی و ابو الرضا راوندی اهل راوند مشهور بوده اند. از جمله این قراین، مدفن قطب الدین راوندی در شهر قم و ابو الرضا راوندی در کاشان است.

ملاقات سمعانی با ابو الرضا راوندی در کاشان و اشعار وی در دیوانش به خوبی).

ص: 149

1- .معجم البلدان، ج 2، ص 384 (ذیل راوند).

نشانگر سکونت وی در این منطقه هستند. بنابراین، سخن افندی، که بی دلیل و بر خلاف مشهور، احتمال داده است قطب الدین راوندی از راوند نیشابور باشد، (1) نادرست است. (2)

از سوی دیگر، به نظر می رسد محلی که در نزدیکی نیشابور به عنوان «راوند» شناخته می شود، «ریوند» است که در موارد زیادی آنجا و مشاهیر آن را با راوند کاشان آمیخته اند. از آن جمله، احمد بن یحیی ریوندی از رجال قرن سوم است که به گونه ای نادرست «ابن راوندی» شهرت یافته است: (3)

ابو الحسین احمد بن یحیی ریوندی (م 298) در منابع اسلامی، ملحد و زندیق موصوف شده است. ابن کثیر می نویسد: او منسوب به روستایی در کاشان است، ولی در بغداد رشد کرد. (4) گویا برخی شرح حال نویسان معاصر هم به تبع او، احمد بن یحیی را منسوب به روستایی در اصفهان دانسته اند. (5) این در حالی است که منابع معتبر و کهن، او را اهل این منطقه نمی دانند. ابن ندیم، که در فهرست خود، پیوسته از این شخص با عنوان «روندی» یا «ابن روندی» تعبیر می کند، به نقل از کتاب محاسن خراسان بلخی می نویسد: احمد بن یحیی روندی اهل مرورود7.

ص: 150

-
- 1- ریاض العلماء، ج 2، ص 420.
 - 2- اتحاد تعدادی از استادان قطب الدین راوندی با ابو الرضا راوندی، همچنین وجود مزار قطب الدین راوندی در قم و نزدیک کاشان، احتمال سکونت وی در راوند نیشابور را رد می کند. علاوه بر این، درباره موطن قطب الدین راوندی، چنین ادعایی بی سابقه است.
 - 3- کتاب تاریخ اجتماعی کاشان (ص 51) با اشاره به تردید برخی در محل زاد و بوم احمد، او را از راوند کاشان دانسته و معتقد است: در تمام دوره اسلامی، هرجا نام «راوند» آمده، مراد همین راوند است.
 - 4- البداية و النهاية، ج 10، ص 346.
 - 5- الاعلام، ج 1، ص 267.

و از متکلمان بود، در زمان خود ماهرترین شخص به علم کلام بود و به دقت و عظمت او کسی شناخته نمی شد. او در ابتدا روش و مذهب درستی داشت، ولی به دلایلی منحرف شد؛ از جمله آنکه علمش بیش از عقلش بود! ابن ندیم تعداد چهل کتاب او را، که پیش از انحراف تألیف کرده بود، برشمرده است. (1) کتب او را تا 114 عدد هم نوشته اند. (2) ذهبی و ابن جوزی از او با عنوان «ریوندی» یاد کرده اند. (3)

سمعانی می نویسد: «ریوند» یکی از ارباع نیشابور است که روستاهای فراوانی دارد. تعداد این روستاها را بیش از پانصد گفته اند. ریوند ابتدای حدود سبزوار حساب می شود. (4) حموی هم آنجا را کوره ای از نواحی نیشابور و یکی از ارباع آن، نزدیک سبزوار می داند. (5)

آنچه به بحث تاریخ تشیع مربوط است آنکه برخی منابع اهل سنت به گونه ای غیرعالمانه، مغرضانه و فرصت طلبانه، خواسته اند این دشمن مسلمانان را به تشیع نسبت دهند. ابن حجر در ادامه نقل از ابن ندیم، چنین به او نسبت داده است: کتاب هایی که احمد بن یحیی پیش از انحرافش نوشت در موضوع «اعتزال» و «رفض» و مانند آن بود. (6) اما ابن ندیم حرفی از رفض و اعتزال نزده و ابن حجر 3.

ص: 151

-
- 1- الفهرست ابن ندیم، ص 216.
 - 2- مروج الذهب، ج 4، ص 23؛ وفيات الاعیان، ج 1، ص 94. ابن خلکان پس از شرح حال وی، داستان و شعری درباره کاشان آورده است که نشان می دهد او هم ابن راوندی را از راوند کاشان می داند.
 - 3- سیر اعلام النبلاء، ج 14، ص 59؛ المنتظم، ج 13، ص 108.
 - 4- الانساب، ج 6، ص 223. (ذیل ریوند).
 - 5- معجم البلدان، ج 2، ص 457؛ ج 1، ص 101 (ذیل ریوند و احمدآباد).
 - 6- لسان المیزان، ج 1، ص 323.

این عبارت را خود به سخنان ابن ندیم افزوده است. (1) ذهبی، دیگر متعصب ضد شیعی، هم می گوید: احمد بن یحیی با رافضه و ملاحده ملازم بود و می گفت:

می خواهم اقوال و روش آنها را بشناسم [تا بتوانم آنها را رد کنم]. (2) گویا مقصود ذهبی از «ملاحده» هم به قرینه «رافضه»، اسماعیلیه بوده است. این در حالی است که هیچ يك از عالمان و رجال نویسان شیعه او را از خود ندانسته (3) و بعکس، نجاشی و طوسی در فهرست های خود، نام کتاب هایی را که در ردّ ابن ریوندی نوشته شده، آورده اند. (4) به نظر می رسد معتزلی بودن وی پیش از انحرافش، موجب انتساب او به تشیع شده است. ابن نجار در ذیل تاریخ بغداد آورده است:

احمد بن یحیی راوندی، اهل «مروالروذ» ساکن بغداد، از متکلمان معتزله بود، سپس از آنان جدا شد و به الحاد گرایید. گفته اند: پدرش یهودی بود که اسلام آورد. (5) برخی از نویسندگان اهل سنت، امامت و تشیع را ساخته افرادی همچون ابن ریوندی می دانند. (6)

افراد دیگری به «راوندی» شهرت دارند که روشن نیست از کدام راوند به شمار می روند و قرینه ای بر کاشانی بودن یا خراسانی بودن آنان نیست. از آن جمله، حرب بن عبد الله راوندی رئیس پلیس منصور عباسی است. از يك سو، او).

ص: 152

1- ابن ندیم می گوید: «اکثر کتبه الکفریات الفها لابی عیسی الیهودی الیهوازی.» (فهرست ابن ندیم، ص 216).

2- سیر اعلام النبلاء، ج 14، ص 59.

3- برای نمونه، نک. معالم العلماء، ص 178.

4- رجال النجاشی، ج 1، ص 121 و 180؛ الفهرست، ص 49. البته در این کتاب ها نام او «ابن راوندی» ثبت شده است و در يك مورد مصحح می گوید: در نسخه ای «ابن ریوندی» است.

5- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص 81 و به نقل از او: سیر اعلام النبلاء، ج 14، ص 61.

6- الصراط المستقیم، ج 1، ص 299، افندی هم این اتهام را گزارش کرده است: ریاض العلماء، ج 5، ص 482 (ذیل ترجمه ابو عیسی الوراق).

را بلخی می دانند، (1) و از سوی دیگر، وی مدتی کارگزار منصور در موصل بود. (2)

درباره فرقه «راوندیه» و هواداران منصور عباسی هم نظر قطعی وجود ندارد.

گفته اند: آنان اهل خراسان و طرف داران ابو مسلم خراسانی بودند. (3) سخن برخی نویسندگان معاصر، که آنان را طرفدار احمد بن یحیی زندیق دانسته اند، (4) در منابع کهن دیده نشد. به فرض صحت این مطلب، آنان ربطی به کاشان و موصل نداشتند.

شیخ طوسی ذیل اصحاب امام رضا علیه السلام، از شخصی به نام ابو محمد حسن راوندی دینوری و بار دیگر حسین راوندی دینوری یاد کرده و درباره هردو نام نوشته است: اصلش کوفی و مولای بجیله است. (5) این در حالی است که برقی ذیل اصحاب امام کاظم علیه السلام، از ابو محمد حسن در یوی دینوری نام برده و همان مشخصات را برایش ذکر کرده است. (6) از وی در جای دیگری نام برده نشده و دیگر رجالیان با تکرار مطالب شیخ طوسی و برقی، سخن آن دو را به گونه ای توجیه کرده اند. (7) در هر صورت، دینوری، کوفی و بجلی بودن وی علاوه بر ابهام در صحت نسبت راوندی، قرآینی هستند که او را از ارتباط دادن به راوند کاشان دور می کنند.

ب. جایگاه راوند قدیم: به رغم نبود دلایل میدانی بر جایگاه تاریخی و.

ص: 153

1- ابن فقیه، البلدان، ص 314؛ فتوح البلدان، ص 290.

2- تاریخ الطبری، ج 8، ص 7.

3- مروج الذهب، ج 3، ص 236؛ الکامل فی التاریخ، ج 5، ص 502.

4- الاعلام، ج 1، ص 268.

5- رجال الطوسی، ص 355 و 356.

6- برقی، رجال، ص 53.

7- مثلاً، مرحوم خوئی احتمال داده است که وی همان «ابو محمد ذریری» صحابی امام هشتم باشد. (معجم رجال الحدیث، ج 6، ص

جغرافیایی یا گزارشی درباره مراکز علمی راوند کاشان، شواهد و قراینی وجود دارند که نشان می دهند آنجا فقط روستایی معمولی نبوده و مورد توجه رجال سیاسی و مذهبی بوده است:

1. عالمان متعددی از شیعه و سنی به این محل منسوبند. این عالمان محدود به يك یا دو نفر نیستند، بلکه غالب ایشان را به صورت خاندانی باید شمارش نمود. خاندان ابو الرضا راوندی، که از علویان منطقه اند، خاندان قطب الدین راوندی و خاندان محمد بن سلیمان راوندی - که به تفصیل از آنان سخن خواهیم گفت - سهم و تأثیر مهمی در گرایش فکری، سیاسی و مذهبی مردم این منطقه داشتند.

2. در نامه ای که عمّار یاسر در موضوع جنگ ایران به خلیفه دوم نوشت، نام «راوند» در کنار نام شهرهای مهم منطقه جبال آمده است:

انّ اهل الریّ و سمنان و ساوه و همدان و نهاوند و اصفهان و قم و قاشان و راوند و اسفندهان و فارس و کرمان و ضواحی اذربایجان قد اجتمعوا بارض نهاوند. (1)

3. ابو نعیم اصفهانی در موضوع فتوحات اسلامی و ورود مجاشع تمیمی به منطقه کاشان می نویسد: او هر دو کاشان را گشود و در راوند در «جرم قاسان» ساکن شد. (2) در جای دیگر، فتح جرم قاسان را به احنف بن قیس نسبت می دهد. (3)

از سوی دیگر، قرینه آن را با عنوان «سرد قاسان» تعبیر کرده اند. این مطلب می تواند نشان دهد که راوند در آن زمان، از لحاظ جغرافیایی، بخشی در برابر کاشان بوده است. 5.

ص: 154

1- الفتح، ج 2، ص 290.

2- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 14؛ همچنین ر.ک. طبقات المحدثین باصبهان، ج 1، ص 262.

3- همان، ص 225.

4. دلیل دیگر بر اهمیت راوند وجود رجال سیاسی آن در عصر هارون و مأمون عباسی است. بنا به گزارش تاریخ قم، در سال 184 هارون برای گرفتن مالیات معوقه قم، «عبد الله بن هیثم بن بسام راوندی را امر کرد در طلب اموال...» (1) گفته می شود: بشر بن مخارق اسدی در راوند سکونت داشت (2) و فرزندش حیّان یا ابو حیّان (م 238) قاضی اصفهان در زمان مأمون بود. (3)

5. ابن فندق هنگام بیان نقبای سادات، برای قم و کاشان يك نقیب و برای «راوند قم» نقیب خاص معرفی می کند. (4) وجود نقیب خاص برای راوند، درباره دیگر مناطق کاشان گزارش نشده است. همچنین منتجب الدین از سدید الدین بن قریب به عنوان قاضی راوند نام برده است. (5)

6. مؤلف تاریخ قم از «راوند» نام برده و سازنده آن را راوند بن ضحاک دانسته است. (6) به قرینه سخن از ساوه و آبه در ادامه گفتار او، بعید است مراد وی از «راوند»، راوند دیگری باشد.

7. جولان و موقعیتی که از خاندان راوندی، مؤلف راحة الصدور در کتاب وی تصویر شده، با راوند امروزی قابل تطبیق نیست؛ یعنی چنین رجال سیاسی و فرهنگی مشهوری نمی توانسته اند از منطقه ای برخیزند که امروزه پس از هشتصد 8.

ص: 155

-
- 1- تاریخ قم، ص 30 (چ کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، ص 79). نام وی در تاریخ الطبری (ج 8، ص 272) و تاریخ یعقوبی (ج 2، ص 362) «ابن سام» و بدون عنوان راوندی آمده است.
 - 2- طبقات المحدثین باصبهان، ج 2، ص 128.
 - 3- الانساب، ج 6، ص 52 (ذیل راوندی)؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج 2، ص 11.
 - 4- لباب الانساب، ص 559 و 585.
 - 5- فهرست منتجب الدین، ص 51.
 - 6- تاریخ قم، ص 78.

سال، تازه روستایی بزرگ محسوب می شود، و حال آنکه آن زمان این همه شهرت داشته است.

8. قرینه قرار دادن راوند با کاشان، در شعری از ابو الرضا راوندی، که در سوگ عبد الجبّار طوسی سروده، آشکار است:

خریت بتاج الدین راوندها *** قاسان تخریب بعد زین الدین. (1)

در مجموع، به نظر می رسد دو حادثه موجب دگرگونی اوضاع جغرافیایی، فرهنگی و تمدنی راوند شده و آن را از یادها برده است: یکی حمله سلاجقه به راوند که به تصریح ابو الرضا راوندی در دیوان خود، موجب نابودی جدی آنجا شد، و دیگری حمله مغول که همه ایران را تحت تأثیر قرار داد و این محل را نیز دربرگرفت. خرابی ناشی از حمله ملکشاه سلجوقی به حدی بود که پس از آن نامی از راوند و راوندیان در تاریخ به چشم نمی خورد و هرچه هست مربوط به پیش از سده ششم هجری است.

پس از این مقدمه، به معرفی عالمان کاشان و راوند، که به خطّه راوند منسوبند، می پردازیم. با آنکه قطب الدین راوندی شهرت بیشتری دارد، اما به دلیل سکونت ابو الرضا راوندی در کاشان، از او آغاز می کنیم:

1- ابو الرضا راوندی:

اشاره

امام ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله بن علی بن عبید الله حسنی در سال 483 ه متولد شد. (2) افندی نسب وی را با پانزده واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام رسانده است. (3) مادرش فرزند حسین بن احمد حسینی، از عالمان

ص: 156

1- کاشان پس از عبد الجبّار طوسی، و راوند پس از پادشاه راوندی دیگر رونقی ندارد. (دیوان، ص 46).

2- النوادر، ص 18 (مقدمه) به نقل از: لمعة النور.

3- ریاض العلماء، ج 4، ص 364.

محدث و فقیه راوند بود. (1) از زندگی شخصی و دوران پیش از شهرت او اطلاعی نداریم. از اینکه در خاندان و نیاکان وی بزرگانی از دیلم و زیدیه به چشم می‌خورند-مانند احمد بن عبید الله الناصر الكبير و احمد الناصر الصغير و حسن بن عبید الله الهادی بالله و ابو الهول داعی (2)- و از اینکه ابو الرضا راوندی از نسل فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام است، می‌توان احتمال داد که وی یا یکی از پدران او از زیدیه به امامیه گرویده اند. اولین نفر از اجداد ابو الرضا راوندی که به راوند آمد، جدّ چهارم او عبید الله، فقیه، محدث و شاعر بود. (3)

بسیاری از عالمان شیعه از جمله معاصرانش، او را به عظمت یاد کرده و علم و فضل او را ستوده اند. ابو الرضا به مناطق زیادی مانند حجاز و عراق و مناطق شیعه نشین و حتی سنی نشین ایران سفر کرد تا حدیث بشنود. (4)

یکی از معاصران او، که شاگرد او هم بود، منتجب الدین صاحب کتاب فهرست است. او در کتابش، ذیل نام «ضیاء الدین ابو الرضا راوندی»، از او با واژه امام، علامه زمان و استاد دانشمندان عصر خود یاد می‌کند و می‌نویسد: علو نسب را با فضل و حسب آمیخته است. آن گاه هشت مورد از آثار او را برشمرده است (5) که به آنها اشاره خواهیم کرد. آثار وی نشانگر آشنایی وی با علوم گوناگون اسلامی است. 6.

ص: 157

-
- 1- فهرست منتجب الدین، ص 52.
 - 2- نوادر، ص 43 (مقدمه).
 - 3- لمعة النور، ص 9، به نظر می‌رسد مرحوم مرعشی این مطلب را از کتاب المجدی (ص 83) استفاده کرده باشد، هر چند در آنجا تصریحی به آمدن عبید الله به راوند نیست.
 - 4- النوادر، ص 38 (مقدمه).
 - 5- فهرست منتجب الدین، ص 96.

سمعانی می نویسد: در کاشان گروهی از علما و اهل فضل را ملاقات کردم که از آن جمله سید فاضل ابو الرضا فضل الله بن علی علوی حسنی کاشانی بود.

احادیثی از او اخذ کردم و اشعاری از او نوشتم. وقتی بر در خانه اش منتظر او بودم، نگاهم به بالای در افتاد که با گچ آیه **لِيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... (1)** را نوشته بود. **(2)**

عبد الجلیل رازی او را از مدرّسان بی نظیر می داند که در عالم، همانند زهد و علم او نیست. **(3)** راوندی به يك واسطه از شیخ طوسی، اجازه داشته و خواجه نصیر طوسی و مرتضی بن داعی حسنی رازی-صاحب تبصرة العوام- از مشایخ او بوده اند. **(4)**

عماد الدین کاتب اصفهانی در کتابش بارها از ابو الرضا راوندی نام برده و در يك جا به تفصیل، شرح حال و اشعار و جریان ملاقاتش را با او ذکر کرده است.

وی عبارتی طولانی را به تجلیل و تعریف ابو الرضا اختصاص داده، **(5)** می نویسد:

تألیفات او در علوم گوناگون و زیادی است، واعظی است که مردم او را قبول دارند.

در سال 533، که به کاشان حمله شد، من و برادرم همراه پدرم در کاشان بودیم و در طول يك سال اقامت، به مدرسه «مجدیه» رفت و آمد داشتیم. من می دیدم که سید ابو الرضا در مدرسه مردم را موعظه می کرد و مردم به حضور او.

ص: 158

1- احزاب: 33.

2- الانساب، ج 10، ص 297 (ذیل القاسانی).

3- النقص، ص 198.

4- ریاض العلماء، ج 4، ص 370.

5- «الشریف النسب، المنیف الادب، الکریم السلف، العالم الکامل، قبله القبول و عقله العقول، ذو الابهة و الجمال...» (خریده القصر، ص

می رسیدند و بهره می بردند. (1)

همچنین ابن شهر آشوب، که شاگرد و راوی ابو الرضا راوندی بود، می نویسد:

احادیث کتب اصحاب ما به طریق افرادی همچون ابو الرضا به شیخ طوسی می رسد. (2)

ابو الرجاء قمی، نویسنده تاریخ سلجوقیان، می نویسد:

امیر سید امام ضیاء الدین ابو الرضا، که جهان به فضل و علم او جنت عدن بود.... (3)

براساس گزارش عماد الدین کاتب اصفهانی، ابو الرضا راوندی در سال 522، قریب يك سال در اصفهان سکونت داشت. (4)

برخی استادان و مشایخ ابو الرضا عبارت بودند از: امین الاسلام طبرسی، صاحب مجمع البیان؛ حسن فرزند شیخ طوسی؛ عبد الجبار طوسی، از علمای کاشان و قاضی وقت آنجا و شاگرد شیخ طوسی؛ ابو البرکات محمد بن اسماعیل مشهدی؛ و محمد بن علی بن محسن حلبی و ابن کمیح که از شیوخ قطب الدین راوندی هم هستند. (5)

زمان وفات ابو الرضا روشن نیست و محدث ارموی سخن سید علیخان و آقا بزرگ که وفات او را به سال 548 دانسته اند، نادرست می داند. (6) تنها مطلبی که می توان گفت این است که ابو الرضا تا پس از سال 550 در حیات بوده است؛ زیرا).

ص: 159

-
- 1- همان، ص 67.
 - 2- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 13.
 - 3- تاریخ الوزراء، ص 53.
 - 4- خریده القصر، ص 70.
 - 5- نك. النوادر، ص 18 به بعد و مقایسه کنید با: الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 793 و 796.
 - 6- دیوان، ص 27 (مقدمه).

عماد الدین کاتب اصفهانی می نویسد: در سال 549 به بغداد رفتم. در آن زمان، ابو الرضا و فرزندش احمد زنده بودند. پس از چند سال شنیدم که احمد از دنیا رفت و اکنون، که سال 562 است، نمی دانم پدرش زنده است یا نه. (1)

مدفن ابو الرضا در مرکز شهر کاشان و در نزدیکی بقعة «پنجه شاه» قرار دارد.

به نظر می رسد مدفن وی همان مدرسه یا منزل او باشد، بخصوص که نزدیک مسجد جامع شهر هم هست. در گزارشی از مرقد این عالم- که مربوط به بیش از نیم قرن پیش است- می خوانیم:

آن مقبره وصل به حوض خانه و متوضای مسجد جمعه کاشان و نزد مردم به «سلطان سید امیر» مشهور است. اهالی آنجا به وی اراداتی تمام دارند؛ چنان که در تمام لیالی، چراغی بر بالای قبرش روشن می کنند. (2)

اما جای تأسف است که امروزه مزار این عالم بزرگ چندان شهرتی ندارد و محل رفت و آمد مردم نیست؛ بخصوص آنکه به دلیل دور ماندن محل آن از خیابان اصلی، تقریباً مهجور مانده است.

از مجموع مطالبی که درباره سید ابو الرضا راوندی گفته اند، عظمت وی نزد علمای شیعه و سنتی آشکار می شود. اهمیت وی علاوه بر مقامات علمی و دینی و آثار متعددش، اشعار بر جای مانده اوست. دیوان وی در حقیقت، تاریخ محلی شهر کاشان در محدوده قرن پنجم و ششم به شمار می رود که بسیاری از مطالب آن در کتب دیگر یافت نمی شود).

ص: 160

1- .خریده القصر، ص 76.

2- .فهرست منتجب الدین، ص 163 (تعلیقات محقق کتاب).

1. کمال الدین ابو المحاسن احمد بن فضل الله؛

منتجب الدین با اوصاف «عالم، فاضل و قاضی کاشان» از او یاد کرده است. (1) عماد الدین کاتب اصفهانی با او دوستی داشته و از او با احترام و عظمت نام برده، می گوید: جوانی خوش استعداد و دوست داشتنی بود. سالی یکی دویار به اصفهان می آمد و ما از او بهره مند می شدیم. (2) آن گونه که وی بیان کرده، احمد قریب سال 550 و پیش از پدرش از دنیا رفته است. (3) اشعاری از وی در آن کتاب، مذکور است و به نظر می رسد وی مطالبی را از فارسی به عربی تبدیل و ترجمه می کرده است. (4)

2. عز الدین علی بن فضل الله؛

رجالیان شیعه او را در ردیف محدثان و مؤلفان ذکر کرده اند. (5) منتجب الدین معاصرش او را با الفاضلی همچون «امام، فقیه، فاضل و ثقه» یاد کرده و هشت اثر برای او برشمرده که در موضوعات ادب و تفسیر قرآن هستند. (6) وی همانند پدر و برادرش شاعر بود و سید علی خان اشعاری را از او ثبت کرده است. (7) افندی شرح حال عز الدین بن فضل الله و علی بن فضل الله را تفکیک کرده و آنان را دو نفر دانسته است. در عین حال، می نویسد: به نظرم آن

ص: 161

- 1- همان، ص 39.
- 2- خریده القصر، ص 68 و 76.
- 3- همان ص 76.
- 4- همان، ص 77.
- 5- نك. جامع الرواة، ج 1، ص 586؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 108؛ دیوان، ص 29 (مقدمه).
- 6- فهرست منتجب الدین، ص 87.
- 7- الدرجات الرفیعه، ص 512.

دو، يك نفرند. (1) محدث ارموی می نویسد: صاحب وسایل هم چنین اشتباهی کرده که ناشی از افتادگی لفظ «علی» در برخی نسخه هاست. (2) گفته شده: وی الامالی شیخ طوسی (یا فرزندش) را شرح کرده است. (3)

3. تاج الدین ابو الفضل محمد بن فضل الله؛

منتجب الدین او را فقیهی فاضل می داند. (4)

دیگر خاندان ابو الرضا راوندی شهرتی ندارند؛ فقط وی در دیوان خود، اشعاری در رثای پدر و عمویش آورده و تاریخ وفات آن دورا-به ترتیب- سال 531 و 524 بیان کرده است. از اشعار وی، که با ادبیات سخت عربی همراه است، مطلب خاصی درباره شخصیت این دو برداشت نمی شود. (5) پیش تر به جدّ مادری او، که از عالمان راوند بود، اشاره شد. از نسل وی، سید جمال الدین محمد کاشانی از فقها و اصولیان این شهر بود که با نه واسطه، به ابو الرضا نسب می برد. قبر او در کنار مزار سید ابو الرضا است. (6)

2- قطب الدین راوندی:

اشاره

ابو الحسین سعید بن عبد الله بن حسین بن هبة الله، مشهور به «قطب الدین»، (7) عالم به فقه و تفسیر و کلام و حدیث و تاریخ بود. از زمان ولادت و تاریخ زندگی او، اطلاع چندانی در دست نیست و آگاهی هایی که داریم از

ص: 162

1- ریاض العلماء، ج 3، ص 312؛ ج 4، ص 177 و 178.

2- دیوان، ص 29 (مقدمه).

3- ریاض العلماء، ج 4، ص 177.

4- فهرست منتجب الدین، ص 118.

5- نك. دیوان، ص 21 و 67.

6- لمعة النور، ص 12.

7- عنوان دیگر وی «سعید بن هبة الله» است که در برخی کتاب ها آمده و مختصر شده نسب او است.

لابه لای آثار متعدد اویند. ابن حجر عسقلانی از او با عنوان سعید بن هبة الله بن حسن بن عیسی یاد کرده، می نویسد: ابن بابویه در تاریخ ری گفته است: وی در همه علوم، صاحب فضل بود و تألیفات متنوع و فراوانی دارد. (1)

برخی درباره زادگاه وی تردید کرده اند. به نظر می رسد علت این امر سکونت وی در شهر ری و مدفنش در قم باشد. افندی پس از نقل قول هایی درباره راوند کاشان و راوندهای دیگر، می نویسد: ممکن است قطب الدین از راوند نیشابور باشد.

وی همچنین می نویسد: قبری منسوب به قطب الدین در «خسرو شاه» تبریز دیده ام. آن گاه برای حل مشکل می گوید: ممکن است یکی از این دو مزار (قم و تبریز) مربوط به سید فضل الله باشد. (2) اما این مطلب درست نیست؛ زیرا: اولاً، قطب الدین نمی تواند منسوب به راوند نیشابور باشد؛ زیرا نام صحیح آنجا «ریوند» است و اینکه گفته اند در آن منطقه هم راوند وجود دارد، از باب تسامح است، و اینکه ابن ریوندی زندیق را ابن راوندی خوانده اند از بی دقتی مؤلفان است. علاوه بر آن، هیچ کس قطب الدین را منسوب به آنجا ندانسته و در جایی دیده نشده است که از او به عنوان «ریوندی» یا «نیشابوری» تعبیر کنند، یا از حضور وی در مناطق خراسان سخنی به میان آورند.

ثانیا، مزار ابو الرضا فضل الله راوندی در کاشان جای تردید ندارد و سخن افندی احتمالی است همانند احتمال صحابی خاص بودن ابو لؤلؤ نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام! (3) 4.

ص: 163

1- لسان المیزان، ج 3، ص 48. مراد از «ابن بابویه»، منتجب الدین است.

2- ریاض العلماء، ج 2، ص 420.

3- همان، ج 4، ص 384.

آثار متعدد قطب الدین راوندی نشانگر گستردگی فعالیت علمی وی و آشنایی اش با علوم گوناگون اسلامی است؛ کتاب هایی در موضوع قرآن، تفسیر، فقه، فلسفه، حدیث، دعا، ادبیات و تاریخ، علما و رجال نویسان شیعه و سنی از وی با عظمت یاد کرده اند.

همان گونه که یکی از محققان معاصر بیان می کند، شواهد حاکی از آن هستند که قطب الدین در شهر ری ساکن بوده است؛ (1) زیرا منتجب الدین در تاریخ ری، از او یاد می کند. البته این کتاب در دست نیست و ابن حجر به این موضوع اشاره کرده و پیداست که آن کتاب از منابع وی به شمار می رفته است. (2)

قطب الدین راوندی در سال 573 رحلت کرد (3) و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام دفن شد. امروزه سنگ قبر وی مقابل ایوان آیین در صحن اصلی بارگاه خودنمایی می کند.

آن گونه که از برخی اسناد روایی قطب الدین استفاده می شود، وی سفرهایی به اصفهان، همدان و خراسان برای سماع حدیث داشته است. افندی سی تن از مشایخ قطب الدین را نام برده (4) که از آن جمله اند: عماد الدین طبری صاحب کتاب بشارة المصطفی، محمد بن حسن پدر خواجه نصیر طوسی؛ مرتضی بن داعی رازی مؤلف تبصرة العوام، ابو منصور بن شهریار بن شیرویه دیلمی. آثار وی را قریب شصت کتاب و رساله ذکر کرده اند. (5) ب.

ص: 164

-
- 1- مجله تراثنا، ش 1415، 39، ق، ص 256 «نهج البلاغه عبر القرون».
 - 2- لسان المیزان، ج 3، ص 48.
 - 3- بحار الانوار، ج 105، ص 235.
 - 4- ریاض العلماء، ج 2، ص 426 و 434.
 - 5- فقه القرآن، مقدمه کتاب.

افندی، قطب الدین راوندی را به صوفیگری متهم کرده، می نویسد: از جمله آثار قطب الدین راوندی، کتاب ضیاء الشهاب در شرح کتاب الشهاب قاضی قضاعی است و از این شرح، تمایل وی به تصوّف آشکار می شود؛ زیرا کلام صوفیه را نقل کرده است. (1) از مراجعه به کتاب قضاعی، نمی توان گفته افندی را تأیید یا رد کرد؛ زیرا این کتاب در بیان احادیث نبوی است و حتی درباره مؤلف آن محمد بن سلامه قضاعی مغربی احتمال تشیع داده اند. (2) این احتمال هم که لقب «قطب الدین» شاهی بر گرایش صوفی گرایانه وی است، درست نیست؛ زیرا افراد زیادی از غیرصوفیه با این لقب خوانده می شوند.

فرزندان قطب:

1. عماد الدین ابو الفرج علی

که منتجب الدین از او با عناوین «امام، فقیه و ثقه» یاد می کند. (3) شیخ حرّ عاملی در دو جا از این فرزند نام برده که يك بار کنیه و بار دیگر، لقب او را آورده است. (4) او همچنین می نویسد: شهید از او روایت دارد. (5)

2. ظهیر الدین ابو الفضل محمد

که او هم فقیهی موجه بود. (6)

3. نصیر الدین ابو عبد الله حسین

که منتجب الدین با سه عنوان «عالم، صالح و شهید» از او یاد کرده، (7) اما توضیحی درباره واژه «شهید» و چگونگی کشته شدنش

ص: 165

- 1- ریاض العلماء، ج 2، ص 421.
- 2- شهاب الاخبار، مقدمه شرح فارسی.
- 3- فهرست منتجب الدین، ص 86.
- 4- امل الآمل، ج 2، ص 171 و 188.
- 5- همان، ج 2، ص 171.
- 6- فهرست منتجب الدین، ص 112.
- 7- همان، ص 54.

نداده است. در جای دیگری هم جریان شهادت وی نقل نشده است. (1)

4. برهان الدین محمد

فرزند علی و نوه قطب الدین که او هم عالم بود. (2)

3- دیگر مشاهیر راوند:

اگرچه در میان رجال راوند، نام دو خاندان پیش گفته مشهورتر است، اما این منطقه افراد دیگری را پرورش داده که لازم است به آنان نیز اشاره شود. نام برخی از ایشان ذیل «علل شهرت راوند» گذشت. دیگری خاندان مؤلف راحة الصدور است که وی در کتاب خود، به نام و موقعیت سیاسی و فرهنگی برخی از آنان اشاره کرده، می نویسد: در کاشان، شهرتی داشته اند، هرچند این خاندان شیعه نبودند. لازم است برای آشنایی با موقعیت منطقه، به ایشان نیز اشاره شود:

1. محمد بن علی بن سلیمان راوندی (م اوایل قرن هفتم)، نویسنده یکی از منابع تاریخ سلجوقی و یکی از متون ادبی فارسی با عنوان راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق است. با آنکه از جای جای کتاب او طعن و مخالفت با شیعه آشکار است، هم عصر دو عالم شیعه امامی قطب الدین راوندی و ضیاء الدین راوندی بوده است. این مطلب، که نشانگر حضور و همزیستی دو فرقه مذهبی در يك منطقه نسبتاً کوچک است، این تصور را به ذهن می رساند که ممکن است او هم مانند احمد بن یحیی ریوندی اهل راوند کاشان نباشد، ولی چنین نیست؛ زیرا وی در موارد متعددی از کتابش، به نزدیکی راوند با کاشان و ارتباط آن دو تصریح کرده است:

ص: 166

1- علامه امینی در کتاب شهداء الفضیله (ص 40) سخن منتجب الدین را تکرار کرده است و مطلب دیگری ندارد.

2- فهرست منتجب الدین، ص 112.

بیشتر دبیران دولت سلطان کاشی بودند و منشأ ما و مسقط الرأس، ولایت کاشان بوده. (1)

وی همچنین از خویشان خود، که به علم و ادب شهرتی داشته اند، با عنوان «راوندی» نام می برد که علی القاعده آنان را هم باید بر مذهب وی، یعنی حنفی، دانست.

رجال دیگر راوند، که به صورت فردی-و نه خاندانی-می توان از آنان یاد کرد، عبارتند از:

2 و 3. ابو العلاء زید بن منصور بن علی ادیب (472-529) که منتجب الدین از او روایت کرده است. (2) منتجب الدین، ابن عساکر، و یاقوت حموی، ابو العلاء را با عنوان «راوندی» یاد کرده و دو نفر اخیر می گویند: وی ساکن ری بوده است. (3)

برادرش ابو المحاسن مسعود نیز محدث و معدّل و شروطی بوده است. (4) هرچند دربارهٔ راوندی بودن وی، جز همین تعبیر را نداریم، اما این هم بعید است که لفظ آن را تصحیف «رازی» بدانیم؛ چون مؤلفان متعددی آن را ذکر کرده اند.

4. یکی از عالمان شیعی راوند در قرن ششم، سید پادشاه علوی بود.

منتخب الدین او را فقیه و فاضل معرفی کرده (5) و ابو الرضا راوندی ضمن شعری، 6.

ص: 167

1- راحة الصدور، ص 51. علاوه بر این، وی در اصفهان هم حضور داشته است.

2- الاربعون حدیثا، ص 22.

3- تاریخ مدینة دمشق، ج 8، ص 32؛ معجم البلدان ج 3، ص 20.

4- تاریخ مدینة دمشق، ج 8، ص 32؛ سیر اعلام النبلاء، ج 18، ص 531. «معدّل» به کسی گویند که برای ادای شهادت در محاکم محل اعتماد بوده است. اما «شروطی» یعنی: نویسندهٔ سجلات و اسناد.

5- فهرست منتجب الدین، ص 96.

وفات او را در سال 519 ثبت کرده، می نویسد: کاشان پس از عبد الجبار طوسی و راوند پس از پادشاه، دیگر رونقی ندارد. (1)

5. شخصیت دیگر، مترجم ناشناخته یا کم شناخته شرف النبی و معجزاته (شرف المصطفی) در قرن ششم است. این کتاب نوشته خرگوشی (م 406)، به وسیله شخصی با نام «راوندی» (زنده به سال 585) به فارسی برگردان شده است.

درباره او آگاهی های زیادی در دست نیست، فقط در ابتدای ترجمه این کتاب می خوانیم: نجم الدین محمود بن علی راوندی آن را به تازی گردانده است. (2)

برخی او را دایی راوندی مؤلف راحة الصدور می دانند و برخی او را همان مؤلف راحة الصدور معرفی می کنند. (3) نظر دوم مبتنی بر آن است که نام وی تصحیف شده و نام پدرش در نسب افتاده باشد. در مجموع و با توجه به نام مترجم، احتمال اولی، که وی دایی مؤلف راحة الصدور باشد، قوی تر به نظر می رسد.

6. از دیگر علمای این محل، رشید الدین حسین راوندی بود که در علم «قرائت» تخصص داشت و در روستاهای ری ساکن بود. (4)

7. ابو الرضا در دیوان خود، دو بیت شعر برای شخصی با عنوان «رئیس کافی کاتب راوندی» سروده (5) که به گفته محقق این اثر، اطلاعی از این شخص در دست نیست. (6)

ص: 168

1- دیوان، ص 46.

2- شرف النبی، ص 2.

3- نك. نظرات اسعد افندی و بلوشه در شرف النبی، مقدمه ترجمه.

4- فهرست منتجب الدین، ص 53.

5- دیوان، ص 64.

6- همان، ص 255، تعلیقات محدث ارموی.

2. خاندان عبد الجبار طوسی

یکی از خاندان های علمی کاشان در قرن ششم، که بیشتر آنان سمت قضاوت این شهر را برعهده داشتند، عبد الجبار طوسی و فرزندان و نوادگان او بودند. در اینجا، به شرح حال مختصری که از هر یک در دست داریم، می پردازیم.

1. زین الدین ابو علی عبد الجبار بن محمد بن حسین طوسی (م 529) بزرگ این خاندان بود. عبد الجلیل رازی از او با عنوان «قاضی» یاد کرده و او را ساکن کاشان دانسته است. (1)

سید ابو الرضا راوندی هم در دیوان خود، مرثیه ای در مرگ وی سروده و از وسعت علم و عظمت مقام وی سخن گفته است. از تعبیر «امامنا» در شعر ابو الرضا راوندی برداشت می شود که عبد الجبار طوسی استاد وی به شمار می رفته است. انتساب عبد الجبار طوسی به شهر طوس نشان می دهد که وی اصالتاً اهل طوس بود و بعدها به کاشان آمد؛ اما درباره این هجرت و دلایل آن اطلاعی نداریم. به نظر می رسد وی ابتدا در ری ساکن بود و به دلیل مرکزیت علمی ری در آن دوران، به آنجا رفت و سپس به کاشان آمد.

قاضی عبد الجبار طوسی شاگرد شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی بود و روایاتی از او نقل کرده است. (2) البته باید توجه داشت که ابو علی کنیه فرزند شیخ طوسی هم هست و عنوان ابو علی طوسی در میان شاگردان شیخ فراوان به چشم می خورد که مراد فرزند اوست.

2. شهاب الدین ابو الحسن محمد بن عبد الجبار نیز پس از پدرش، قضاوت

ص: 169

1- .النقض، ص 51 و 187.

2- .بحار الانوار، ج 105، ص 162؛ ج 107، ص 8.

کاشان را برعهده گرفت؛ چنان که راوندی در اشعاری به این مطلب و همچنین جایگاه علمی وی اشاره می کند. (1)

3. جمال الدین ابو الفتح علی بن عبد الجبّار فرزند دیگر عبد الجبّار بود که منتجب الدین او را با عناوین «قاضی، فقیه و ثقه» وصف کرده، می گوید: ساکن کاشان است. (2)

4. خطیر الدین ابو منصور حسین بن عبد الجبّار فرزند سوم عبد الجبّار و ساکن کاشان بود. وی نیز قاضی و فقیهی ثقه و صالح بود. (3)

5. رکن الدین عبد الجبّار بن علی بن عبد الجبّار، قاضی و فقیه ساکن کاشان؛ (4)

6. تاج الدین محمد بن علی بن عبد الجبّار، قاضی و فقیه ساکن کاشان؛ (5)

7. شرف الدین ابو الفضل محمّد بن حسین بن عبد الجبّار، قاضی و فقیه ساکن کاشان. (6)

8. زین الدین ابو علی عبد الجبّار بن حسین بن عبد الجبّار، واعظ و فقیه. (7)

9. خطیر الدین محمود بن محمّد بن علی بن عبد الجبّار، از علمای کاشان. (8)

اینکه منتجب الدین در فهرست خود (فهرست اسماء علماء الشیعه و5).

ص: 170

1- نك. دیوان، ص 253، تعلیقات.

2- فهرست منتجب الدین، ص 83؛ همچنین نك. النقص، ص 170.

3- فهرست منتجب الدین، ص 51؛ نیز ر.ك. النقص، ص 170.

4- فهرست منتجب الدین، ص 90.

5- همان، ص 114.

6- همان، ص 115.

7- همان، ص 83.

8- همان، ص 115.

مصنّفیهم) نام این خانواده را ذکر کرده و از اینکه ابو الرضا راوندی ایشان را ستوده است، در تشیّع آنان نمی توان تردید کرد. حضور این خاندان و اداره منصب قضا از سوی آنان، نشانگر رسوخ تشیّع در کاشان اوایل قرن ششم هجری است.

3. دیگر عالمان کاشان

دیگر شخصیت های قرن ششم عبارتند از:

1 و 2. قاضی سدید الدین ابو محمد حسین بن محمد قریب و فرزندش محمد که منتجب الدین پدر را عالم و قاضی راوند معرفی کرده (1) و عماد الدین کاتب اصفهانی دو بیت از او نقل نموده است. (2) دو بیت از اشعار راوندی هم به او اختصاص دارد. (3) فرزند وی جمال الدین محمد نیز از علما و فقها و قضات کاشان بود که در نهج البلاغه تبخّری داشت و شرحی بر آن نوشته است. (4) با آنکه در نسب این پدر و پسر نام محلی ذکر نشده است، اما به نظر می رسد ایشان هم اهل کاشان یا راوند بودند و قضاوت این دو محل برعهده ایشان بود. تشیّع آنان نیز با توجه به فهرست منتجب الدین، محلّ تردید نخواهد بود. زمان وفات این دو عالم

ص: 171

1- همان، ص 51. البته منتجب الدین نام او را «حسن» دانسته که به احتمال، ناشی از تصحیف است.

2- خریده القصر، ص 81.

3- دیوان، ص 128.

4- فهرست منتخب الدین، ص 115. در این فهرست، به جای کلمه «قریب»، «غری» آمده، و در کتب دیگر هم صحیح آن ذکر نشده است. نک. امل الآمال، ص 501؛ دیوان، ص 258 (تعلیقات محدّث ارموی).

به دست نیامد. ابو الرجاء از قاضی القضاة جمال الدین علی بن قریب در کاشان نام برده و به علم و فضل او اشاره کرده است (1) که به نظر می رسد با آن دو نفر خویشاوندی داشته باشد.

3. جمال الدین ابو سعد علی بن فرخان (2) یکی دیگر از علمای کاشان در قرن ششم بود که منتجب الدین از او با عنوان حکیم و فاضل یاد کرده، می نویسد: ساکن کاشان است و کتاب هایی در ادبیات دارد و از او روایت هم دارم. (3) راوندی در دیوان خود، مکرر از او یاد کرده (4) و عماد الدین کاتب اصفهانی او را جوان، اما پیر علم وصف نموده است. سپس قصیده ای از او در مدح بهاء الدین کاشانی برادر مجدد الدین آورده است. (5) برادر این شخص هم شاعر بود. (6)

4. ابو طاهر علی بن ابی سعد بن علی، فقیه؛ (7)

5. موفق الدین علی بن حسن احنفی، ادیب فاضل؛ (8)

6. شمس الدین علی بن محمد و شنوی، فقیه ساکن کاشان؛ (9)

7. تاج الدین محمد شوشو، فقیه ساکن کاشان؛ (10) 1.

ص: 172

1- تاریخ الوزراء، ص 151.

2- نام کامل او چنین است: علی بن مسعود بن محمد بن فرخان.

3- فهرست منتجب الدین، ص 69.

4- نك. دیوان، ص 259.

5- خریدة القصر، ص 78.

6- همان، ص 80.

7- فهرست منتجب الدین، ص 83.

8- همان، ص 87.

9- همان، ص 91.

10- همان، ص 121.

8. محمد بن ایوب مفید کاشانی، ادیب؛ (1)

9. خطیر الدین ابو علی اسعد کاشانی، عالمی موجه؛ (2)

10. سدید الدین ابو محمد حسن بن حسین دوریستی، فقیه ساکن کاشان؛ (3)

11. رضی الدین ابو نعیم بن محمد کاشانی، فقیهی شایسته؛ (4)

12-14. منتجب الدین از خانواده دیگری نام برده که از سادات علوی بودند و «جعفری» لقب داشتند. به همین دلیل، درباره یکی از آنان تعبیر «نزیل قاشان» آورده که پیداست اصل آنان کاشانی نبودند، بلکه به آنجا مهاجرت کردند و ساکن کاشان شدند. این سه عبارتند از: سید محمد بن علی بن عبد الله و دو برادرزاده اش رضا و مرتضی فرزندان عبد الله بن علی بن عبد الله. منتجب الدین از اینان با اوصاف عالم و صالح یاد کرده است. (5)

15. نصیر الدین بن حمزه طوسی، عالم و فقیه شیعی، در سال 560 ه در کاشان حضور داشت و مشغول تألیف بود. این مطلب را خود در کتاب الثاقب بیان کرده است. (6) با اینکه وی از مدت حضورش در این شهر سخنی نمی گوید، اما از بیان او می توان فهمید مدتی را در آنجا ساکن بوده است.

بنابراین، در میان عالمانی که در قرن ششم در کاشان حضور داشتند، عده ای مهاجر بودند. به نظر می رسد این هجرت ها دلیلی جز جایگاه شیعی این شهر9.

ص: 173

1- همان، ص 122.

2- همان، ص 39.

3- همان، ص 51.

4- همان، ص 128.

5- همان، ص 65 و 122.

6- الثاقب فی المناقب، ص 239.

نداشته است؛ چنان که فزونی عالمان و فقها و قضات شیعه کاشان در این دوره بر رسوخ تشیع و گسترش عمیق آن در قرن ششم دلالت دارد.

با این همه، وجود محدثان و عالمانی از اهل سنت در این زمان، نشانگر ادامه حضور این مذهب در آنجاست. نمونه آن راوندی مؤلف راحة الصدور است که تعصب وی در مذهب اهل سنت، بلکه دشمنی اش با شیعه از کتاب او کاملاً پیداست. از نام های دیگری که وی در کتابش ذکر می کند، می توان فهمید که خاندان، استادان و دوستان همفکر او نیز در کاشان جایگاهی داشته اند.

نمونه دیگر ابن بابیه است. سمعانی ذیل مدخل «القاشی» از او نام برده، می نویسد: وی ادیب، فاضل و آشنا به تاریخ بود و کتاب های خوبی دارد. (1) به گفته برخی، او در سال 510 ه از دنیا رفت. (2) درباره تعصب او در سنتی گری و تمسخر «انتظار» شیعیان کاشان، پیش تر سخن گفته شد. (3)

ذهبی از ابو الفضل محمد بن عبد الغفار بن محمد بن سعید کاشانی یاد کرده که «معدّل» بوده و به سال 542 ه در اصفهان درگذشته است. (4) دیگری، ابو رشید احمد بن ابی العلاء عبدی کاشانی اصفهانی بود که مرگ او به سال 531 ه ثبت شده است. (5) روشن نیست سکونت این دو در اصفهان دایمی بوده یا مهاجرت کرده اند. بنابراین، نمی توان چنین اظهار نظر کرد که به دلیل جوّ شیعی کاشان به اصفهان رفته اند؛ همان گونه که نمی توان فقط اجداد آنان را کاشانی دانست و آنان 1.

ص: 174

1- الانساب، ج 10، ص 299.

2- هدیة العارفین، ج 1، ص 82؛ معجم المؤلفین، ج 1، ص 319.

3- بنگرید به مبحث «دورنمای کاشان قرن ششم».

4- تاریخ الاسلام، ج 37، ص 119.

5- همان، ج 36، ص 231.

را از این شهر منفصل کرد. شاید هم اینها شیعه بودند و نمی توان تنها به ذکر نام آنان در منابع عامّه استناد کرد. شخص دیگری که در منابع اهل سنت از او یاد شده ابو محمد جعفر بن محمد کاشانی رازی است که اصفهانی ها از او روایت کرده اند. (1)

در قرن ششم، بسیاری از روستاهای اطراف کاشان نیز تشیع را پذیرفته بودند.

«ماه آباد» (مهاباد) از این نواحی است که از نواحی کاشان محسوب می شده و امروزه بین راه کاشان و اردستان قرار دارد. به نظر می رسد وجود بارگاه مشهوری با عنوان «امام زاده آقا علی عباس» در این منطقه، با تشیع مهاباد مرتبط باشد.

هرچند امروزه مهاباد چندان گستردگی ندارد، اما شهرت نام آن در منابع تاریخی، نشانگر اهمیت و احتمالاً گستردگی اش در آن دوره است؛ چنان که یاقوت حموی از آن به عنوان روستایی مشهور بین قم و اصفهان یاد می کند. (2)

احمد بن علی و نوه اش حسن بن علی بن احمد از بزرگان مشهور آنجا بودند.

منتجب الدین از حسن با عنوان «امام و علامه» یاد کرده و تألیفاتی در موضوع ادبیات عرب (نحو) برای او برشمرده است. روایت او از جدش به واسطه پدرش نشان دهنده علمی بودن خانواده ایشان است. (3) در منابع اهل سنت، از پدر بزرگ او، با عنوان احمد بن عبد الله نحوی ضریر یاد شده که شاگرد عبد القاهر جرجانی بوده است. (4) به دلیل آنکه حسن، معاصر و استاد منتجب الدین بوده، برخی درگذشت او را درگذشت 1.

ص: 175

-
- 1- معجم البلدان، ج 4، ص 11 (ذیل قاشان).
 - 2- همان، ص 344 (ذیل مهاباد).
 - 3- نك. فهرست منتجب الدین، ص 35 و 51.
 - 4- معجم الادباء، ج 3، ص 219؛ كشف الظنون، ج 2، ص 1563؛ معجم المؤلفین، ج 1، ص 301.

جدّش احمد را قریب سال 500 ه دانسته اند. (1)

افراد دیگری به این روستا منسوبند: عماد الدین کاتب اصفهانی از خطیر الدین ابو المعالی حسن بن احمد بن محمّد یاد کرده که رئیس مهاباد بوده (2) و علی القاعده او را هم باید شیعه دانست. از محسن بن ابی طاهر حامد بن محمّد مهابادی راوی محمّد بن احمد نطنزی در ردیف محدّثان نام برده می شود. (3) ابو الرجاء قمی، مورخ سده ششم، هم می نویسد:

در قم در این حال، دو فاضل بیشتر نمی بینم: یکی افضل الدین پسر ماه آبادی و یکی زین الدین محمّد بن ابی نصر... (4)

از این افراد، آگاهی های بیشتری در دست نیست؛ اما آنچه در مجموع استفاده می شود اهمیت ماه آباد و عالم پرور بودن آن منطقه است.

قاضیان کاشان

یکی از عناوینی که در آثار دوره سلجوقی در کاشان و دیگر مناطق شیعه نشین جلب توجه می کند قاضیان عالم و شیعه مذهب هستند. عبد الجلیل رازی می نویسد:

به قم و قاشان و آبه، همه فتاوی و حکومت بر مذهب صادق و باقر علیه السلام باشد و قاضی علوی یا شیعی باشد. (5)

ص: 176

- 1- هدیة العارفین، ج 1، ص 81.
- 2- خریدة القصر، ص 74.
- 3- نك. فرائد السمطين، ج 2، ص 16.
- 4- تاریخ الوزراء، ص 256.
- 5- النقص، ص 459.

سمت «قضاوت» به خوبی نشانگر تسلط شیعیان بر اوضاع این شهر است. در فهرست منتجب الدین، در کنار نام بسیاری از عالمان کاشانی، کلمه «قاضی» به چشم می خورد که پیش از این نامشان گذشت. برای نمونه، سید ابو الرضا راوندی و تقریباً همه افراد خاندان عبد الجبار طوسی قاضی کاشان بودند. (1)

این در حالی است که پیش از این دوره، اهل سنت قضاوت این شهر را بر عهده داشتند. به نام برخی از این افراد در لابه لای مباحث گذشته اشاره شد.

ابراهیم بن قره اسدی (م 210) اهل کاشان و قاضی آنجا بود. (2) در قرن چهارم هم احمد بن موسی بن عیسی کاشانی، مشهور به «قرّاز» قضاوت این شهر را بر عهده داشت. بنا به گزارش ابو نعیم اصفهانی، وی در کاشان حدیث می گفت و قضاوت آنجا را بر عهده داشت. (3) حمید بن محمد بن عبد الرحمان بن نزار هم از استادان خطیب بغدادی بود که او را قاضی کاشان دانسته اند. (4)

آثار علمی عالمان کاشان

قرن ششم دوره شکوفایی علمی ایران اسلامی و ادامه میراث تمدنی آل بویه به شمار می رود. در کاشان هم عالمان زیادی پرورش یافتند که از خود آثار متعددی برجای نهادند. در اینجا، فقط به تألیفات شیعی می پردازیم که مؤلفان آنها اهل کاشان یا ساکن آنجا بوده اند:

ص: 177

1- نك. فهرست منتجب الدین، ص 114، 90، 83، 81، 51، 39 و 115.

2- این مطلب فقط در چاپ 5 جلدی انساب سمعانی (بیروت، دار الجنان، ج 4، ص 427) آمده و کلمه قاضی در چاپ 13 جلدی که مورد نظر ماست، وجود ندارد.

3- ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 147؛ الانساب، ج 10، ص 298.

4- تاریخ بغداد، ج 2، ص 141؛ ج 9، ص 401.

یکی از آثار این دوره شرح نهج البلاغه است. هرچند درباره نخستین شارح این کتاب اتفاق نظر نیست، اما به اجمال، یکی از راوندی ها را اولین شارح آن می دانند.

ابن ابی الحدید می نویسد: بجز منهاج البراعه قطب الدین راوندی شرح دیگری را ندیده ام. (1) اما ابو الرضا راوندی هم شرحی داشته که اکنون موجود نیست. (2) علاوه بر آن، آثار فراوان دیگری برای عالمان شیعی کاشان برشمرده اند که تنوع آنها نشانگر رویکرد و طرز فکر عالمان این دوره و این منطقه است. در این میان، قطب الدین راوندی آثار زیادتری برجای گذاشته است که در اینجا، از هر موضوعی یکی دو نمونه مثال می آوریم: در زمینه تفسیر، کتاب ام القرآن و اسباب النزول؛ در کلام، کتاب جواهر الکلام و بررسی اختلافات کلامی سید مرتضی و شیخ مفید؛ در حدیث، شرح شهاب الاخبار قضاعی؛ در فقه، فقه القرآن و چند فرع فقهی دیگر؛ در تاریخ، قصص الانبیاء و القاب الرسول و الائمه؛ در فلسفه، تهافت الفلاسفة؛ در موضوع دعا، تحفة العلیل و الدعوات؛ و در ادبیات عرب، الاغراب فی الاعراب. (3)

یکی از آثار مشهور قطب راوندی کتاب الخرائج و الجرائح است که امروزه در سه جلد منتشر شده و در موضوع دلائل و کرامات پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام است. گرچه راوندی غالب روایاتش را از منابع پیشین آورده، لیکن کمتر به منابع خود اشاره می کند. گاه نیز روایاتی منحصر به فرد آورده و از مجموع کتاب او نوعی افراط و غلو پدیدار است. (4)

ص: 178

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 11.
 - 2- مجله تراثنا، ش 1414، 35 ق، ص 160. «نهج البلاغه عبر القرون».
 - 3- نك. ریاض العلماء، فقه القرآن (مقدمه)؛ الذریعة، ذیل نام این کتاب ها.
 - 4- برای نمونه بنگرید به داستان تبدیل عبد الملك بن مروان به قورباغه پس از مرگ: الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 284.

ابو الرضا فضل الله بن علی راوندی با آنکه در کاشان به ریاست مدرسه و تدریس و احتمالا امامت جمعه اشتغال داشت، آثاری چند هم از خود برجای گذاشت. مطلب قابل توجه این است که به دلیل تشابه نسب و همزمانی این دو عالم راوندی، برخی آثار آن دو را به یکدیگر نسبت می دهند؛ چنان که در منابع فهرستی، کتاب های ضیاء الشهاب در شرح شهاب الاخبار، قصص الانبیاء و النوادر را به هر دو نسبت داده اند. (1) منتجب الدین تألیفات ابو الرضا را این گونه بر می شمارد: مقاربه الطیبه (فقه)، ضوء الشهاب و الاربعین (حدیث)، ترجمه العلوی للطب الرضوی که ظاهرا در پزشکی است و چند کتاب در ادبیات و عروض. وی همچنین سید ابو الرضا راوندی را صاحب تفسیر قرآن می داند و می گوید: آن را خوانده ام. (2)

علاوه بر تألیفاتی که منتجب الدین در فهرست خود آورده، ابو الرضا راوندی آثار دیگری در تفسیر، حدیث و تاریخ دارد؛ دیوان وی که مشتمل بر اشعاری فراوان و بخشی از آنها دارای ارزش تاریخی است، امروزه در دسترس است و با تحقیق و تعلیقات ارزشمند محدث ارموی منتشر شده. خبر مولانا القائم دیگر اثری است که برای ابو الرضا راوندی شمرده شده است. (3)

از میان فرزندان وی، کمال الدین علی آثاری در تفسیر قرآن و ادبیات عرب دارد. (4) 7.

ص: 179

-
- 1- در کتاب کشف الحجب و الاستار (ص 341) شرح شهاب با عنوان «ضیاء الشهاب» اثر قطب الدین راوندی دانسته شده و با عنوان «ضوء الشهاب» به سید ضیاء الدین نسب داده شده است. همچنین نك. النوادر، مقدمه.
 - 2- فهرست منتجب الدین، ص 96.
 - 3- نوادر، ص 28-30، مقدمه.
 - 4- فهرست منتجب الدین، ص 87.

در آثار دو عالم شیعی راوندی، کتاب فارسی یافت نشد، بلکه دیوان عربی سید ابو الرضا راوندی حتی دارای کلماتی ثقیل است. اما کتاب راحة الصدور، نوشته راوندی سنی مذهب به زبان فارسی است. بسیاری از آثار این دوره کاشانی ها و غیر آنان در موضوع ادبیات عرب تألیف شده اند. به همین دلیل، کاشان در این دوره، مهد ادیبان و دبیران بوده و این امر سبب نفوذ آنها در تشکیلات اداری دولت سلجوقی شده بود. (1)

درباره مه‌آباد و عالمان شیعه آن، پیش تر سخن گفته شد. در اینجا، به آثار آنان اشاره می‌کنیم: احمد بن علی (عبد الله)، مؤلف کتاب های شرح اللمع، البیان، التبیان، والمسائل النادرة که همه در موضوع ادبیات عرب است. (2) نوّه او حسن بن علی نیز کتاب های شرح نهج البلاغه، شرح اللمع، شرح شهاب الاخبار، دیوان شعر، دیوان نثر، کتابی در ردّ تنجیم (تقالّ به ستارگان) و کتابی در علم نحو دارد. (3) کتاب اللمع که وی شرح کرده است از نوشته های ابن جنّی (292 هـ)، از علمای نحو است.

حملة سلجوقیان به کاشان

مهم ترین حادثه ای که در قرن ششم در کاشان رخ داد حملة سلجوقیان به منطقه بود. این رویداد هر چند اهمیت زیادی دارد، اما نمی توان آن را به دلیل شیعه بودن مردم این دیار دانست.

ص: 180

-
- 1- تاریخ تشیع در ایران، ج 3، ص 1032.
 - 2- فهرست منتجب الدین، ص 35؛ معجم الادباء، ج 3، ص 219.
 - 3- فهرست منتجب الدین، ص 51.

ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی ولیعهد عمویش مسعود سلجوقی بود و پس از مرگ او، به سلطنت رسید. اما به دلیل اختلافات داخلی یا نزاع سلجوقیان و عباسیان، پادشاهی او دوام نیافت و به يك سال هم نرسید (547 هـ) که برادرش محمد بن محمود بر او غلبه کرد و بر جایش نشست.

ملکشاه به دلیل اختلاف با برادر، به قم و کاشان حمله کرد و به غارت اموال مردم و کشتن آنان دست یازید. محمد از او خواست از این رفتارش دست بردارد تا ولیعهدش کند، اما ملک‌شاه نپذیرفت. پیداست این حمله ارتباطی به تشیع مردم کاشان نداشته است.

منابع مشهور تاریخی تنها به رفتن ملک‌شاه به قم و کاشان و غارت این دو شهر اشاره نموده (1) و جزئیاتی از این واقعه بیان نکرده اند. اما سید ابو الرضا راوندی، که خود معاصر این رویداد بود و در کاشان سکونت داشت، بهترین شرح از این واقعه را در قالب اشعار، به تفصیل بیان کرده است.

وی در دیوان خود، 105 بیت شعر به این موضوع اختصاص داده و درباره حمله سلجوقیان به کاشان سخن گفته و روستاهای متعددی را که در این رویداد متحمل خسارت شده اند، نام برده است.

سید ضیاء الدین تاریخ این حمله را ربیع الآخر سال 532 هـ نوشته، می گوید: این رویدادی بود که حتی تصور آن را نمی کردیم. لشکری همچون سیل ویرانگر، در شب از هر طرف حمله برد و يك يك روستاها و مناطق اطراف کاشان را درنوردید.

راوندی در این اشعار، نام روستاها و مناطقی را که مورد حمله قرار گرفتند به

ص: 181

این ترتیب آورده است: طرق، نطنز و نواحی آن، (1) اردستان، قمصر، جونان (جوینان)، فین، قهرود، قزآن، میمه، جوشقان، اشکالان (?)، سینقان، درب جوقا، قالهر، ورکان، جاس، (2) اردهار، بارکرسف و راوند.

سید ابو الرضا راوندی درباره خرابی بارگاه مشهد اردهار و همچنین توقف يك ماهه لشکر جزار سلجوقی در راوند، خبر داده و می نویسد: خانه ها را خراب می کردند و درهایش را می سوزاندند؛ حتی منبرها را سوختند. جز دیوار از آنجا باقی نماند که آن را هم ویران کردند و خانه ها را با بیابان یکسان نمودند.

خوارزمشاه هم در این حمله به آنان کمک کرد. انوشاباذ (نوش آباد)، هراسکان، ویکل، (3) محمدآباد و قاسم آباد را هم ویران کردند و آن گاه به سوی کاشان آمدند.

پشت دروازه های شهر جولان می دادند و به دنبال راه نفوذ بودند؛ اما دیوار شهر محکم بود و خداوند هم کمک کار مردم بود. سرانجام، برای رفع محاصره، پنجاه هزار دینار پیشنهاد کردند و مجد الدین با پرداخت هفت هزار دینار، آنان را راضی کرد. گویی خداوند به او فرموده بود که با بخشندگی ات، مردم را از چنگ گرگان نجات بده. (4)

گزارش راوندی که در قالب اشعار است نام تعداد زیادی از روستاهای کاشان قرن ششم را دربردارد که بسیاری از آنها امروزه هم باقی هستند و به همان نام خوانده می شوند.

با اینکه تعصب ضدشیعی سلجوقیان روشن است، اما این حمله نزاعی غیر

ص: 182

1- سرشک، جاریان، طامه، اسفیران، حادن آباد

2- جاسب و توابع آن زر، سقونقان و وانان

3- محدث ارموی آن را مخفف «بیدگل» می داند. ر.ک. دیوان، ص 84.

4- دیوان، ص 74-90.

مذهبی بود و ملک‌شاه به خاطر مقابله با برادرش محمد، به نواحی تحت نفوذ او حمله کرد. اما در هر صورت، آثار نامطلوب این حمله بر تشیع کاشان انکار ناشدنی است. احتمال می‌رود آثار زیادی از شیعه در این دوره وجود داشته که از بین رفته است؛ چنان که به نظر می‌رسد راوند پیش از این حمله، جایگاه ویژه‌ای داشته، ولی از گزارش سید ابو الرضا راوندی پیداست که زیان قابل توجهی بر آن وارد شده است.

فرضیه تحقیق حاضر این بود که کاشان برخلاف این تصور که در سده های اول هجرت به تشیع گراییده، از حدود قرن سوم به این مذهب درآمده است. این نوشتار با ردّ دلایلی که فرضیه رقیب را ثابت می کنند، از جمله حضور علویان یا افراد مؤثر شیعه در سده اول و دوم هجری، به تفصیل از محدّثان و عالمان امامی قرن سوم به بعد و تأثیر قم بر کاشان سخن گفت.

مشکل اصلی تحقیق درباره تاریخ دوره اسلامی کاشان، وجود تشابه اسمی با کاشان ماوراء النهر است که دست کم اطلاعات تا قرن ششم یعنی زمان نابودی آن شهر را با مشکل روبه رو می کند. این مطلب با استفاده از منابع کهن اسلامی اثبات شد که تعبیر از هردو جای نیز با الفاظ مشابه آمده و تنها قراین و شواهد هستند که می توانند اطلاعات آن دو را از یکدیگر تفکیک کنند. هنوز هم افرادی از عالمان، محدّثان و رجال سیاسی منسوب به کاشان داریم که به قطع نمی توان درباره کاشانی یا کاسانی بودن آنان اظهار نظر کرد. در عین حال، نگارنده تلاش کرد با ارائه قراینی، اطلاعات موجود درباره این دو جای را تفکیک کند و ضمن آن به اشتباه و تصحیف درباره «باشان» و «فاشان» نیز توجه دهد.

باید اذعان کرد که آگاهی های ما از روند تشیع در کاشان چندان نیست که بتوان قطعه های تاریخی را به هم پیوند داد، بلکه دوره هایی وجود دارند که تقریباً هیچ گزارش معتبر و حتی غیر معتبری درباره شیعیان و رجال شیعی این شهر به دست ما نرسیده است. به همین دلیل، سعی بر این بود که آنچه می تواند در موضوع تشیع کاشان ما را رهنمون باشد، جمع آوری و ارائه شود.

1. آثار البلاد، زكريّا بن محمد القزويني، بيروت، داربيروت، 1404 ق.
2. آثار تاريخي شهرستان های كاشان و نطنز، حسن نراقي، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملي، 1374.
3. احسن التقاسيم، ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسي، ترجمه علينقى منزوي، تهران، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، 1361.
4. احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم، ابو عبد الله محمد بن احمد المقدسي، القاهرة، مكتبة مدبولي، 1411 ق.
5. اخبار الدولة العباسيه، (نويسنده مجهول، قرن سوم)، تحقيق الدورى و المطلبي، بيروت، دار الطليعه، 1391 ق.
6. اخبار الطوال، ابو حنيفه احمد بن داود الدينورى، تحقيق عبد المنعم عامر، قم، افست نشر الرضى، 1368.
7. الاختصاص، منسوب به محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413 ق.
8. اختيار معرفة الرجال (رجال كشى)، محمد بن حسن (شيخ طوسى)، تحقيق الرجائى، قم، مؤسسة آل البيت، بى تا.
9. الاربعون حديثا، منتجب الدين بن بابويه رازى، تحقيق و نشر مؤسسة الامام المهدي، قم، 1408 ق.
10. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت لحياء التراث، بيروت، 1416 ق.
11. الاستبصار، محمد بن الحسن الطوسى، تحقيق سيد حسن خراسان و آخوندى، تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1390 ق.
12. اشكال العالم، ابو القاسم بن احمد جيهانى، ترجمه على بن عبد السلام كاتب، تصحيح منصورى،

13. الاصابة فى تمييز الصحابة، احمد بن على بن حجر العسقلانى (ابن حجر)، تحقيق عبد الموجود و معوض، بيروت، دار الكتب العلميه، 1415 ق.
14. الاصيلى فى انساب الطالبين، صفى الدين محمد بن طقطقى، تحقيق سيد مهدي رجائى، قم، كتاب خانه آية الله مرعشى نجفى، 1376.
15. الاعلام، خير الدين الزركلى، بيروت، دار العلم للملايين، 1992.
16. اعلام الاسماعيليه، مصطفى غالب، بيروت، دار اليقظة العربية، 1964.
17. الاكمال فى رفع الارتياب عن المؤلف و المختلف فى الاسماء و الكنى و الانساب، على بن هبة الله بن على (ابن ماکولا)، بيروت، دار الكتب العلميه، 1411 ق.
18. الاماكن او ما اتفق لفظه و افترق معناه من الامكنه، محمد بن موسى الحازمى (م 584)، اعداد حمد الجاسر، رياض، دار اليمامه، 1415 ق.
19. امل الآمل، محمد بن الحسن الحرّ العاملى، تحقيق احمد حسيني، بغداد، مكتبة الاندلس، 1385 ق.
20. الانساب، عبد الكريم بن محمد السمعانى، حيدرآباد، دايرة المعارف الاسلاميه، 1402 ق.
21. انساب الأشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق سهيل زكار/رياض زركلى، بيروت، دار الفكر، 1417 ق.
22. ايضاح الاشتباه، حسن بن يوسف الحللى (علامة حللى)، تحقيق محمد الحسون، قم، جامعه مدرّسين، 1411 ق.
23. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، بيروت، دار احياء التراث العربى/مؤسسة الوفاء، 1403 ق.
24. البداية و النهاية، ابو الفداء اسماعيل بن كثير دمشقى (ابن كثير)، بيروت، دار الفكر، 1398 ق.
25. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفّار، تحقيق كوجه باغى، قم، كتاب خانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، 1404 ق.
26. البلدان، احمد بن ابى واضح اليعقوبى، بيروت، دار الكتب العلميه، 2002 م.
27. البلدان، احمد بن محمد الهمدانى (ابن فقيه)، بيروت، عالم الكتب، 1416 ق.
28. پژوهش در نام شهرهاى ايران، ايرج افشار سيستانى، تهران، روزنه، 1378.
29. تاج العروس، محمد بن محمد الزبيدى، بيروت، دار الهدايه.
30. تاريخ ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد (ابن خلدون)، بيروت، دار الفكر، 1408 ق.

31. تاریخ اجتماعی کاشان، حسن نراقی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، 1345.
32. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر عبد السلام تدمری و دیگران، بیروت، دار الکتب العربی، 1410-1421 ق.
33. تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوك)، محمد بن جریر الطبری (م 310)، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث العربی، بی تا.
34. تاریخ الوزراء، نجم الدین ابو الرجاء قمی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363.
35. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1413 ق.
36. تاریخ ایران اسلامی، رسول جعفریان، تهران، مؤسسه دانش و اندیشه جوان، 1378.
37. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، میرزا شمس بخارایی، تحقیق اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، 1377.
38. تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادی، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1417 ق.
39. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم، انصاریان، 1383.
40. تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین خواند میر، تهران، خیام، 1380.
41. تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، پروین ترکمنی آذر، قم، مؤسسه شیعه شناسی، 1383.
42. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمه حسن بن علی قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی: تهران، توس، 1361.
43. تاریخ کاشان (مرآة قاسان)، عبد الرحیم کلانتر ضرابی (سهیل کاشانی)، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، 1378.
44. تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، تحقیق نوایی، تهران، امیر کبیر، 1364.
45. تاریخ مدینه دمشق، علی بن الحسن (ابن عساکر)، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، 1415 ق.
46. تاریخنگاران ایران، پرویز اذکائی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، 1373.
47. تاریخ هنرهای ملی، عبد الرفیع حقیقت، تهران، شرکت مؤلفان، 1369.

48. تبصرة العوام فى مقالات الانام، مرتضى بن داعى حسنى رازى، تصحيح عباس اقبال، تهران، چ مجلس، 1313.
49. تبصير المنتبه، ابن حجر العسقلانى، بيروت، المكتبة العلميه، بى تا.
50. تجارب السلف، هندوشاه نخجوانى، تصحيح روضاتى، اصفهان، نشر نفائس مخطوطات، 1361.
51. تحفه فيروزيه شجاعيه، ميرزا عبد الله تبريزى اصفهانى افندى، (گزارش رسول جعفریان به مناسبت بزرگداشت علامه مجلسى، جزوه).
52. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بار تولد، ترجمه سردادور، تهران، توس، 1358.
53. تذکره حضرت سلطانعلی، ملا عبد الرسول مدنی، قم، چاپخانه علمیه، 1403 ق.
54. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، سروش، 1378.
55. تربت پاکان، سید حسین مدرسى طباطبائى، قم، چ مهر، 1335.
56. ترکستان نامه، بار تولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، 1366.
57. التنبيه و الاشراف، على بن الحسين المسعودى، قاهره، دار الصاوى، بى تا.
58. توضیح المشتبه، شمس الدين محمد دمشقى، تحقيق العرقسوسى، بيروت، مؤسسة الرساله، 1414 ق.
59. تهذيب الأحكام، محمد بن حسن الطوسى، تحقيق سيد حسن خرسان، بيروت، دار الاضواء، 1406 ق.
60. الثاقب فى المناقب، ابن حمزه نصير الدين محمد الطوسى، تحقيق نبيل رضا، قم، انصاريان، 1412 ق.
61. جامع الرواة، محمد بن على الاردبيلى، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، 1403 ق.
62. جامعه شناسى، آنتونى گيدنز، ترجمه منوچهر صبورى، تهران، نشر نى، 1385.
63. جامعه شناسى عمومى، منوچهر محسنى، تهران، طهورى، 1366.
64. جامعه شناسى، مجيد مساواتى آذر، تبريز، احرار، 1372.
65. جمهرة انساب العرب، على بن احمد بن حزم، بيروت، دار الكتب العلمية، 1403 ق.
66. حاکمان قم، دلال موسوى و بهرامى خشنودى، قم، زائر، 1384.
67. حدود العالم من المشرق الى المغرب، نويسنده مجهول، به كوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، 1340.

68. حماسه کویر، باستانی پاریزی، قم، خرم، 1371.
69. خاتمة مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، 1416 ق.
70. الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، قم، مؤسسة الامام المهدي، 1409 ق.
71. خريدة القصر و جريدة العصر (بخش فضلاء اهل الفارس)، عماد الدین کاتب اصفهانی، تحقیق عدنان محمد آل طعمه، تهران، میراث مکتوب، 1378.
72. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، حسن بن یوسف الحلّی (علّامه حلّی)، تحقیق جواد القیومی، قم، مؤسسة نشر الفقاهه، 1417.
73. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة المعارف اسلامی، مدخل «انوشیروان بن خالد»، ابو الفضل خطیبی.
74. دانشنامه کاشان، زیر نظر حسین محلوجی، تهران، بنیاد فرهنگ کاشان، 1382.
75. «دریای کاشان»، روزنامه ایران، ش 3232 (3 خرداد 1384)، دریای کاشان (مقاله).
76. الدرجات الرفیعة، سید علی خان شیرازی، قم، مکتبه بصیرتی، 1397 ق.
77. دستور الوزراء، غیث الدین خواند میر، تصحیح سعید نفسی، تهران، اقبال، 1353.
78. دلائل الامامة، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری الشیعی، تحقیق و نشر مؤسسة البعثة، قم، 1413 ق.
79. دیار آشنا، نسرین احمدیان، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس، 1378.
80. دیوان، السید الامام ضیاء الدین ابی الرضا الحسنی الراوندی، تصحیح سید جلال الدین محدّث ارموی، تهران، مطبوعه مجلس، 1344.
81. الذریعة الی تصانیف الشیعة، محسن آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا.
82. ذکر اخبار اصبهان، ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، لیدن، 1934.
83. راحة الصدور و آية السرور، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیر کبیر، 1364.
84. رجال، احمد بن محمد برقی، تهران، دانشگاه تهران، 1383.
85. رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق جواد قیومی، قم، جامعه مدرسین، 1420 ق.
86. رجال النجاشی، ابو العباس احمد بن علی النجاشی، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دار الاضواء، 1408 ق.
87. رجال، حسن بن علی بن داود الحلّی، تهران، دانشگاه تهران، 1383 ق.

88. رساله هلالیه، ملاّ غلامرضا آرانى، به اهتمام حبيب الله سلمانى، آران بيدگل، انجمن اهل قلم، 1379.
89. الرواشح السماوية، محمد باقر الحسينى (مير داماد)، قم، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، 1405 ق.
90. روضات الجنات، محمّد باقر خوانسارى، تهران، اسماعيليان، 1390 ق.
91. رياض العلماء، ميرزا عبد الله افندى، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، 1410 ق.
92. سرّ السلسله العلوية، ابو نصر سهل بن عبد الله بخارى، نجف، 1381 ق (قم، افست رضى، 1371).
93. سفرنامه ميرزا خانلرخان اعتصام الملك، به كوشش منوچهر محمودى، تهران، چ فردوسى، 1351.
94. سياست نامه، خواجه نظام الملك طوسى، به كوشش عبّاس اقبال، تهران، اساطير، 1380.
95. سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمّد الذهبى، بيروت، مؤسسة الرساله، 1422 ق.
96. شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، قاضى نعمان بن محمّد المغربى، تحقيق سيد محمّد حسين الجلالى، قم، جامعه مدرّسين، بى تا.
97. شرح نهج البلاغه، ابو حامد هبة الله (ابن ابى الحديد)، تحقيق محمّد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1385 ق.
98. شرف النبى، عبد الملك بن محمّد واعظ خرگوشى، ترجمه نجم الدين محمود راوندى، تحقيق محمّد روشن، تهران، بابك، 1361.
99. شواهد التنزيل، عبید الله بن احمد الحسكانى، تهران، مجمع الثقافة الاسلاميه، 1411 ق.
100. شهاب الاخبار، محمّد بن سلامه قضاعى، شرح فارسى از نويسنده مجهول قرن 7، تصحيح محدّث ارموى، تهران، علمى و فرهنگى، 1361.
101. شهداء الفضيلة، عبد الحسين احمد امينى، قم، مكتبة طباطبايى، 1352.
102. الصراط المستقيم، على بن يونس النباطى البياضى، قم، المكتبة المرتضويه، 1384 ق.
103. صورة الارض، ابو القاسم بن حوقل، بيروت، دار مكتبة الحياة، 1992.
104. الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد زهرى، تحقيق عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، 1418 ق.
105. طبقات المحدثين باصبهان، ابو الشيخ محمّد بن عبد الله بن حيّان انصارى، بيروت، مؤسسة الرساله، 1412 ق.

106. طبقات ناصری، عثمان بن محمد جوزجانی (منهاج سراج)، تحقیق عبد الحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، 1363.
107. طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، سید علی اصغر بروجردی جابلقی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1410 ق.
108. العدد القویة، رضی الدین علی بن یوسف الحلّی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1408 ق.
109. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین احمد حسینی (ابن عنبه)، قم، مؤسسه انصاریان، 1417 ق.
110. الغیبة، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1417 ق.
111. الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الاضواء، 1411 ق.
112. فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت، دار و مکتبه الهلال، 1988.
113. الفخری فی انساب الطالبین، اسماعیل بن الحسین المروزی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1409 ق.
114. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد الجوینی، بیروت، مؤسسه المحمودی، 1398 ق.
115. فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی، محمد علی امام شوشتری، تهران، انجمن آثار ملی، 1347.
116. فقه القرآن، قطب الدین سعید راوندی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1397 ق.
117. الفهرست، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق جواد القیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، 1417 ق.
118. فهرست ابن ندیم، محمد بن اسحاق (ابن ندیم)، ترجمه رضا تجدد، تهران، ابن سینا، 1350.
119. فهرست اسماء علماء الشیعة و مصنفیهم (فهرست منتجب الدین)، منتجب الدین علی بن بابویه رازی، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1366.
120. قالی شویان مناسک نمادین، علی بلوکباشی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، 1379.
121. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1417 ق.
122. قم در قرن نهم، سید حسین مدرسی طباطبائی، قم، چاپخانه حکمت، 1350.
123. الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دار الاضواء، 1405 ق.
124. کامل ابن اثیر، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، 1371.

125. کامل بهایی، عماد الدین طبری، تهران، مرتضوی، بی تا.

126. الكامل فی التاریخ، عز الدین علی بن اثیر جزری (ابن اثیر)، بیروت، دار صادر، 1385 ق.

127. کشف الحجب و الاستار، سید اعجاز حسین النیسابوری الکتوری، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1409 ق.

128. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، مصطفی بن عبد الله (حاجی خلیفه)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

129. لباب الانساب، علی بن ابی القاسم البیهقی (ابن فندق)، تحقیق سید مهدی رجائی، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1410 ق.

130. اللباب فی تهذیب الانساب، عز الدین علی بن اثیر جزری (ابن اثیر)، بیروت، دار صادر، 1414 ق.

131. لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور)، قم، ادب الحوزه، 1405 ق.

132. لسان المیزان، احمد بن علی (ابن حجر)، بیروت، مؤسسة الأعلمی، 1406 ق.

133. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، 1373.

134. لمعة النور، آیت الله مرعشی نجفی، بی جا، چ حیدری، بی تا.

135. مبانی جامعه شناسی، بروس کوئن، ترجمه غلامعباس توسلی و فاضل، تهران، سمت، 1374.

136. مثنوی معنوی، جلال الدین بلخی، به کوشش مهدی آذر، تهران، انتشارات پژوهش، 1378.

137. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، تهران، اسلامیه، 1377.

138. المجدی فی انساب الطالبین، نجم الدین علی بن محمد علوی (م 709)، تحقیق دامغانی، قم، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، 1409 ق.

139. مجمل التواریخ و القصص، مؤلف مجهول قرن 6، تهران، کلاله خاور، بی تا.

140. مجموعه کمینه (مقاله های در نسخه شناسی)، ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، 1354.

141. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1330.

142. محاسن اصفهان، مفضل بن سعد المافروخی الاصفهانی، تصحیح سید جلال الدین الحسینی، تهران، چ مجلس، 1312.

143. المحتضر، حسن بن سلیمان الحلّی، نجف، المكتبة الحیدریة، 1370 ق.

144. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، تحقیق نسیب نشاوی، بیروت، دار الفکر، 1405 ق.

145. مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین مسعودی، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، دار الفکر، 1409 ق.
146. المسالك و الممالك، ابو القاسم عبيد الله بن خردادبه، بغداد، مكتبة المثنى، بی تا.
147. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، محمد بن محمود (ابن نجار)، بیروت، دار الكتاب العربی، بی تا.
148. مصباح الانوار (نسخه خطی)، هاشم بن محمد (فهرست كتب خطی كتاب خانه آية الله مرعشی نجفی، ج 10، ش 3691).
149. مصباح المهتجد، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، 1411 ق.
150. معالم التنزيل، حسین بن مسعود البغوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1420 ق.
151. معالم العلماء، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی (ابن شهر آشوب)، نجف، حیدریه، 1380 ق.
152. معجم الادباء، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
153. معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
154. معجم المؤلفین، عمر رضا کحّاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1957.
155. معجم رجال الحديث، سید ابو القاسم الموسوی الخوئی، تهران، بی تا، 1413 ق (چاپ 24 جلدی).
156. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، تحقیق احمد الصقر، قم، مكتبة الحیدریه، 1381.
157. مقامات الحریری، قاسم بن محمد الحریری، بیروت، دار بیروت، 1398 ق.
158. المناجاة الالهيات عن امیر المؤمنین علیه السلام، از روی نسخه خواجه عبد الحق سبزواری، نشر فخر الدین نصیری، تاریخ کتابت 908.
159. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی (ابن شهر آشوب)، نجف، حیدریه، 1376 ق.
160. المنتظم، عبد الرحمان بن الجوزی، تحقیق عبد القادر عطا، بیروت، دار الكتب العلمیه، 1412 ق.
161. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، تحقیق باقری بیدهندي، قم، دلیل ما، 1379.
162. منتهی المطلب، حسن بن یوسف الحلّی (علامه حلّی)، مشهد، آستان قدس رضوی، 1412 ق.
163. نام مکان های جغرافیایی در بستر زمان، مهر الزمان نوبان، تهران، نشر ما، 1374.
164. نزهة القلوب، حمد الله مستوفی، به اهتمام لسترنج، تهران، دنیای کتاب، 1362.

165. نساتم الاسحار من لطائف الاخبار، ناصر الدين منشى كرماني، تحقيق سيد جلال الدين محدث

ص: 193

ارموى، تهران، اطلاعات، 1364.

166. نسب قریش، مصعب بن عبد اللہ الزبيرى (م 236)، قاهره، دار المعارف، بی تا.

167. النقص (بعض مثالب النواصب فى نقض بعض فضائح الروافض)، عبد الجليل رازى قزوینى، تحقيق سيد جلال الدين محدث ارموى، تهران، انجمن آثار ملی، 1358.

168. النوادر، سيد ابو الرضا راوندی، تحقيق سعيد عسکرى، قم، دار الحديث، 1377.

169. نور باهر (زندگانی على بن محمد باقر عليه السلام)، محمد باقر مرندى، قم، چ علميه، 1381 ق.

170. «نهج البلاغه عبر القرون»، عبد العزيز طباطبائى، مجله تراثنا، قم، مؤسسة آل البيت، ش 39.

171. نهج السعادة، محمد باقر المحمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1376.

172. الوافى بالوفيات، خليل بن أيبك الصفدى، تحقيق الارناؤوط، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1420 ق.

173. وسائل الشيعه، محمد بن الحسن الحرّ العاملى، قم، مؤسسة آل البيت لحياء التراث، 1414 ق.

174. وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان، احمد بن محمد (ابن خلکان)، تحقيق احسان عباس، بيروت، دار صادر، 1414 ق.

175. الهداية الكبرى، حسين بن حمدان الخصيبى، بيروت، مؤسسة البلاغ، 1411 ق.

176. هدية العارفين، اسماعيل پاشا بغدادى، بيروت، دار احياء التراث العربى، افسست استامبول، 1951.

الف. نمایه اشخاص و اعلام

آدم (ابو البشر)، 141

آقا علی عباس، 175

آل بویه، 121

ابراهیم بن احمد بن محمد، 123

ابراهیم بن ایوب، 123

ابراهیم بن حسین، 129

ابراهیم بن عبد الله كاشانی، 123، 124

ابن ابی دلف، 54، 62، 96

ابن اثیر، 18، 62، 67

ابن اعثم، 18، 24، 55، 66، 68، 69، 78، 116

ابن الرضا، 91

ابن بابویه، 163

ابن بابیه، 130، 131، 132، 174

ابن جنّی، 180

ابن جوزی، 135، 151

ابن حجر، 34، 151، 163، 164

ابن حوقل، 116، 129، 130

ابن حیّان، 129

ابن خلدون، 27، 34، 69، 94، 95

ابن خلکان، 19

ابن داود، 100

ابن دیزل، 129

ابن راوندی، 106، 150، 152، 163

ابن رزّام، 110، 111

ابن رشید، 106

ابن ریوندی، 152، 163

ابن زبیر، 99

ابن سعد، 19، 98، 99

ابن شهر آشوب، 159

ابن شیبہ، 108

ابن شیرہ-علی بن محمد قاسانی

ابن طقطقی، 85

ابن عبّاس، 98، 100، 103

ابن عساکر، 19، 123، 129، 167

ابن عقده، 121

ابن عمر، 99

ابن فقیہ، 32

ابن فندق، 155

ص: 195

ابن كثير، 150

ابن كميح، 159

ابن ماكولا، 19، 32، 34

ابن مسعود، 99

ابن مقفع، 27، 38

ابن نجار، 85، 152

ابن نديم، 53، 94، 150، 151، 152

ابن وثاب، 99

ابو احوص، 111

ابو البركات، 159

ابو الحسن، 102، 103، 106، 110، 128، 169

ابو الحسين، 162

ابو الرجاء، 133، 135، 145، 172، 176

ابو الرضا، 156، 157، 158، 159، 160، 161، 162، 141، 142، 145، 147، 148، 149، 150، 154، 32، 105، 106، 119، 135، 139

179، 180، 181، 182، 183، 163، 167، 168، 169، 171، 177، 178

ابو الشيخ، 19، 61، 66، 98، 103، 123

ابو العباس، 121، 130

ابو العلاء، 138، 167

ابو الفرج، 119، 129، 165

ابو المحاسن، 161، 167

ابو المعالي، 176

ابو الوفاء، 131

ابو الهول، 157

ابو بكر، 29، 67، 119، 120

ابو جعفر، 34، 35، 89، 169

ابو حفص، 123

ابو حيان، 155

ابو دلف، 60، 62، 63

ابو رشيد، 119، 174

ابو زيد، 35، 146

ابو طاهر، 35، 145، 147، 172

ابو عبد الله، 111، 128، 165

ابو عبيد، 35

ابو علي، 35، 111، 169، 170، 173

ابو لؤلؤ، 79، 84، 163، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78

ابو محمد، 106، 112، 127، 153، 171، 173

ابو مسلم، 67، 153

ابو مصعب، 123، 124

ابو منصور بن شهر يار بن شيرويه، 164

ابو موسى، 36، 65، 66، 67، 68، 109

ابو نصر، 145، 20، 35، 119، 120، 129، 135، 144

ابو نعيم، 129، 154، 173، 173، 177، 19، 33، 67، 68، 98، 119، 123

ابو هريره، 99

احمد بن ابى العلاء، 174، 119

احمد بن ابى عبد اللّٰه، 110، 109

احمد بن اسحاق، 79

احمد بن حسن، 105

احمد بن حنبل، 140، 138

ص: 196

احمد بن عبد الله، 175

احمد بن عبيد الله، 157

احمد بن علي، 64، 130، 180

احمد بن فضل بن محمود، 144، 146

احمد بن محمد، 121، 123، 176، 35، 95، 102، 107، 110

احمد بن موسى، 128، 129، 177

احمد بن يحيى، 166، 107، 150، 151، 152، 153

احنفي، 172

اخسيكتي، 131

ارسلان شاه، 145

ازد، 132، 133، 146، 21، 24، 25، 58، 60، 81، 85، 90، 130

ازدي غامدي، 58

اسحاق بن ابراهيم بن قرّة، 123

اسدي، 67، 107، 122، 155، 177

اسماعيل بن احمد، 145

اسماعيلي، 93، 94، 95

اسماعيليه، 93، 94، 144، 148، 152

اشعري، 109، 110، 111، 115، 121، 128، 59، 60، 65، 66، 67، 102، 107

اعتصام الملك، 77

اعمش، 99

افشار، 22

افضل الدين، 176

افندي، 152، 150، 122، 83، 80، 79، 72، 168، 165، 164، 163، 161، 156

امام زاده، 143، 86، 85، 82، 81، 24، 23، 175

اماميه، 157، 127، 124، 111، 110، 109، 53

امويان، 58

امين عباسي، 60

انصاري، 109، 101، 100، 68، 66، 19

ايلخاني، 76

ابا، 77

ابا شجاع الدين، 122، 76

بار تولد، 113

باركرزي، 106، 105

باركرسي، 105

بجلي، 153، 56

بجيله، 153

بخاري، 92، 20

بخاريان، 132

بديل بن ورقاء، 66

برقي، 119، 110، 109، 107، 103، 100، 153

برهان الدين محمد، 166

بسظام بن مرّة، 106

بشر بن مخارق، 155

بغوی، 35

بلاذری، 117، 99، 73، 66، 65، 58، 18

بلخی، 153، 150، 132

بلوشه، 168

ص: 197

بنداری، 138

بنی امیّه، 57، 80

بنی عامر، 58

بنی عبّاس، 60، 91

بنی غامد، 58

بهاء الدین بن فضل، 145

تاج الدین، 85، 162، 170، 172

جعفر بن محمد، 84، 175

جعفری، 173

جمال الدین، 145، 162، 170، 171، 172

جمالی، 49، 53، 94، 112

جنابی، 94

جیهانی، 19

حازمی، 25، 31

حامد بن محمد، 176

حبّاج، 57، 99

حرّ عاملی، 19، 165

حسکانی، 35

حسن بن بهرام، 94

حسن بن تحتاخ طالقانی، 59

حسن بن حسین، 173

حسن بن سليمان، 79

حسن بن عبيد الله، 157

حسن بن علي، 106، 175، 180

حسن بن محمد، 111

حسين بن حمدان، 63، 80

حسين بن عبد الجبار، 170

حسين بن عبيد الله، 127

حسين بن محمد، 111، 128، 171

حشويه، 129

حضرت معصومه عليها السلام، 146، 148، 164

حلبى، 159

حلى، 33، 75، 79، 80، 100، 105

حمدان، 63، 64، 80، 81، 94

حمدانيان، 63

حمران بن اعين، 99

حمزة بن يسع، 59

حميد بن محمد بن عبد الرحمان بن نزار، 129، 177

حنفى، 29، 132، 133، 167، 172

خالد بن ازهر، 102، 103

خرقى، 120

خرگوشى، 168

خصیپی، 80

خطیب بغدادی، 129

خطیر الدین، 170، 173، 176

خلف بن احمد، 94

خلیدی، 105

خوئی، 102، 153

خواجه نصیر طوسی، 158، 164

خواجه نظام الملک، 147

خوارزمشاه، 28، 182

خواند میر، 138، 147، 148

خوانساری، 83

ص: 198

داعی، 95، 157، 158، 164،

داود بن علی، 119،

دریوی، 153،

دلدل، 74،

دمشقی، 32، 123،

دندان، 53، 95،

دیلمان، 87،

دیلمی، 64، 69، 106، 107، 109، 164،

دینوری، 18، 56، 57، 153،

ذهبی، 152، 19، 30، 31، 34، 98، 99، 139، 151،

رئیس کافی، 168،

رازی، 147، 158، 164، 167، 169، 175، 176، 78، 82، 83، 107، 113، 135، 146،

رافع بن هرثمه، 60،

راوند بن ضحاک، 155،

راوندیه، 153،

رشید الدین حسین، 168،

رضی الدین، 75، 146، 173،

رکن الدوله، 64،

رکن الدین، 170،

رومیان، 78،

روندی، 150، 153،

ريوندى، 150، 151، 152، 163، 166،

زبيده، 39، 40، 70، 87، 88، 113،

زبيدى، 30،

زكرويه، 94، 95،

زنديق، 150، 153، 163،

زهير بن محمد، 58،

زيد بن على، 109،

زيد بن منصور بن على، 167،

زين الدين، 156، 169، 170، 176،

سعيد بن جبير، 57،

سعيد بن عاص، 56،

سعيد بن عبد الله بن حسين بن هبة الله، 162،

سعيد بن هبة الله، 162، 163،

سعيد قذاح، 95،

سفيان ثورى، 123،

سلجوق بن محمد، 143،

سلجوقيان، 181، 182، 133، 135، 138، 140، 159، 180،

سلطان سنجر، 144، 145،

سلطان سيد امير، 160،

سلطان على، 70، 86،

سلطان محمد، 28،

سلطان مسعود، 34، 137

سليمان بن مقبل، 106، 107

سمرقندی، 29

سمعانی، 123، 129، 131، 135، 149، 174، 177، 20، 27، 32، 34، 36، 61، 118، 119

سهل بن زياد، 104، 107

سهيل، 22

سيد بن طاووس، 79

سيد مرتضى، 178

ص: 199

سيف الدين امير محمود، 139

سيف بن عميره راوى، 101

شرف الدين، 135، 170

شمس الدين، 172

شهاب الدين، 146، 169

شهربانو، 116

صاحب بن عبّاد، 121

صدر الدين مظفر، 146

صفّار، 107، 111

صفّارى، 60، 61، 93

صفدى، 137، 139

صفويه، 13، 51، 76، 147، 189

صفّين، 56

صوفيه، 165

ضرابى، 22، 39

ضياء الدين، 181، 20، 156، 157، 159، 166، 179

طبرسى، 159

طبرى، 94، 117، 128، 164، 27، 34، 57، 58، 60، 67، 73، 78، 83

طغول، 145

طلحة بن مصرّف، 99

طوسى، 162، 164، 168، 169، 173، 177، 128، 133، 152، 153، 156، 158، 159، 84، 99، 100، 101، 102، 103، 107

ظاهريه، 119

ظهير الدين ابو الفضل محمّد، 165

عامر بن ضباره، 58

عامر بن عمران بن عبد الله، 59

عامري، 58

عبّاسيان، 58، 60، 69، 92، 181

عبد الجبّار، 177، 133، 156، 159، 168، 169، 170

عبد العزيز، 35، 60، 61، 62، 63، 93

عبد القاهر جرجاني، 175

عبد الله بن حارث، 67

عبد الله بن ذكوان، 79، 80

عبد الله بن عامر بن كريز، 67

عبد الله بن عبّاس، 98، 102

عبد الله بن علي بن عبد الله، 173

عبد الله بن عوف، 73

عبد الله بن قيس، 67

عبد الله بن كوشيد، 59

عبد الله بن ورقاء، 67

عبد الله بن هيثم بن بسّام، 155

عبد الملك، 57، 178

عبد الواحد بن ابراهيم بن قوّة، 123

عبدى، 174

عبيد الله، 141، 127، 119، 103، 84، 74، 73، 157، 156، 147، 144، 143، 142

عبيد بن نضله، 99

عثمان، 95، 94، 80، 56

عجلى، 93، 62، 60

عروة بن زيد، 69، 68، 66، 56، 55

ص: 200

عز الدين، 146، 161،

عزير الحضرة، 146، 147،

علويان، 184، 20، 21، 63، 64، 68، 81، 115، 154،

علي بن ابراهيم بن هاشم، 107

علي بن ابي سعد بن علي، 172،

علي بن اسباط، 106، 107،

علي بن حسن، 105، 172،

علي بن حسين، 106،

علي بن حمزه، 128،

علي بن سعيد، 33، 110،

علي بن سليمان، 106، 107، 166،

علي بن شيره-علي بن محمد قاساني

علي بن عبد الله، 128، 173،

علي بن عيسى، 100، 101، 109،

علي بن فرخان، 172،

علي بن فضل الله، 161،

علي بن محمد باقر عليه السلام، 24،

علي بن محمد بن سليمان، 105،

علي بن محمد بن شيره، 106، 101، 102، 105،

علي بن محمد بن علي بن الحسين، 84، 85،

علي بن محمد بن يوسف، 128،

علی بن محمّد قاسانی، 105، 103، 102، 101، 119، 106، 107، 106

علی بن مسعود بن محمّد بن فرخان، 172

علی بن نصیر، 105

علی بن یحیی، 106، 105

عماد الدین، 142، 138، 135، 119، 78، 73، 171، 165، 164، 161، 160، 159، 145، 176، 172

عمّار، 154، 83، 56

عمر بن علی، 145

عمر و بن علی، 123

عمر و بن لیث، 60

عید «بقر»، 78، 77

عیسی بن عمر، 121، 109، 101، 100

غضائری، 128، 127

فاشانی، 119، 35

فاطمه، 84

فاطمی، 53

فخر الدین، 145

فرج بن یحیی، 95، 94

فرسانی، 123

فرضی، 47، 32، 24

فضل بن محمّد بن سعید، 129، 119

فضل بن محمود، 148، 146، 144، 140

فلاس، 123

فيروز، 77، 76، 75، 74، 72، 71، 70، 33، 30، 122، 80، 79، 78

فيني، 135

قائم، 131

قاجار، 22

قاساني، 104، 101، 36، 35، 33، 32، 20، 5

ص: 201

112،120،158

قاسم بن سيماء، 61

قاسم بن عيسى، 60

قاسم بن محمد، 106،107

قاشاني، 30،32،35،119،123

القاشي، 32،36،131،174

قاضي نور الله، 147،148

قتاده، 99

قتيبة بن مسلم، 27

قحطبة بن شبيب، 58،69

قرامطه، 94،95

قرمط، 94،95

قرّاز، 129،177

قزويني، 19،62،95،131،147

قضاعي، 165،178

قطامي، 105

كاساني، 27،29،184

كاسولا، 106،107

كاشي، 141،144،146،167،24،40،41،76،84،114،131،134

كرّاميان، 132

كرويه بن مهدويه، 94

كليني، 92،103،104،111،

كمال الدين، 161،179،

كيخسرو، 38،

كيقباد، 38،

كيكاووس، 38،

مافروخي، 19،

مالك اشتر، 56،

مالك بن انس، 123،

مأمون، 155،

متوگل، 91،92،

مجاشع، 33،66،68،98،154،

مجد الدين، 145،147،182 ،84،140،141،142،143،144،

مجلسي، 72،79،80،92،105،128،

مجوسي، 78،

محبّ الدين بن نجّار، 84،

محدّث ار موى، 147،159،162،168،171،179،182 ،20،113،141،143،146،

محسن بن ابى طاهر، 176،

محمّد بن ابى نصر، 176،

محمّد بن احمد، 29،176،

محمّد بن اسحاق، 120،

محمّد بن أيّوب، 173،

107،111،164،محمّد بن حسن،

53،110،169،محمّد بن حسين،

109،محمّد بن خالد بن عبد الرحمان،

120،محمّد بن ذاكر،

165،محمّد بن سلامه،

154 ،105،106،107،109،محمّد بن سليمان،

119،174،محمّد بن عبد الغفّار،

103،111،محمّد بن عبد الله،

ص: 202

محمد بن علي بن محبوب، 105

محمد بن علي بن محسن، 159

محمد بن عيسى بن عبيد، 106، 107

محمد بن فضل، 129، 162

محمد بن محمد، 127

محمد بن محمود، 181

محمد بن موسى، 89، 90، 93

محمد شوشو، 172

محمود بن علي، 168

محمود بن محمد، 137، 170، 181

مختار، 56، 57، 75

مختص الملوک، 144

مرعشی، 157

مرندی، 76

مروزی، 118، 155، 11، 20، 26، 29، 35، 106، 112

مسترشد، 137

المسترشد بالله، 135

مستوفی، 29، 39، 40، 118، 144

مسروق، 99

مسعود سلجوقی، 137، 181

مسعودی، 60، 62، 63، 78

مشهدى، 159

مصرى، 111

معاويه، 56، 121

معتز، 103، 132، 152

معتضد، 60

معين الدين ساوى، 145

مغربى، 165

مغولان، 28

مغيرة بن شعبه، 70، 72

مفيد، 83، 91، 92، 127، 173، 178

مقتدر، 64، 74، 88

مقدسى، 121، 19، 34، 67، 77، 85، 113، 116

ملاحظه، 148، 152

ملاً عبد الرسول، 24، 82

ملاً غلامرضا، 81

ملك العلماء، 29

ملكشاه سلجوقى، 156، 181

منتجب الدين، 179، ، 168، 170، 171، 172، 173، 175، 177 ، 161، 162، 163، 164، 165، 166، 167 ، 19، 135، 155، 157، 160،

180

المنتصر بالله، 64

منصور بن حازم، 101

منصور عباسی، 88، 152، 153،

موسی بن عبد الله بن سعد، 121

موسی بن محمد بن علی بن موسی، 61

موسی مبرقع، 90، 89، 70، 62، 61، 60، 54، 93، 92، 91

مهابادی، 176

مهدی، 53، 95

میر مخدوم شریفی، 77

ص: 203

نازكان، 103

ناصر الشريعة، 110

الناصر الصغير، 157

الناصر الكبير، 157

نجارى، 132

نجاشى، 111، 110، 109، 102، 101، 80، 33، 152، 127

نجم الدين، 168، 20

نصرت علوى، 75

نصير الدين، 173، 165

نوفلى، 105

نهاوندى، 112، 111

نهم ربيع، 78، 77

وثاب، 121، 103، 100، 99، 98

وثابى، 105، 100، 98

وشمگير، 69، 64

وشنوى، 172

الهادى بالله، 157

هارون، 96، 89، 88، 87، 70، 60، 59، 39، 155، 120، 112، 103

هرمزان، 74

هروى، 35

هلال بن على، 82، 81، 70

همدانی، 129، 103، 33

هندوشاه نخجوانی، 139

یاقوت حموی، 167، 130، 36، 31، 25، 19، 175

یدکوتکین، 61

یزدویه بن ماهویه، 98

یزید بن حجیه، 56

یعقوبی، 110، 83، 73، 26

یوسف بن ابی الساج، 64

ص: 204

ب. نمایه اماکن

ابادجرد، 71

آبرون، 117

آبه، 155، 176

آذربایجان، 12، 57

آران، 81، 117

آسیای مرکزی، 27

آسیای میانه، 27

آفریقا، 110

ابله، 28

ایبورد، 58

اخیسکث، 26

اردستان، 175، 182

اردهار، 85، 86، 147، 149، 182 ، 21، 23، 24، 68، 70، 81، 82، 83، 84

اردهال، 21، 24، 70، 82، 83

ازبکستان، 26، 28

استرآباد، 28

اسفراین، 34

اسفندهان، 154

اشکالان، 182

اصفهان، 19، 26، 30، 31، 32، 33، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 65، 66، 67، 68، 85 ، 93، 98، 100، 103، 110، 116، 118، 119

159،161،164،167،174،175 ،120،121،122،134،150،154،155

الموت،144

اندكان،26

انوشاباذ،182

اهر،30،96،110،141،178

اهواز،65،66،103

باركرز،83،105،106

باركرس،83

باركرسب،82،83

باركرسف،83،182

بازار شاه يلان،96

باشان،33،34،35،120،184

بخارا،28،29

برق رود،109،110،

برقه،109،110

بصره،28،66،67

بغداد،136،137،140،150،152،160،177 ،63،84،85،107،109،119،129

بلاد ترك،133

بلنجر،56

بندر عباس،30

بوشنج،34

بيدگل، 182

بيرقان، 110

ص: 205

پشت مشهد، 96

پنجه شاه، 160

تاشکند، 26، 28، 29

تبریز، 163

تربت حیدریه، 77

ترکستان، 26، 28، 29

تفرش، 134

تیمره، 110

جابلق، 110

جاریان، 182

جاسب، 182

جبال، 37، 60، 88، 116، 154

جبل عامل، 33

جرجان، 105

جرم قاشان، 32

جعفریه، 84

جوزجان، 34

جوشقان، 117، 182

جوینان، 182

جی، 50، 66

چاچ، 26، 27، 28، 29، 35

چهل حصاران، 39،40،72،87،116،117

حادن آباد، 182

حجاز، 98،108،157

حرمین، 108

خجنده، 27

خراسان، 100،101،150،153،163،164،27،31،34،58،60،66،81،82

خزران، 57

خسروشاه، 163

خوارزم، 132

خوان کاشان، 118

درب جوقا، 182

رود آور، 138

رود سیحون، 26

رویدشت، 117

ریوند، 25،150،151،152،163،166

زاگرس، 116

زر، 182،141،142،145،146،147،159،172،176،83،113،134،135،136،137،138

زرنج، 28

زرند، 28

سامراء، 91،92،106،107

ساوه، 154،155

سرد قاسان، 154، 32

سرزمين ترکان، 26

سرشک، 182

سعادت آباد، 30

سغد، 29

سقونقان، 182

سمرقند، 27، 29

سمنان، 154

سند، 79، 96، 99، 100، 102، 105، 106،

ص: 206

111،128،129،132

سيحون، 26،29

سير دريا، 29

سينقان، 182

شاش، 27،28

شوستر، 68

صوار، 95

طالقان، 25،34

طامه، 182

طبرستان، 94

طرق، 182

طوس، 169

عراق، 67،72،75،108،116،149،157

غور، 34،132

فارس، 100،101،154

فاشان، 31،34،35،120،184

فدك، 77

فرغانه، 26،27،28،29،30،36،133

فومن، 30

فين، 135،136،174،176،182،23،38،70،71،75،78،82،84،117

قارشى، 28،29

قاسان، 40،111،141،154 ،26،27،30،31،32،33،35،36،38،

قاسم آباد، 182،

قاشان، 83،130،131،154،173،175،176 ،26،27،30،31،32،33،34،36،37،

قالهر، 85،117،

قزآن، 182،

قزوین، 40،

قشقه دریا، 28،

قمصر، 182،

قهرود، 117،182،

کارشی، 28،

کاس، 27،40،41،

کاسام، 107،

کاسان، 26،27،28،29،30،36،40،120،

کاس رود، 40،

کاسه، 27،40،

کاش، 39،

کاشانه، 38،39،

کاشغر، 28،40،

کاشمر، 40،

کاظمین، 140،

کاه فشان، 39،88،

کریلا، 86، 81

کرج، 116، 60

کرج اہی دلف، 110، 60

کرمان، 154

کرمند، 117

کمیدان، 110

کوفہ، 107، 99، 98، 95، 67، 56

کی آشیان، 38

گرگان، 182، 28

ص: 207

لبنان، 33

ليبي، 110

ماوراء النهر، 120، 41، 36، 30، 29، 27، 26، 184، 133، 131

ماه آباد، 176، 175

محكمه صاحبي، 143

محمّد آباد، 182

مدائن، 56

مدرسه «صفويه»، 146

مدرسه «عزيزيه»، 146

مدرسه «مجديه»، 158، 147، 142

مدينه، 104، 103، 98، 91، 75، 73، 70، 37، 123، 107

مرو، 48، 35، 34، 29، 28، 26، 25، 20، 11، 105، 104، 98، 79، 76، 75، 72، 69، 63، 60، 130، 118، 116، 112، 110، 107، 106،

175، 178، 179، 182، 131، 143، 152، 153، 155، 160، 164

مرورود، 150، 34

مسجد جمعه، 160

مشهد باب التين، 140

مصر، 141، 111، 99، 53

مكّه، 57

موصل، 153، 149

مهاباد، 180، 176، 175

مير نشانه، 96

میمه، 182

نجف، 140

نخشب، 28

نصرانیه، 95

نطنز، 23، 39، 76، 176، 182

نوش آباد، 117، 182

نهاوند، 65، 71، 111، 112، 116، 138، 154

نیاسر، 117

نیشابور، 149، 150، 151، 163

وانان، 182

ورکان، 117، 182

ویکل، 182

هرات، 34، 148

هراسکان، 182

همدان، 71، 116، 164

یهودییه، 66، 118

ص: 208

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

